پژواک ماهنامه

سال سی و چهارم – شماره ۳۹۴

آبان – آذر ۱۴۰۳ نوامبر ۲۰۲۴

Pezhvak of Persia Publication

NOVEMBER 2024

394

رایگان

Fax: (408) 693-3717

Tel: (408) 221-8624

info@pezhvak.com

www.pezhvak.com

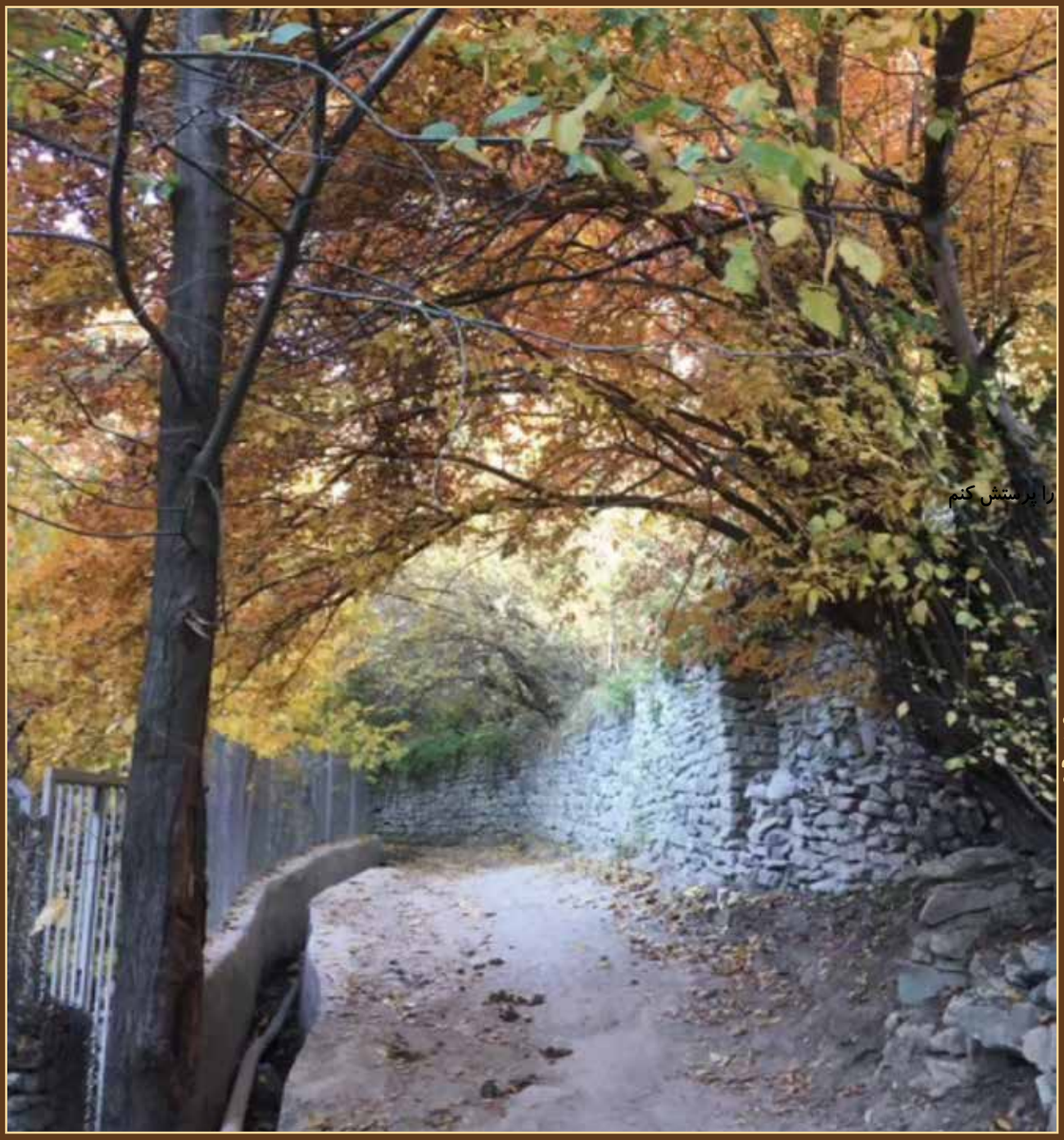

روستای آهار، در شهرستان شمیران – استان تهران عکاس: ع. موثقی

علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال

✦ جراحات و صدمات بدنی ✦ دعاوی تجاری
✦ امور کارمند و کارفرما ✦ امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
✦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(818) 640-3131

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوری مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بِی اِریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوری مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بِی اِریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!

SOLD - Represented Seller
Portola Valley

SOLD - Represented Seller
Saratoga

SOLD - Represented Seller
Santa Clara

Shawn Ansari, Realtor
MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate

SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos

SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View

SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com **Shawn.Ansari@Compass.com**

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Accident & Personal Injury Attorney

Caroline Nasseri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- صدمات شدید بر اثر تصادفات
- مرگ بر اثر تصادفات
- صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasseri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

رقابت سالم و ناسالم

افلیا پرویزاد

رقابت بخش مهمی از زندگی انسان‌ها در تمام ابعاد آن است، از دوران کودکی در بازی‌ها و مدرسه گرفته تا دوران بزرگسالی در محیط‌های کاری و اجتماعی. رقابت می‌تواند به عنوان یک نیروی محرک برای تلاش بیشتر، بهبود مهارت‌ها و دستیابی به موفقیت عمل کند. اما نوع رقابت و رویکردی که افراد در آن اتخاذ می‌کنند، تاثیر بزرگی بر نتیجه نهایی و احساسات حاصل از آن دارد. تفاوت میان رقابت سالم و ناسالم دقیقاً در نحوه برخورد و نگرش افراد به موفقیت، شکست و رابطه با دیگران نهفته است.

رقابت سالم: راهی به سوی رشد و پیشرفت: رقابت سالم همواره به رشد فردی و جمعی منجر می‌شود. این نوع رقابت بر اساس اصولی همچون احترام به دیگران، انصاف، رعایت اخلاق و تلاش برای بهبود خود، پایه‌گذاری شده است. در رقابت سالم، افراد به جای مقایسه خود با دیگران و تلاش برای پایین کشیدن آنها، بیشتر به فکر ارتقاء توانایی‌ها و مهارت‌های خود هستند. آنها با رقابت به عنوان یک چالش مثبت برخورد می‌کنند و در نتیجه، حتی در صورت شکست نیز از مسیر یادگیری لذت می‌برند. در این نوع رقابت، هدف اصلی «رشد فردی» است نه صرفاً شکست دادن دیگران. افراد از موفقیت‌ها و دستاوردهای دیگران الهام می‌گیرند و به آنها احترام می‌گذارند. به علاوه، شکست در رقابت سالم به معنای پایان راه نیست، بلکه فرصتی برای یادگیری و اصلاح است. این نوع نگرش به رقابت، به افراد کمک می‌کند تا حتی در شرایط سخت و شکست نیز مثبت بمانند و به مسیر خود ادامه دهند.

مزایای رقابت سالم

افزایش اعتماد به نفس: وقتی فرد در رقابت سالم شرکت می‌کند، با توجه به تلاش و پیشرفت‌هایش احساس بهتری نسبت به خود پیدا می‌کند.

تقویت روابط: در رقابت سالم، افراد به جای دشمنی، رقابت را به عنوان فرصتی برای یادگیری از دیگران می‌بینند که باعث تقویت روابط دوستانه و همکارانه می‌شود.

یادگیری مداوم: شکست‌ها در این نوع رقابت به عنوان بخشی از فرآیند یادگیری پذیرفته می‌شوند و افراد برای بهبود خود تلاش می‌کنند.

رقابت ناسالم: راهی به سوی تخریب و نزاع: در مقابل، رقابت ناسالم بر پایه حسادت، نابرابری، فریب و تمرکز بر شکست دیگران استوار است. در این نوع رقابت، فرد بیشتر به دنبال این است که به هر قیمتی پیروز شود، حتی اگر این به معنای آسیب زدن به دیگران یا تقلب باشد. افراد در رقابت ناسالم به موفقیت دیگران حسادت می‌کنند و هرگونه پیشرفتی را به چشم تهدیدی برای خود می‌بینند.

یکی از مشکلات اصلی رقابت ناسالم این است که باعث افزایش استرس، نگرانی و فشار روانی می‌شود. فرد به جای تمرکز بر بهبود خود، انرژی و زمان خود را صرف پایین کشیدن دیگران می‌کند. در نهایت، این نوع رقابت می‌تواند به روابط تخریب شده، کاهش انگیزه و حتی کاهش بهره‌وری منجر شود.

معایب رقابت ناسالم

کاهش اعتماد به نفس: افراد در رقابت ناسالم دائماً خود را با دیگران مقایسه می‌کنند و از موفقیت‌های دیگران احساس نارضایتی می‌کنند که منجر به کاهش اعتماد به نفس می‌شود.

ایجاد تنش و دشمنی: رقابت ناسالم باعث می‌شود که روابط بین افراد تیره و پر از تنش و دشمنی شود.

افزایش استرس و فشار روانی: نگرانی بیش از حد برای شکست دادن دیگران به جای تمرکز بر تلاش و پیشرفت، به افزایش استرس و نگرانی‌های بی‌مورد منجر می‌شود.

انتخاب با شماست: در نهایت، این انتخاب ماست که در رقابتی سالم شرکت کنیم یا ناسالم. رقابت سالم باعث رشد و پیشرفت، هم در سطح فردی و هم در سطح گروهی و اجتماعی می‌شود. این نوع رقابت به افراد کمک می‌کند تا به بهترین نسخه از خود تبدیل شوند و در عین حال با دیگران روابطی محترمانه و دوستانه برقرار کنند. در مقابل، رقابت ناسالم تنها به تخریب روحیه، ایجاد دشمنی و در نهایت به شکست فردی و گروهی منجر می‌شود. بنابراین، برای رسیدن به موفقیت پایدار و ایجاد محیطی مثبت، ضروری است که به سمت رقابت سالم حرکت کنیم و از احساسات منفی همچون حسادت، کینه و دشمنی دوری کنیم. تنها در این صورت است که می‌توانیم از مزایای واقعی رقابت بهره‌مند شویم و به رشد و پیشرفت واقعی دست یابیم.

صفحه ۱ آگهی
صفحه ۲ یادداشت سردبیر - فهرست مطالب
صفحه ۳ آگهی
صفحه ٤ نامه های شگفت انگیز... (بهرام فره وشی)
صفحه ٥ آگهی
صفحه ٦ طنز در رمان و داستان کوتاه (حسن جوادی)
صفحه ۷ هفتاد سخن (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸ آگهی
صفحه ۹ اخبار
صفحه ۱۰ درباره لنین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱ آگهی
صفحه ۱۲ زندگی و پیدایش کولیان (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳ آگهی
صفحه ١٤ اخبار
صفحه ١٥ آگهی
صفحه ١٦ نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷ آگهی
صفحه ۱۸ آگهی
صفحه ۱۹ مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰ آگهی
صفحه ۲۱ اخبار
صفحه ۲۲ آگهی
صفحه ۲۳ اخبار
صفحه ٢٤ گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ٢٥ تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ٢٦ آگهی
صفحه ۲۷ رشوه و رستگاری (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸ آگهی
صفحه ۲۹ اخبار
صفحه ۳۰ آگهی
صفحه ۳۱ آگهی
صفحه ۳۲ مردهای «مریخی» و ساکنان «ونوس» (جان گری)
صفحه ۳۳ اخبار
صفحه ٣٤ جدول
صفحه ۳۵ فال - اطلاعات عمومی
صفحه ٣٦ انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷ آمریکا (عباس پناهی)
صفحه ۳۸ داستان (ابوالقاسم حالت) - اخبار
صفحه ۳۹ خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ٤٠ شعر
صفحه ٤١ اخبار
صفحه ٤٢ دلنوشته
صفحه ٤٣ ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون (هستی موسوی)
صفحه ٤٤ اخبار
صفحه ٤٥ آگهی
صفحه ٤٦ اخبار
صفحه ٤٧ اطلاعات عمومی
صفحه ٤٨ اخبار
صفحه ٤٩ اخبار
صفحه ٥٠ دنباله مطلب
صفحه ٥١ دنباله مطالب
صفحه ٥٢ دنباله مطالب
صفحه ٥٣ دنباله مطالب
صفحه ٥٤ دنباله مطالب
صفحه ٥٥ دنباله مطالب
صفحه ٥٦ دنباله مطالب
صفحه ٥٧ دنباله مطالب
صفحه ٥٨ دنباله مطالب
صفحه ٥٩ دنباله مطلب
صفحه ٦٠ انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار

برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ –صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): **افلیا پرویزاد**

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی ها با صاحبان آگهی می باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی پذیرد.♦ استفاده از طراحی های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است.♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی باشد. مسئولیت نظریه ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been complied as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

LOS GATOS MEMORIAL PARK

LOS GATOS MEMORIAL PARK
&
DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellet service since 1889

✦Funeral Services ✦Immediate Need ✦Pre Planning ✦Burial Services ✦Cremation Services

The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

✦Prearranging freezes the cost at today's prices ✦Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۳۹۶-۶۷۶۸ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش آخر)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

شاهزاده از این رفتار او متعجب شد و از او پرسید مگر وی چه عایداتی دارد که این چنین به صورت سروری بزرگ و سلطانی کوچک رفتار می کند. وی پاسخ داد جز آنچه که کفایت مخارج نگاهداری صومعه «اچمیادزین» او را بکند، چیز دیگری ندارد ولی شاه از وضع او خبر داشت و او را محکوم کرد به این که پنج دهکده به او واگذار کند و دو هزار و پانصد تومان به او بپردازد و او را مرخص کرد و محصلی همراه او فرستاد که این مبلغ را بگیرد و بیاورد و تحویل خزانه شاهی دهد. این ضربه آخری او را از پای درآورد و سرانجام پی گیری های او قطع گردید.

این تنبیه اسقف اعظم و لطف پر «دامی ین» و افتخار پشتیبانی که آقایان انگلیسی ها که به اصفهان بازگشته اند، به ما داده اند، همه نوید آن را می دهند که لااقل تا زمان باقی مانده این سلطنت، یک سکون سعادت آمیز و آرامشی ثابت داشته باشیم.

ما در این زمان های توفانی، اعجازهایی از ارزمندی و غیرت مسیحی مشاهده کردیم و مومنانی را دیدیم که در برابر کشیشان فرقه گرا و وارتاپت هایی که می خواستند آنها را تعبدا به کلیسای ارمنیان ببرند، مقاومت کردند. پدری را دیدیم که به هنگام غیبت او، خانواده اش فاسد و تباه شده بود و پدر حواری خانواده خود گشت و آن را به آئین کاتولیک گرواند. زن شوی مرده ای با موعظات خود و با پرهیزگاری و نمونه کردار خوب خود تمام خانواده خود را به سوی دین راستین کشانید و آنها را به آئین ما گرواند. کودک ده دوازده ساله ای را دیدیم که خود را به خطر مرگ افکند و سرانجام قربانی ثبات خود گردید و درگذشت. او پسر یکی از روستائیان اطراف جلفا بود و به مدرسه ما می آمد. پدر او که ارمنی بود، برای منصرف کردن او اقدام کرد. نوازش ها، خواهش ها، ترغیب ها، اشک ها، تمناها، همه به کار رفتند. سپس به تهدید روی آوردند. پدر خشونت به کار برد و کودک بی آن که شکایتی کند، رنج و آزار را تحمل کرد و پایداری و مقاومت او شکست ناپذیر بود. رفتار بدی که با او می کردند به حدی از خشونت و شدت رسید که کودک بیمار شد و بدون آنکه چیزی از ثبات و اعتقاد وی کم شود زندگیش را از دست داد.

این نامه را پایان می دهم با مطلبی چند درباره ارمنیان که از خاطرم رفته بود که درباره آنها ذکری به میان آورم. آنها رسما مجلس مذهبی «کالسدوان» و «سن لئون» و کلیسای رومی را سالی چهاربار تکفیر می کنند. یعنی در روز شنبه پیش از یکشنبه پنجاه روز مانده به عید پاک و شب قبل از عید تجلی مسیح و شب پیش از عید عروج حضرت مریم و شب پیش از عید نوئل.

آنها نه به داوری خصوصی و نه به برزخ اعتقادی ندارند و مدعی هستند که ارواح تمام کسانی که می میرند، همه به یک جا می روند و در آنجا برخی در شادی و برخی دیگر در اندوه، منتظر آخرین داوری می گردند. می بینید که آنها از اندیشه خطای هزاره ها استفاده می کنند. اینان گرچه به برزخ اعتقاد ندارند، معهذا برای مردگان دعا می کنند. ما بدین کار همچون کاری بی منطق می نگریم ولی روح سودجو، آنان را از درک مطلب باز می دارد. در موقع مراسم نماز، آنان آب در جام مقدس نمی ریزند و ما چون در آن آب می ریزیم به ما به چشم فرقه گرا می نگرند و بر این تکیه می کنند که هنگامی که عیسی مسیح مراسم قربانی بجای آورد، جز شراب چیزی به کار نبرد. و مراسم نماز که تجدیدی از عشاء سری است می بایستی نقطه به نقطه همانگونه که عیسی مسیح عمل کرد، اجرا شود.

هنگامی که شخص بیمار به خاطر رویدادی نتواند مراسم تناول القربان را دریافت کند و یا نزدیک به مرگ باشد و نتوانسته باشد مراسم اعتراف را به جای آورد، وقتی آخرین نفس خود را بر می کشد، آنها جسم مسیح را در دهان او می گذارند. آنها از این که می بینند در کلیساهای ما چندین محراب وجود دارد و در هر محراب چندین بار نماز گفته می شود، متعجب می گردند و می گویند که عیسی مسیح فقط یک بار و در روی یک میز مراسم تقدیس را به جای آورد و در نتیجه در هر محراب بایستی فقط یک نماز برگزار گردد. در دوران روزه اینان در هر ساعتی چیزی می خورند و در این کار هیچگونه تردیدی نمی کنند و دغدغه ای ندارند، البته به شرط آن که غذاهای منع شده را نخورند. کاتولیک های ما تنها کسانی هستند که در مواقع روزه داری فقط یک وعده غذا در روز می خورند.

در این مورد خودداری از خوردن غذاهای منع شده خیلی بیشتر رعایت می شود. در این مورد وسواسی دارند که به حد افراط کشیده می شود. اگر برای معالجه یک بیماری مجبور شوند که یا غذای گوشت دار بخورند و یا یک گناه مستوجب مرگ مرتکب شوند، بنابر عقیده آنان بهتر است گناه مرگ آور را مرتکب شوند و پرهیز را نشکنند. وقتی که زنان عزادار هستند، پس از چهل روز از عزا بیرون می آیند. برخی از آنان نیز مدت یک سال عزاداری می کنند و در تمام آن مدت در مراسم نماز حاضر نمی شوند و می گویند که این یک رسم و سنت ملی است. نمی دانم رسم و سنت است یا بیشتر افراط کاری است؟ میسیونرها این رسم را در بین کاتولیک ها منسوخ کرده اند.

پدر مقدس، نامه خود را پایان می دهم و در نظر دارم که در نامه ای دیگر درباره کار و اشتغالات داخلی و خارجی خودمان برایتان بنویسم. خواهید دید که ما بیکار ننشسته ایم و علاوه بر زبان که بایستی آن را فرا گرفت، در اینجا بیشتر از جاهای دیگر نیاز به معرفت، دانش، حزم، میانه روی و شکیبایی داریم. ما نباید مورد ملامت قرار گیریم که در این سرزمین گروندگان به آئین ما بسیار زیاد نیستند. فکر کنید که اطراف ما را فرقه گرایان سرسخت فرا گرفته اند. از میسیونرهای ما در فرانسه بپرسید و ببینید که آنها هم در سفرهای تبلیغی خود بیشتر گناهکاران را به مذهب گرونده اند تا فرقه گرایان. من نظر شما را به تجربه آنان معطوف می دارم. مفتخرم که با احترام آمیزترین احساساتم... الی آخر

در جلفا در بیست و ششم ماه مه سال ۱۷۴۴

✦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و رُماتیسم ✦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ✦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا ✦ درمان بیماری های پا در کودکان ✦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

✦Foot related diseases ✦Bunion, Callus, Corn ✦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ✦Sports Medicine & Injuries ✦Heel Pain & Diabetic Foot Care ✦Ankle Arthroscopy ✦Pediatric Foot Conditions ✦Flat Feet & Orthotics ✦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

ماهنامه پژواک

www.pezhvak.com

(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴

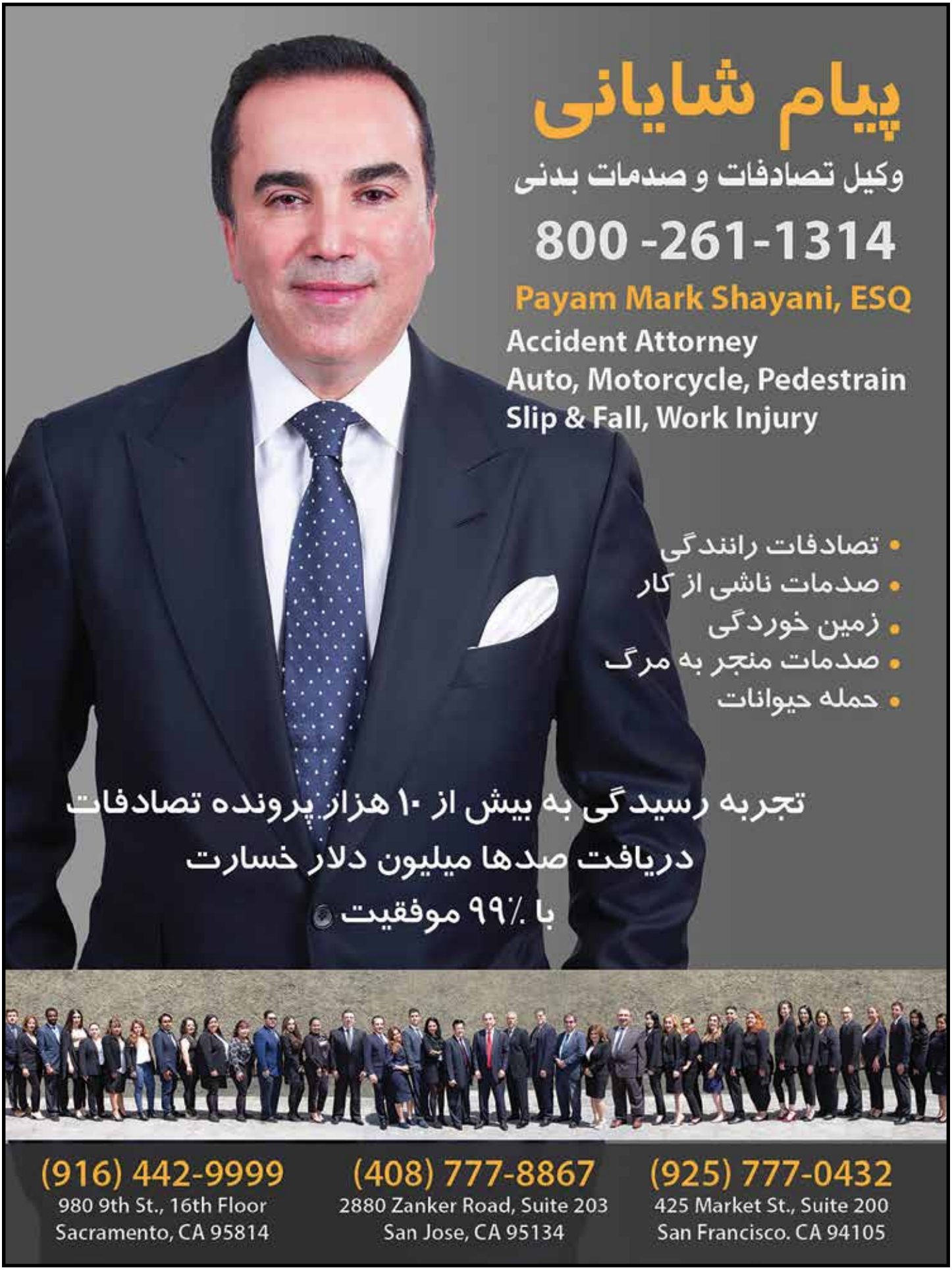
پیام شایانی
وکیل تصادفات و صدمات بدنی
800 -261-1314
Payam Mark Shayani, ESQ
Accident Attorney
Auto, Motorcycle, Pedestrain
Slip & Fall, Work Injury
• تصادفات رانندگی
• صدمات ناشی از کار
• زمین خوردگی
• صدمات منجر به مرگ
• حمله حیوانات
تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ٪۹۹ موفقیت
(916) 442-9999
980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814
(408) 777-8867
2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134
(925) 777-0432
425 Market St., Suite 200
San Francisco. CA 94105

طنز در رمان و داستان کوتاه

بخش دوازدهم

دکتر حسن جوادی

برخلاف براهنی اکثر آثار ایرج پزشکزاد اختصاص به طنز دارد، آن هم طنز به صورت ها و تکنیک های گوناگون. «بوبول» اولین اثر در مجموعه ای است از داستان های کوتاه که در آنها انتقاد اجتماعی نقش عمده ای دارد. در «آسمون ریسمون» پزشکزاد تا حد امکان از بیان عقاید و آراء خویش خودداری و سعی می کند با نقل قطعات مناسب از نویسندگانی که از آنها انتقاد می کند مطلب را ارائه دهد. این مجموعه مقالات طنز آمیز به صورت هفتگی از ۱۳۳۵ - ۱۳۳۹ در مجله فردوسی چاپ می شد، و در آنها پزشکزاد بیشتر با دنیای شعر و ادب معاصر ایران سر و کار داشت و اشعار و داستانهای تازه چاپ را به صورت بسیار جالبی بررسی و انتقاد می کرد. این مجموعه روزگار غریبی را در تاریخ ادب جدید ایران ترسیم می کند. زمانی که شعر نیمایی، شعر آزاد، همچنین سمبولیسم و سوررئالیسم عجیبی که گاهی بی مفهوم می شود، در کنار شعر کلاسیک می خواهند جلب نظر خواننده را بکنند. از میان این ها آثار ماندگار بسیاری به جای ماندند ولی اشعار بی ارزش و مضحک هم کم نبودند. پزشکزاد مضحک ترین قطعات را پهلوی هم قرار می دهد و گاهی با شرحی کوتاه آنها را به هم می پیوندد، و گاهی هم به همین نحو نمایش نامه یا داستان کوتاهی به وجود می آورد. اثر دیگر او «حاجی مم جعفر در پاریس» (۱۳۳۸) به شیوه نامه های ایرانی منتسکیو و یا حاجی بابای اصفهانی در انگلیس اثر جیمز موریه نوشته شده است و شرح طنز آمیز سفر یک ایرانی ناآشنا به محیط اروپا به پاریس است. سفر این ایرانی سنتی به پاریس وسیله ای است برای نشان دادن تضادهای بین زندگی شرقی و غربی. این اثر یک کمدی است که گاهی هم جنبه طنزآمیز به خود می گیرد. یکی از آثار خوب پزشکزاد انترناسیونال «بچه پرروها» (۱۳۶۳) است که مجموعه مقالات جالب و طنزآمیزی است درباره «اپوزیسیون» مقیم فرانسه و بعضی از ایرانیان صاحب مقام در اوایل انقلاب.

عمده ترین اثر پزشکزاد رمان مشهور «دایی جان ناپلئون» (۱۳۵۳) است که شهرت بسیاری کسب کرده و تا کنون به هشت زبان ترجمه شده است و به صورت سریال تلویزیونی نیز درآمده است.(۱) دایی جان ناپلئون داستان عشق راوی است به لیلا دختر دایی اش و شرح حوادثی که در خانواده ای بزرگ و سنتی اتفاق می افتد. در اساس تم داستان اختلاف بین دو نسل جدید و قدیم است که نمی توانند با هم کنار بیایند و البته تئوری توطئه در این رمان نقش عمده دارد. ارشد خانواده دایی جان ناپلئون نظامی بازنشسته ای است که ستایش بیش از حد او از ناپلئون باعث به وجود آمدن این لقب برای او شده است، و نوکر باوفای او مش قاسم مثل سانچو پانزای دن کیشوت همه وقت همراه ارباب است و همیشه حرف های او را تصدیق می کند. دایی جان ناپلئون در خانه بزرگی زندگی می کند و تمام افراد فامیل در خانه های اطراف این خانه قرار دارند. او دائماً درباره فعالیت های نظامی گذشته اش در جریان اشغال جنوب ایران توسط انگلیسی ها داد سخن می دهد و مش قاسم هم مرتباً با جزئیات بیش از حد حرف های ارباب را تصدیق می کند تا جایی که امر واقعاً بر دایی جان ناپلئون مشتبه می شود. جالب این که تکیه کلام مش قاسم این است «دروغ چرا؟ تا قبر پنج انگشت بیشتر فاصله نیست»، ولی خیال پردازی و داستان سرایی او حد و حصری ندارد. کم کم دایی جان ناپلئون باور می کند که او واقعاً شخصیت سیاسی عمده ای است و در واقعه شهریور ۱۳۲۰ فکر می کند که انگلیسی ها در صدد گرفتن او هستند. از فرط ناامیدی نامه ای به هیتلر می نویسد و تقاضای کمک می کند. پزشکزاد خیال پردازی های این دو شخصیت مضحک را به صورت منسجم و جالبی با داستان بقیه خانواده در می آمیزد که شامل دسیسه ها و جنگهای خانوادگی زیادی است. یکی از چهره های جالب رمان عمو اسدالله، برادر کوچک دایی جان ناپلئون است که ماجراهای عاشقانه زیادی داشته است. روزگاری سفری خوش و خاطره انگیز به سانفرانسیسکو کرده است و هر وقت به ماجراهای عاشقانه یا رابطه ای جنسی اشاره می کند، می گوید «یک سفر به سانفرانسیسکو برو». عمو اسدالله محرم اسرار راوی داستان است و به او توصیه می کند که با لیلا فرار کند تا دایی جان نتواند دخترش را به برادر زاده اش بدهد. ولی «سفر به سانفرانسیسکو» هرگز اتفاق نمی افتد و لیلا را به همان پسر عمو می دهند. راوی داستان دل شکسته از عشق برای ادامه تحصیلات عازم اروپا می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

مدافع و مشاور شما در امور:

Shiva Moozoun
Attorney at Law

✦ آگاهی، انجام و مشاوره در امور OFAC
OFAC Compliance & Consulting

✦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست
Probate & Trust Administration

✦ اشتباهات پزشکی، تصادفات
Personal Insure, Medical Malpractice

✦ مشاوره، تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها
LLCs, Partnership, C & S Corporation
Nonprofit Organization Formation

✦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی (داخلی و خارجی) برای اشخاص و شرکت ها
Business Accounting & Tax Filing for Federal & all & States Financial Planning & Foreign Tax Consulting

✦ اخذ ویزا و گرین کارت از طریق سرمایه گذاری
Business Immigration

✦ اخذ تابعیت
Citizenship & Naturalization

✦ اخذ گرین کارت
Permanent Residency

✦ اخذ گرین کارت از طریق خانواده
Family Based Visa

✦ اخذ ویزا از طریق کار
Employment Based Visas

Cell: (415) 314-1003 Office: (800) 493-7065

51 E. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

هفتاد سخن
پرویز ناتل خانلری

بخش سوم

دکتر ایرج پارسی نژاد

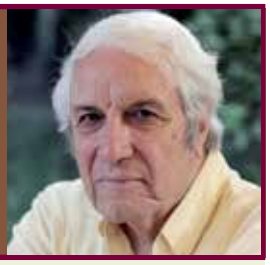

سلسلهٔ صفوی را امیری جوان و دلیر به نام اسماعیل بنیاد کرد. او در ۹۰۷ هجری به پادشاهی رسید و گردنکشان داخلی را سرکوب کرد و ازبکان را در مشرق که بر خراسان مستولی شده بودند شکست داد و ولایات ایران را پس گرفت و در مغرب سلطان سلیم، پادشاه عثمانی، را که از پیشرفتش نگران شده بود پس راند.

سیاست پادشاه صفوی رواج بخشیدن به مذهب شیعه در مقابل مذهب سنیان عثمانی بود که خود را جانشین خلیفه می‌خواندند و آرزوی استیلا بر همهٔ کشورهای مسلمان را در سر داشتند. شاهان صفوی تا دو قرن به ایران حاکم شدند. حکومت مرکزی ایران که تا امروز برپاست ساخته و پرداختهٔ صفویان است. شاه عباس در سال ۱۶۰۲، زمانی که خود را نیرومند یافت، با ترکان عثمانی که پیاپی به ولایت‌های غربی ایران می‌تاختند، در نزدیکی دریاچهٔ ارومیه، تاخت و ولایت‌های ازدست‌رفته را پس گرفت. او به اصلاح امور مملکت همت کرد، در سراسر مملکت راه‌ها ساخت و با اروپا رابطه برقرار کرد. پایتخت خود را از قزوین به اصفهان برد و ارمنیان را در این شهر ساکن کرد و بازرگانان و پیشه‌وران و هنرمندان اروپایی را به پایتخت فراخواند. در خلیج فارس هم با همدستی انگلیسی‌ها، به پرتقالی‌ها، که بیش از یک قرن بر آنجا مسلط بودند تاخت و آنها را از آنجا بیرون کرد. این پادشاه بزرگ پس از ۴۲ سال سلطنت درگذشت و سرزمینی آباد به جا گذاشت. کار عمدهٔ جانشینان او دفاع از هجوم ترکمانان به خراسان و پادشاهان هند به افغانستان بود. در زمان ایشان روابط ایران با اروپا دوام یافت و سفیران اروپایی به دربار اصفهان روآوردند. مبلّغان مسیحی و جهانگردان فرانسوی در بیشتر شهرهای ایران گشته و سفرنامه‌های مفصل و دقیق نوشتند و به یادگار گذاشتند.

اما دورهٔ انحطاط صفویان نیز فرارسید. یکی از سرکردگان ولایات شرق ایران سر به شورش برآورد و بر پایتخت دست یافت و کشور را دستخوش پریشانی و ناامنی کرد تا سرانجام نادر سردار ایرانی، که در کار سپاه و جنگ نبوغ داشت، ترکان را در آذربایجان و روس‌ها را در ولایات کنارهٔ خزر سرکوب کرد و سرکشان شرق ایران را مطیع ساخت و شاه هند را شکست داد و پیروز به دهلی رفت و گنجی افسانه‌وار به غنیمت آورد، اما چون در ۱۱۶۰ کشته شد، کار ایران به فقر و پریشانی کشید، تا سرانجام کریمخان زند رییس طایفهٔ زند بر دیگران چیره شد و دورهٔ پادشاهی او به آرامش و آسایش گذشت، تا زمانی که آغا محمدخان رییس ایل قاجار، پیروز شد و سلسلهٔ قاجار را بنیان کرد که تا ۱۳۰۴ شمسی دوام یافت و در پی ۱۵۳ سال سلطنت همراه با نادانی و فساد پادشاهان آن، رضاخان سردار سپه در سوم اسفند ۱۲۹۹، با کودتایی بر ایران ناامن پریشان حاکم شد. احمدشاه در ۱۳۰۲ او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. با تصویب مجلس شورای در ۱۳۰۴ احمد شاه از سلطنت برکنار و رضاخان سردار سپه به پادشاهی برگزیده شد.(۱)

در اینجا خانلری خطابهٔ خود را در موضوع سیر تاریخ ایران از آغاز تا بنیانگذاری سلسلهٔ پهلوی تمام می‌کند. حاصل گفتار او این که او راز دوام و بقای سرزمین ایران را پشتوانهٔ تمدنی می‌داند که بنیادش بر «مروت» بوده است. شاهد آن ادبیات ایران است که مبلّغ مروت و مداراست و آثار آن را از مطالعهٔ تاریخ هخامنشیان و ساسانیان تا رفتار ایرانیان مسلمان در برخورد با پیروان ادیان دیگر از زردشتی و مسیحی دانسته‌اند، همچنان‌که شاعران ایرانی، سعدی و حافظ، نه‌تنها در ایران محبوب‌اند که در دل صاحبدلان از ترک و هند و عرب جا دارند.

به گمان خانلری راز ماندگاری ایران در آنجاست که ایران شرق و غرب را چون شیر و شکر در خود درآمیخته است. زبانش که همچنان هندواروپایی مانده همیشه او را به ملت‌های اروپا نزدیک نگه داشته است. ایران نخستین ملت غیرعرب بود که به اسلام گروید. نخستین ملت شرقی بود که فلسفهٔ یونان را دریافت و از آن خود کرد و نخستین بار عارفان بزرگش با عرفان بودایی و برهمنی همسری کردند. پایان سخن ادیب دانشمند این است: «ملتی که توانست تمدن‌های بزرگ بین‌النهرین را اقتباس کنند و هجوم مقدونی را برتابد، هرچند از تمدن یونان بهره برد، اما همچنان ایرانی ماند. ملتی که گرفتار استیلای عرب و ترک و مغول شد نه‌تنها بقا و دوام یافت، بلکه توانست بیگانگان را رنگ ایرانی ببخشد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

دکتر فتانه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسائل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:

Fataneh Hooshdaran, D.C.

✦ سر درد ✦ رماتیسم ✦ دیسک ✦ شانه درد و زانو درد
✦ دردهای عصبی ✦ دردهای گردن ✦ دردهای کمر ✦ دردهای دست
✦ *Headache* ✦ *Sciatica* ✦ *Degenerative Disc* ✦ *Rheumatism*
✦ *Lower Back Pain* ✦ *Shoulder & Knee Pain* ✦ *Neck & Hand Pain*

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677
2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050

کیک و شیرینی بی بی

مجلل ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما.
تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.

(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129

آیا جنگ بین ایران و اسرائیل اتفاق خواهد افتاد؟

علی امیرمولوی

برخی افراد معتقدند که تنش‌ها و تهدیدهای میان ایران و اسرائیل بیشتر جنبه نمایش دارد و به دلایلی مانند منافع سیاسی و اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این دیدگاه معتقد است که در حالی که ایران و اسرائیل از نظر رسمی دشمنان سرسخت یکدیگر هستند و همواره لفاظی‌های جنگ‌طلبانه و تهدیدهای متقابل را مطرح می‌کنند، اما عملاً درگیری نظامی گسترده‌ای میان آنها رخ نداده و این وضعیت به عنوان یک «نمایش» سیاسی برای بهره‌برداری از شرایط، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دلایل این دیدگاه

استفاده از دشمن خارجی برای اتحاد داخلی: هم در ایران و هم در اسرائیل، استفاده از تهدیدهای خارجی به عنوان ابزاری برای جلب حمایت عمومی و تقویت وحدت داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، حکومت ایران با مطرح کردن تهدید اسرائیل، می‌تواند بخش‌هایی از جامعه را حول ایدئولوژی ضدصهیونیستی خود بسیج کند و به ویژه در مواجهه با مشکلات اقتصادی و اجتماعی، از این موضوع به عنوان ابزاری برای توجیه سیاست‌های خود استفاده کند. از طرف دیگر، در اسرائیل نیز این تهدیدها می‌تواند برای تقویت حس امنیت ملی و حمایت از سیاست‌های دولت به کار رود.

منافع اقتصادی و سیاسی: درگیری‌های محدود و تهدیدهای متقابل می‌تواند به نفع فروش تسلیحات و گسترش صنایع نظامی در هر دو کشور باشد. ایران و اسرائیل از طریق نمایش قدرت نظامی، تلاش می‌کنند تا نه تنها نیازهای امنیتی داخلی خود را توجیه کنند، بلکه به عنوان بازیگران تاثیرگذار در منطقه مطرح شوند. این تنش‌ها همچنین می‌تواند به افزایش بودجه نظامی و حمایت از صنایع دفاعی منجر شود.

کنترل و مدیریت بحران‌ها: در حالی که تهدیدهای متقابل و جنگ‌های نیابتی میان ایران و اسرائیل وجود داشته است، مانند حمایت ایران از گروه‌های مخالف اسرائیل (مانند حزب‌الله لبنان و حماس)، این تنش‌ها به ندرت به جنگ مستقیم میان دو کشور منجر شده است. این وضعیت نشان می‌دهد که هر دو کشور به نوعی به کنترل و مدیریت بحران‌ها پایبند هستند و ترجیح می‌دهند که درگیری‌های نظامی را به سطوح نیابتی محدود کنند.

هم‌پوشانی برخی منافع در سطح کلان: برخی تحلیل‌گران معتقدند که ایران و اسرائیل در برخی موارد منافع مشترکی دارند که مانع از وقوع درگیری مستقیم می‌شود. برای مثال، هر دو کشور در برخی موارد به تضعیف کشورهای عربی یا گروه‌های رادیکال دیگر تمایل دارند. همچنین، حضور برخی قدرت‌های جهانی در منطقه و منافع مشترک این قدرت‌ها می‌تواند به کاهش احتمال وقوع جنگ کمک کند.

نقد این دیدگاه: البته دیدگاه «نمایشی بودن جنگ» نیز با نقدهایی همراه است. بسیاری از کارشناسان معتقدند که تهدیدها و تنش‌های میان ایران و اسرائیل واقعی بوده و ناشی از اختلافات عمیق ایدئولوژیک و استراتژیک است. برای مثال، ایران به‌طور رسمی مشروعیت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و از گروه‌هایی حمایت می‌کند که به مبارزه با اسرائیل متعهد هستند. همچنین، اسرائیل نیز ایران را به عنوان تهدیدی برای موجودیت خود تلقی می‌کند و اقدامات نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای و پایگاه‌های نظامی ایران را انجام داده است.

نتیجه‌گیری: با توجه به همه این موارد، می‌توان گفت که اگرچه تنش‌های ایران و اسرائیل به‌صورت مستقیم به جنگ گسترده‌ای منجر نشده است، اما به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و استراتژیک هر دو کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی افراد این وضعیت را به‌عنوان یک «نمایش» تعبیر می‌کنند، اما در عین حال، تهدیدها و اقدامات متقابل نیز جنبه‌های واقعی و خطرناکی دارند که نمی‌توان آنها را صرفاً به‌عنوان نمایش قلمداد کرد.

روابط نزدیک ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی

علل و ابعاد مختلف

حامد فتحی

روابط ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی از دهه‌های گذشته تا به امروز، یکی از مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین روابط در سطح جهانی به شمار می‌رود. این روابط که به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم و با کشف نفت در عربستان سعودی شدت گرفت، تاکنون تأثیر به سزایی بر سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای داشته است. در این مقاله، به بررسی علل و عوامل موثر در نزدیکی روابط این دو کشور پرداخته و ابعاد مختلف این ارتباطات استراتژیک را مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

نیاز به انرژی و نفت: یکی از اصلی‌ترین دلایل شکل‌گیری و استمرار روابط نزدیک میان آمریکا و عربستان سعودی، وابستگی ایالات متحده و اقتصاد جهانی به منابع انرژی است. عربستان سعودی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت در جهان، نقش بسیار مهمی در بازار انرژی جهانی ایفا می‌کند.

در دهه ۱۹۴۰ میلادی و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به منظور تأمین نیازهای نفتی خود و تضمین ثبات قیمت نفت در بازار جهانی، به روابط نزدیک با عربستان سعودی روی آورد. این روابط، منجر به توافقنامه‌های متعدد میان دو کشور برای اطمینان از عرضه مستمر و باثبات نفت شد. این توافق‌ها تضمین می‌کرد که عربستان سعودی نفت خود را با دلار آمریکا مبادله کند، که باعث تقویت جایگاه دلار به‌عنوان ارز ذخیره جهانی شد. در مقابل، آمریکا نیز تضمین‌های امنیتی به عربستان ارائه داد و متعهد شد از ثبات این کشور و امنیت صادرات نفت آن حمایت کند.

مسائل امنیتی و نظامی: امنیت خاورمیانه یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا است و عربستان سعودی به عنوان یک متحد مهم در این منطقه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دهه‌های گذشته، به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، ایالات متحده تلاش کرده است تا با همکاری نزدیک با عربستان سعودی، نفوذ ایران و گروه‌های مسلح وابسته به آن را در منطقه کاهش دهد. این همکاری به‌خصوص در موضوعات امنیتی، مقابله با تروریسم و تأمین امنیت مسیرهای انرژی در خلیج فارس مشهود بوده است. ایالات متحده، یکی از اصلی‌ترین تأمین‌کنندگان تجهیزات نظامی و تسلیحاتی عربستان سعودی است و قراردادهای فروش سلاح‌های پیشرفته بین این دو کشور همواره به میلیاردها دلار می‌رسد. این توافقات نه‌تنها موجب تقویت توان دفاعی عربستان سعودی می‌شود، بلکه به حفظ مشاغل و رونق صنایع دفاعی آمریکا نیز کمک می‌کند.

مقابله با نفوذ ایران: یکی از مهم‌ترین دلایل نزدیکی روابط آمریکا و عربستان سعودی، رقابت و تنش‌های منطقه‌ای با ایران است. از زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، ایران به عنوان یک قدرت رقیب در منطقه خاورمیانه شناخته می‌شود که سیاست‌های ضدآمریکایی و ضدغربی دارد. در مقابل، عربستان سعودی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین رقبای ایران در منطقه، همواره با سیاست‌های تهران مخالف بوده و تلاش کرده است تا نفوذ ایران در خاورمیانه را کاهش دهد. ایالات متحده و عربستان سعودی به طور مشترک سعی کرده‌اند تا از نفوذ ایران در کشورهایی مانند یمن، لبنان، سوریه و عراق جلوگیری کنند. این همکاری‌ها شامل حمایت از گروه‌های مخالف ایران و همچنین تحریم‌های اقتصادی علیه تهران بوده است. در یمن، حمایت عربستان از دولت این کشور و جنگ علیه نیروهای حوثی که توسط ایران پشتیبانی می‌شوند، نمونه‌ای از این رقابت منطقه‌ای است که منافع آمریکا و عربستان سعودی را به هم پیوند داده است.

منافع اقتصادی و تجاری: علاوه بر نفت و تسلیحات، روابط اقتصادی میان آمریکا و عربستان سعودی در حوزه‌های دیگر نیز گسترده است. شرکت‌های آمریکایی در عربستان سعودی حضور فعال دارند و در بخش‌هایی مانند نفت، پتروشیمی، ساخت و ساز و زیرساخت‌های عمرانی فعالیت می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌های سعودی در ایالات متحده، از جمله در حوزه‌های فناوری و املاک و مستغلات، نیز بخشی از روابط اقتصادی دو کشور را تشکیل می‌دهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

درباره لنین

بخش پنجم

دکتر احمد ایرانی

جرقه انقلاب روشن می شود: در سال ۱۹۰۰ دوران چهار ساله زندان و تبعید در سیبری به پایان می رسد. اما در آخرین ماه های پیش از پایان تبعید، رویدادهای بزرگ سیاسی و حزبی سبب آشفتگی لنین و سرخوردگیش می شوند. در می یابد که گروهی از مارکیست ها شیوه تجدید نظرخواهی در پیش گرفته اند و با آزادیخواهان یا لیبرال ها پیوند اتحاد بسته اند.

لنین که در دوران چهار ساله زندان تبعید تنها راه نجات روسیه را فقط و فقط در «انقلاب مسلحانه» می داند از شنیدن تجدید نظر طلبی، کنار گذاشتن اندیشه های انقلابی دچار بی خوابی شدید و بیماری می شود. در همان سال مقاله «پرسش های سوزان جنبش ما» را می نوید. لزوم تجدید نظر اساسی در سازمان و هدف های حزب سوسیال دموکرات را یادآور می شود. به رهبری محکم و بی چون و چرای کمیته مرکزی حزب پا می فشارد. برای رسیدن به هدف های انقلابی وجود گروه انقلابیان حرفه ای را اساسی و تردید ناپذیر اعلام می کند. سازمان دهی حزب، تشکیلات منظم و انضباط آهنین را از شرایط درجه اول می داند. آموزش کارگران انقلابی را یکی از بزرگترین هدف ها و اقدام های سازمان حزب به شمار می آورد.

در این زمان لنین سی سال دارد. به مارکسیستی پخته، آگاه و پرشور تبدیل شده است. معنای ادامه زندگی برای او در دستیابی به دو هدف خلاصه می شود، سرنگونی حکومت از راه انقلاب، به دست گرفتن قدرت برای بنای سوسیالیسم. برای رسیدن به این هدف ها از روسیه خارج می شود و برای دومین بار به اروپا می رود. می خواهد در خارج از کشور روزنامه ای انقلابی و مخفی به راه بیاندازد. آن را از مرز بگذراند و به انتشار اندیشه هایش در میان هواداران حزب سوسیال دموکرات، کارگران کارخانه ها و دهقانان بپردازد. این روزنامه نه تنها باید شورای نویسندگانی محکم و انقلابی داشته باشد بلکه با روشی استادانه و انقلابی باید از مرز بگذرد و با همکاری مخاطره آلود عامل های بسیار در مرز و در داخل کشور به دست خوانندگان مورد نظر برسد. لنین در اروپا بار دیگر به «پلخانوف» مارکیست پرآوازه می پیوندد. همکاری «مارتوف» را که پیش از او از روسیه خارج شده برای به راه انداختن نشریه جلب می کند. تعدادی دیگر از مارکسیست های روسی که در اروپا زندگی می کنند به لنین می پیوندند. نخستین شماره یک نشریه انقلابی و مخفی در خارج از روسیه در آخرین ماه سال ۱۹۰۰ پخش می شود. این نشریه «ایسکرا» نام دارد که در زبان روسی «جرقه» معنی می دهد. «جرقه انقلاب» در خارج از کشور روشن می شود.

تند و تیز ترین مقاله ها را لنین می نویسد. در این نشریه، سوسیال دموکرات های داخل روسیه به انقلاب، سرنگونی حکومت تزار فرا خوانده می شوند و بزرگترین هدف، ربودن قدرت سیاسی تعیین می شود. با اندیشه اصلاحات تدریجی و با فکر بهبود شرایط زندگی کارگران و دهقانان به شدت مبارزه می شود. با نقشه همکاری یا ائتلاف با لیبرال های روسی یا سایر گروه های سرمایه داری مخالفت می شود. با انتشار «ایسکرا» لنین یکی از آرزوهای خود را برآورده می بیند. سوسیال دموکرات ها در انتشار آن همکاری می کنند و نشریه ای انقلابی و مخفی از خارج از کشور به دست خوانندگان روسی می رسد. در این نشریه و در مقاله های خود، لنین بر ایجاد و سازمان دهی حزبی نیرومند و یک پارچه پا می فشارد. رهبری محکم، شورای مرکزی ،نیرومند هدف های روشن و انقلابی و انضباط خدشه ناپذیر را شرط پیروزی می داند. وی می کوشد تا سنت های انقلابی روسیه را با روش های مارکسیسم اروپایی در هم بیامیزد. در دومین سال انتشار این نشریه همسر لنین «نادژدا» در اروپا به او می پیوندد. این زن که ماه عسل و نخستین ماه های دوران زناشویی را به نسخه برداری و اصلاح کتاب «رشد سرمایه داری در روسیه» گذرانده بود کارهای اداری روزنامه را برعهده می گیرد، با عامل هایی که به صورت قاچاق روزنامه را از مرز می گذرانند همکاری می کند و بزرگترین دستیار لنین به شمار می رود.

پیدایش بلشویسم: پس از مدتی چاپ و انتشار «ایسکرا» با دشواری های بزرگ روبرو می شود. به دلیل فشار پلیس ناشر از چاپ آن خودداری می کند. لنین به ناچار دفتر نشریه را به لندن انتقال دهد و رهسپار انگلستان می شود. از این زمان با تلاش فراوان می کوشد تا زبان انگلیسی را یاد بگیرد. در همین دوران است که دفتر یا کتابچه «چه باید کرد؟» را می نویسد و پخش می کند. بر اندیشه های ربودن قدرت از راه انقلاب،

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

SHOKOFEHAMIN WWW.AMINIRANIANLAW.COM AMINCONSULTANT

شکوفه امین

وکیل سابق دادگستری

- تهیه وکالتنامه و ارسال آن به ایران
- تنظیم وصیتنامه ایرانی و صلحنامه
- اخذ شناسنامه و گذرنامه ایرانی
- ثبت ازدواج، طلاق، و فوت

(۸۱۸) ۶۴۲-۷۲۸۲

(۷۱۴) ۶۴۲-۰۰۳۰

با ذکر نام ماهنامه پژواک ۱۰٪ تخفیف بگیرید

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند

برآورد و قیمت گذاری جهت بیمه

خرید، فروش و معاوضه

رفوگری، لکه و رنگ برداری، براق شور

Expert Appraisals for Insurance

Buy, Sale & Trade-ins

Wash & Repair

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051

زندگی و پیدایش کولیان (بخش هشتم)

مراسم ازدواج کولی ها: در قبایل کولی، دخترها و پسرها خیلی زود و در سنین پایین، ازدواج می کنند. اگر سن دختربه ۱۱سال و سن پسر به ۱۴ سال برسد، به دلایل زیر پدر و مادرها، دختر و پسرشان را در سنین پایین، به ازدواج یکدیگر در می آورند. وقتی دختر و پسر با هم ازدواج کنند از چادر پدر و مادرهایشان خارج می شوند و زندگی مستقلی را در زیر چادر جداگانه ای برای خود برپا می کنند و زندگی جدیدی را شروع می نمایند. پسر به آهنگری، در زیر یکی از سایه بان ها می پردازد و زن جوانش همراه زنان دیگر به شهر می رود و با آنها به کار فروش وسایل ساخته شده، می پردازد.

این مساله، از نظر مادر و پدر پسر، این حسن را دارد که فرزندشان به زندگیش سر و سامان می دهد و مستقل می شود و بار مسئولیتی که آنها بر دوش داشتند، حال به فرزندشان واگذار خواهد شد و دیگر این که این امکان که پسرشان قبیله را ترک خواهد کرد، از بین می رود. از نظر پدر و مادر دختر، این که فرزندشان شوهر کرده و دیگر نگران حفظ و حراست از او نخواهند بود، مخصوصاً نبودن دیوار بین خانواده ها و نزدیکی بیش از حد دختران و پسران آنها، نگرانی زیادی را برای پدر و مادرها سبب می شود و آنها علاقمندند تا هرچه زودتر دختر خود را شوهر دهند چرا که ناراحت هستند از این که ممکن است دخترشان با پسر، رابطه نامشروع برقرار کند. ضمنا دخترها با این که قبل از ازدواج به کار بافندگی مشغول هستند و کمکی به خانواده خود و دیگر افراد قبیله می کنند، ولی با شوهر کردن، او می تواند به شهر برود و این کمک بسیار مهمتری به وضع اقتصادی قبیله می کند.

دخترها و پسرها ازدواج می کنند چون شرایط سختی در ازدواج ندارند و پسر از سنین کودکی، مشغول کار می شود و معمولا شغل پدر را، که آهنگری است، انتخاب می کند و در سن ۱۴-۱۲ سالگی به خوبی می تواند یک خانواده را اداره کند. مهر، در بین کولی ها مرسوم نیست و معمولا در زمان ازدواج هیچ خرجی برای خانواده پسر و دختر پیش نمی آید. مجلس جشن عروسی و وسایل زندگی آنها بوسیله افراد قبیله با کمک همگی تهیه و آماده می شود. پسر احتیاج ندارد مقدار زیادی پول پس انداز داشته باشد و خیلی از پسران کولی، حتی بدون داشتن پول، ازدواج می کنند. خانواده دختر، فرزندشان را فقط با یک دست لباس به چادر پسر می فرستند و کوچکترین وسیله زندگی به عنوان جهاز به او نمی دهند. این شرایط سهل و راحت باعث شده پسران و دختران و خانواده های آنها از ازدواج نگرانی نداشته باشند و خیلی زود و در سنین پایین دخترها و پسرها به ازدواج یکدیگر درآیند. کولی ها به باکره بودن دختران خویش اهمیت زیادی می دهند و خیلی مایلند که دخترهایشان قبل از این که به خانه شوهر بروند باکره باشند و این باز یکی دیگر از دلایلی است که آنها خیلی مایلند زود دخترهایشان را شوهر بدهند چون همانطور که اشاره کردم، چادر کولی ها حجاب مطمئنی نیست و امکان زیادی برای نزدیک شدن پسر به دختر دارد. مخصوصا چون پدرها، بسیار گرفتارند و از صبح تا شب کار می کنند و مادرها هم به شهر می روند و حفاظت از دختر در این شرایط، کار بسیار مشکلی است.

در مورد اهمیتی که کولی ها به باکره بودن دختران خویش قبل از رفتن به چادر شوهر می دهند، داستانی شنیدم که سخت می توان آن را باور کرد. یک قبیله کولی، در کنار شهر، چادر زده بودند و در میان شان دختری جوان و زیبا با پدر و مادر و برادر و خواهرانشان زندگی می کرد. پدرش روزها آهنگری می کرد و مادرش به شهر می رفت و اشیایی که پدرش می ساخت، می فروخت و دختر، به بافندگی و تمیز کردن چادر و آماده کردن غذا می پرداخت. در یکی از روزها، دختر تصمیم گرفت، بطور پنهانی، از قبیله دور شود و در اطراف به گردش بپردازد. او بدون این که کسی متوجه شود، از قبیله دور شد و در کنار جاده، بگردش پرداخت. در آن نزدیکی ها کلبه ای مخروبه قرار داشت. او از نزدیکی آن کلبه گذشت. هنوز چند قدم برنداشته بود که سه مرد جوان او را محاصره کردند. او تصمیم گرفت فرار کند، ولی آن سه مرد، دور او را گرفته بودند و هر لحظه به او نزدیکتر می شدند. مردها او را گرفتند. خواست فریاد بکشد، ولی یکی از مردها دهان او را محکم گرفته بود. هرچه تقلا کرد، نتوانست خود را از دست مردها رها کند. او را به داخل کلبه بردند و روی زمین خواباندند و به او تجاوز کردند، و بعد او را که بی حال روی زمین افتاده بود، رها کرده و پا به فرار گذاشتند. دختر، ساعتی بعد با سر و وضعی ژولیده و نگاهی بی رمق به قبیله بازگشت و درون چادر رفت و روی زمین افتاد. چند روز بعد ژاندارم ها جسد سه مرد جوان را در بیابانی نزدیک چادرها پیدا کردند، سر هر سه مرد جوان، شکاف عمیقی برداشته بود و در کنار جسدها روی زمین، یک تبر افتاده بود. ماموران ژاندارمری، تمام افراد قبیله را به پاسگاه بردند، ولی نتوانستند دختر و خانواده اش را پیدا کنند. آنها قبیله را ترک کرده بودند. بعد از چند روز بازجویی همه افراد قبیله را آزاد کردند. چند هفته گذشت تا یک روز در چند شهر آن طرف تر، جسد دختر جوان و زیبای کولی را از رودخانه ای که از آن شهر می گذشت، در حالی که خفه شده بود، از آب بیرون کشیدند. هنوز بعد از گذشت سه سال هیچ کسی نتوانسته است بفهمد به سر پدر و مادر و فرزندان آن خانواده چه آمده است.

اکثراً ازدواج هایی که در قبایل کولی انجام می گیرد، براساس عشق بین دختر و پسر است. معمولاً دختران و پسران در سنین پایین و خیلی زود، عشق را می شناسند و نسبت به آن عکس العمل نشان می دهند. دخترها از ابراز عشق خود نسبت به پسران ابایی ندارند و حیایی مانع آنها نمی شود که عشق خود را آشکار کنند و آن را به پسر ابراز کنند. در شب های مهتابی، عشق به سراغشان می آید و این عشق باعث می شود که آن دختر از روز بعد آن قدر در اطراف چادر پسر و سایه بانی که او درآن کار می کند، گردش کند تا متوجه شود که پسر هم او را دوست دارد یا نه و اگر پسر عکس العمل مثبتی از خود نشان دهد، به چادر خود می رود و با شوق زیاد منگوله ای با منجوق و نایلون درست می کند و پنهانی آن را به پسر می دهد و پسر با لبخند و شرم زیاد، به عشق او پاسخ می دهد. این لبخند بعدا به صمیمیتی بیشتر از جانب پسر بدل خواهد شد.

پسران معمولا در ابراز عشق خود به دختران بسیار احتیاط می کنند و تا دختری به آنها ابراز علاقه نکند عشق خود را به او بروز نخواهند داد. وقتی دختر و پسر از عشق خود نسبت به هم آگاه شدند، ازدواج آنها محرز می گردد، زیرا در قبایل کولی، مسایل طبقاتی و ثروت مطرح نیست و هر فرد، در قبیله به راحتی می تواند با دختری ازدواج نماید و پیمان زناشویی ببندد، مشروط بر این که دختر نیز او را دوست داشته باشد. پسر، دیگر به ازدواج و فراهم کردن یک چادر می اندیشد. شب ها فقط خواب معشوق خود را می بیند. دختر به انتظار اولین اقدامات پسر، روزشماری می کند. پسر یک شب که پیرترین فرد قبیله که سرپرستی قبیله را نیز عهده دار است، تنها در چادرش نشسته و به فکر فرو رفته، به چادر او وارد می شود و عشق و علاقه خود را به دختر اعتراف می کند و می گوید که اگر بشود، حاضر است با آن دختر ازدواج کند. پیرمرد قبیله، پدر و مادر دختر و همین طور پسر را به چادر خویش می خواند و با آنها درباره عشق دختر و پسر، صحبت می کند. پدر و مادر دختر به چادرشان می روند و با فرزند خود صحبت می کنند و می گویند: «تو می خواهی این پسر شوهر تو بشود؟» و دختر با حرکت سر جواب مثبت می دهد. پسر حداکثر یک ماه وقت دارد که چادری برای خویش آماده کند. او برای خریدن چادر، اگر پولی پس انداز کرده باشد، که هیچ، وگرنه، باید با کمک پدر و مادرش و یا با فروش زینت آلات مادر، به چادر دست یابد. چند شب قبل از آن که یک ماه فرصت تمام شود، خانواده پسر، به چادر دختر می روند. با حضور رییس قبیله، دختر را برای پسر نامزد می کنند و حلقه ای نقره ای به دست عروس می کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه های درمانی

بیمه مدیکر - بیمه کاورد کالیفرنیا - بیمه های آزاد انفرادی و گروهی - بیمه دنداپزشکی - بیمه مسافرتی

Medicare - Covered California (Marketplace) - Dental Insurance - Travel Insurance

Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه های درمانی در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com

CA License# OH15555

خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین

zoom

Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)

Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.
Please contact the office for details (510-832-7600)

Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.
ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.

Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving"Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سروش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک، کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان‌ها.

suzaun.hirbod@iccnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفا به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

کانال تلگرام @iccnc وب سایت www.iccnc.org

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید

جنگ تمام شد اما سربازگیری از کودکان هنوز ادامه دارد

مریم فومنی

«به ما می‌گفتند که اگر شما نجنگید، کشور سقوط می‌کند، اما این دروغی بزرگ بود. جنگ را بدون حضور بچه‌ها، می‌توانستند تمام کنند یا حتی ادامه دهند. لزومی نداشت که ما بچه‌های ۱۵-۱۶ ساله آنجا باشیم. آن‌هم وقتی که ده تا از ما، حتی نمی‌توانست اندازه یک سرباز حسابی آموزش‌دیده بجنگد. ما گوشت در برابر گلوله بودیم.»

علیرضا، که در پانزده سالگی راهی جبهه شد، یکی از ۵۵۰ هزار کودک زیر ۱۸ سالی است که در جنگ هشت ساله ایران و عراق لباس رزم به تن کردند، سلاح‌هایی گاه هم‌قد خودشان به دست گرفتند و راهی خط مقدم شدند. ۳۶ سال پیش جنگ تمام شد، اما حکومت ایران همچنان در هنگام درگیری‌ها و منازعات مسلحانه کودکان را به میدان می‌فرستد. نگاهی به سیاست‌های تبلیغی و آموزشی جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که پسربچه‌های مدرسه‌ای همچنان از دیدگاه حکومت ایران، سربازانی آماده اعزام به میدان جنگ و درگیری محسوب می‌شوند. برای مثال، محمد بطحایی، وزیر پیشین آموزش و پرورش، در اردیبهشت ۱۳۹۸ به صراحت از ۱۴ میلیون دانش‌آموز بسیجی به‌عنوان نیروهایی آماده جنگ و «جانفشانی» نام برد.

علیرضا، احمد و نقی سه نفر از کودکانی هستند که در سن ۱۵-۱۶ سالگی به جبهه جنگ با عراق رفتند. احمد تازه پانزده ساله شده بود که گفت می‌خواهد به جبهه برود. خانواده‌اش مذهبی و انقلابی و پدرش روحانی بود. پدرش مخالف جنگ بود و اجازه جبهه رفتن را به او نداد. او اما همچون بسیاری دیگر بدون اجازه خانواده برای شرکت در دوره آموزش نظامی ثبت‌نام کرد.

به گفته او: «اگر بچه‌ای می‌خواست به جبهه برود این‌جوری نبود که پدر و مادر بتوانند مانع بشوند. آیت‌الله خمینی فتوا داده بود که رضایت پدر و مادر شرط نیست و اتفاقاً پایگاه‌های بسیج که می‌خواستند اعزام بکنند این را رعایت می‌کردند.»

روح‌الله خمینی، در پاسخ به پرسش‌های نوجوانانی که خانواده‌هایشان مخالف حضور آنها در جبهه بودند، فتوا داده بود: «مادامی که جبهه‌ها نیاز به نیرو دارد و از طرف مسئولین اعزام نیرو اعلان کفایت نشده شرکت در جبهه دفاع بر بالغین واجب است و اجازه والدین شرط نیست.» بر اساس فقه اسلامی و قوانین جمهوری اسلامی ایران، پسران ۱۵ ساله بالغ محسوب می‌شوند. با این حال، مستندات بسیاری از حضور و کشته شدن کودکان ۱۳-۱۴ ساله در دوران جنگ ثبت شده است.

علیرضا هنوز ۱۵ سالش تمام نشده بود که برای اعزام به جبهه ثبت‌نام کرد. خانواده‌اش که از طبقه متوسط و غیرمذهبی بودند، مخالف جبهه رفتن او بودند: «کپی شناسنامه‌ام را با تیغ ریش‌تراشی مخدوش کردم و آن‌قدر ناشیانه تغییرش داده بودم که حتی یک بچه هم می‌فهمید. مسئول ثبت‌نام در پایگاه بسیج، شناسنامه‌ام را که دید با خنده گفت یعنی الان ۱۵ سالت است؟ گفتم آره. گفت خب من هم حساب می‌کنم ۱۵ ساله هستی. و به همین راحتی اسمم را برای اعزام نوشت.» قبلاً به پدرش گفته بود می‌خواهم بروم جبهه، پدرش خندیده و گفته بود که: «تو بچه هستی. برایت زود است. گفته بود که هم‌سن‌های من می‌روند. پدرش گفته بود آنها هم اشتباه می‌کنند و نباید بروند. شماها که طاقت جنگیدن ندارید.»

علیرضا ساک کوچکش را چند روز قبل، پنهان از خانواده آماده کرده بود و در پایگاه بسیج محله گذاشته بود. روز اعزام، مثل هر روز با کیف مدرسه از خانه بیرون رفت و برای دوره آموزشی به یک پادگان نظامی در نزدیکی شهرشان فرستاده شد.

می گوید: «آن روز وقتی تا عصر به خانه برنگشتم، پدرم رفته بود مدرسه‌ام، ناظم مدرسه به پدرم گفته بود من به شما تبریک می‌گویم. بچه شما رفته جبهه. پدرم هم آنجا عصبانی شده و چندتا لیچار هم بارش کرده بود. بعد از پایان دوره آموزشی، ما را که چهارصد نفر بودیم برای رژه به شهرمان بردند. مردم را هم جمع کرده بودند که با ما خداحافظی کنند. آنجا بود که پدرم مچ من را گرفت. گفت «تو اینجا چه کار می‌کنی؟ یک ماه است دنبال تو می‌گردم.» به خانواده‌ام نگفته بودند که ما کجا هستیم و به دروغ گفته بودند که ما به جبهه رفته‌ایم. من به‌زور دستم را از چنگ پدرم نجات دادم و فرار کردم. یادم است که چشمانش پر از اشک شده بود و گفت پسر جان بیا با من برویم، تو را چه به جنگ!»

علیرضا می‌گوید مادرش که مذهبی‌تر از پدرش بود و به مسجد محل رفت‌وآمد داشت، تحت تأثیر شرایط و اوضاع به او گفته بود: «اگر می‌خواهی به جبهه بروی، برو.» این البته بعد از بار اولی بود که به جبهه رفته بود و می‌خواست دوباره برگردد. «مادرم گفت من طاقت شهید شدنت را دارم. اما تو رو خدا اسیر نشو. طاقت اسیر شدنت را ندارم. شما نمی‌دانید این

در ذهن یک بچه شانزده ساله چه کار می‌کند. بعد از آن وقتی برگشتم به جبهه، تا پایان جنگ همیشه در جیب بغل شلوار نظامی‌ام، یک نارنجک نگه می‌داشتم و در درگیری هم استفاده نمی‌کردم. گذاشته بودم که اگر لحظه‌ای بنا شد اسیر بشوم با کشیدن ضامن نارنجک خودم را خلاص کنم که اسیر نشوم تا مادرم غصه نخورد.»

کودکانی که بی‌اجازه و بی‌خبر به جبهه رفتند: علیرضا در توضیح این که چرا به‌رغم مخالفت‌ها و نگرانی‌های والدین همچنان اصرار به جنگیدن داشته است، می‌گوید: «فضا خیلی هیجانی بود و ما را مشتاق جبهه رفتن می‌کرد. سال بالاتری‌های ما رفته بودند جبهه و ما هم می‌خواستیم برویم. می‌دیدیم آن هم‌کلاسی که دو سال از ما بزرگ‌تر است و خیلی دوستش داریم، رفته جبهه و مجروح شده و فکر می‌کردیم باید برویم جای او را پر کنیم. قبل از اینکه اعزام شویم پنج نفر از مدرسه ما در جبهه شهید شده بودند و ما فکر می‌کردیم که باید جای آنها هم بجنگیم. ما بچه‌بسیجی‌های مسجدی، مثبت و درس‌خوانی بودیم که فکر می‌کردیم اگر جبهه خالی بماند، عراقی‌ها می‌آیند داخل کشور و مادر و خواهر و مدرسه و شهرمان در خطرند.»

مدارس، به‌ویژه دبیرستان‌های پسرانه، در دوران جنگ یکی از کانون‌های اصلی تبلیغات ایدئولوژیک حکومت بود و مراسم بزرگداشت و تشییع جنازه دانش‌آموزان جان‌باخته در جنگ نیز که اغلب در مدرسه‌ها برگزار می‌شد، آن جو ایدئولوژیک را داغ‌تر می‌کرد. علیرضا اولین بار با هجده نفر دیگر از بچه‌های پانزده تا هفده‌ساله مدرسه‌شان به جبهه رفت. او می‌گوید: «روز قبل از جبهه رفتن مراسمی برای خداحافظی با ما در مدرسه برگزار شد. یادم است که مدیر و ناظم و معلم‌ها با ما دست دادند و روبوسی کردند. با ما مثل یک مرد هم‌سن خودشان رفتار می‌کردند. بقیه بچه‌ها را هم آورده بودند که این نمایش را ببینند و احتمالاً آماده‌شان می‌کردند که سال بعد به جبهه بروند. خیلی‌هایشان هم سال بعد آمدند. بعد از مراسم، دبیر ریاضی‌مان محتاطانه من را کشید کنار و گفت: تو دانش‌آموز خیلی خوبی هستی و نمره‌هایت خیلی خوب است، بهتر نیست بمانی و هر وقت موقع سربازی‌ات رسید، بروی جبهه؟ این را هم با ترس و لرز گفت، چون فضا، فضای ترس از همدیگر بود. اما فقط همان یک نفر بود که این حرف را زد. مدیر و ناظم خیلی هم خوشحال بودند که ما به جبهه می‌رویم. سال‌ها بعد من شنیدم که برای مدیران نوعی امتیاز بود که تعداد زیادی از دانش‌آموزان شان به جبهه بروند.»

از دبیرستان پانصدنفره علیرضا، بیش از صد دانش‌آموز به جبهه رفتند و بیش از پنجاه تن از آنها کشته شدند. براساس آمار رسمی اعلام‌شده از سوی مقامات، در جنگ هشت ساله ایران و عراق ۵۵۰ هزار دانش‌آموز به جبهه اعزام شدند که بیش از ۳۰ هزار نفر از آنها جان باختند، نزدیک به ۲۵۰۰ نفر اسیر شدند و حدود ۳ هزار نفر هم دچار جراحت‌های جدی و ماندگار شدند و «جانباز» محسوب می‌شوند.

کودکانی که اول جذب بسیج شدند و بعد، راهی جنگ: احمد فضای مذهبی خانواده و تبلیغات صدا و سیما و سپاه و بسیج را در ترغیب به جبهه رفتن مؤثر می‌داند اما می‌گوید هیجانی که در جنگیدن و کارهای نظامی بود او و بسیاری از نوجوانان هم‌سن و سالش را به سمت جبهه‌ها سوق می‌داد: «من از ۱۳ سالگی عضو پایگاه بسیج محل بودم و شب‌ها می‌رفتیم پست می‌دادیم و امنیت محله را تأمین می‌کردیم. این تفریح نوجوانانه ما در آن سن و سال بود. ضمن این که نوجوانی که می‌رفت جبهه، احساس می‌کرد بزرگ شده است و در فامیل و محله و مدرسه، به چشم دیگری به او نگاه می‌کردند و به او افتخار می‌کردند.»

بسیاری دیگر از کودک، سربازان اعزامی به جنگ، در سال‌های نخست استقرار جمهوری اسلامی سابقه عضویت در کمیته‌ها و پایگاه‌های بسیج را داشتند و از سن ۱۲-۱۳ سالگی در گشت‌های شبانه شهری شرکت می‌کردند و گاه اسلحه به دست می‌گرفتند. براساس شهادت‌های ارائه‌شده در دادگاه مردمی آبان که در سال ۱۴۰۰ از سوی سه نهاد حقوق‌بشری در لندن برگزار شد، در اعتراضات آبان ۱۳۹۸ نیز کودکان زیر ۱۸ سال در پایگاه‌های بسیج به کار گرفته شدند و از آنها به عنوان نیروی سرکوب استفاده شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

ETMINAN MARKET

Hot Food Special

چلو خورشت قورمه سبزی

باقالی پلو با ماهیچه

چلو خورشت قیمه

زرشک پلو با مرغ

چلو خورشت فسنجان

روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه

BBQ KABOB

کباب کوبیده

Ground Kobob

جوجه کباب زعفرانی

Zaafarani Chicken Kabob

کباب برگ

Fillet Minion Kabob

(408) 622-6778

We deliver with DOORDASH

1373 Kooser Rd., San Jose, CA 95118

نقد و بررسی فیلم «چرا گریه نمی کنی؟»

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: فیلم «چرا گریه نمی کنی؟»، دومین اثر علیرضا معتمدی به عنوان کارگردان بعد از فیلم «رضا» است. معتمدی سال‌ها به عنوان نویسنده در سینمای ایران مشغول به کار بوده و پیش از این تجربه بازیگری هم داشته است. اما بعد از فیلم «متل قو» به این نتیجه رسید که می‌تواند آثاری بسازد که در آن، علاوه بر نویسندگی و کارگردانی، خود بتواند بازیگر نقش اصلی فیلم‌ها هم باشد!

هنرپیشگان: علیرضا معتمدی - باران کوثری - هانیه توسلی - فرشته حسینی - مانی حقیقی - لیندا کیانی - نهال دشتی - امیرحسین فتحی - علی مصفا

خلاصه داستان: چرا گریه نمی‌کنی؟ روایت زندگی فردی به نام علی شهناز است که پدر و مادر خود را از دست داده و خود را موظف به مراقبت از برادر کوچک‌ترش که به‌تازگی ازدواج کرده می‌داند. اما بنا بر اتفاق و حادثه‌ای برادر کوچک او نیز از دنیا می‌رود. علی شهناز حال در یاس و ناامیدی بر پیله تنهایی خود تمام احساس‌های جهان را از خود دور کرده و به پوچی مطلق رسیده‌است. در این میان مهم‌ترین معضل او این است که گریه نمی‌کند! تمامی توصیه همراهان از دوست و همکار او گرفته تا عمه‌اش و دختری که با او رابطه عاطفی جدیدی را آغاز کرده‌است و همزاد او که شتربانی در یکی از نقاط کویری فلات مرکزی کشور است؛ در مواجهه با او تمام هم و غمشان را بر این گذاشته‌اند که در نهایت امر او را به گریه کردن دعوت کنند و مدام از او می‌پرسند چرا گریه نمی‌کنی؟

صحنه ای از فیلم «چرا گریه نمی کنی؟»

نقد فیلم: دومین تجربه کارگردانی علیرضا معتمدی چیزی شبیه به اثر قبلی این کارگردان است. در این جا نیز با شخصیتی سروکار داریم که روند زندگی‌اش به سمت پوچی پیش رفته و حالا نمی‌تواند حتی گریه کند. شخصیتی که از هیچ‌چیز لذت نمی‌برد و هیچ‌چیز نمی‌تواند او را خوشحال یا حتی ناراحت کند. این شخصیت به‌صورت پیش‌فرض، می‌توانست با یک پرداخت مناسب و موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرد، شخصیت بامزه و جذابی از آب دربیاید اما روند فیلم این فرصت را از او دریغ کرده است. بزرگ‌ترین مشکلات «چرا گریه نمی کنی؟» دقیقاً در بخش‌هایی وجود دارد که کارگردان فیلم در آن حضور دارد! فیلمنامه معتمدی در این جا صرفاً به طرح مسئله کفایت کرده و در ابتدای فیلم می‌گوید از هیچ‌چیز لذت نمی‌برد؛ چراکه برادرش را ازدست‌داده است. این مسئله در ۲ ساعت مدت زمان فیلم، نه بسط و گسترش داده می‌شود و نه به چالش کشیده می‌شود. در این مسیر، شخصیت‌های بسیاری وارد قصه می‌شوند که هرکدامشان از بابت بی‌خاصیت بودن در حال سبقت‌گرفتن از یکدیگر هستند. شخصیت عمه با بازی هانیه توسلی، یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌های فیلم است که بود و نبودش تأثیری در قصه نمی‌گذارد و حتی کوچک‌ترین کمکی به گسترش شخصیت اصلی داستان نمی‌کند.

شخصیت دوست علی با بازی مانی حقیقی یکی دیگر از این شخصیت‌هاست که مشخص نیست چرا تا این حد به وضعیت عجیب‌وغریب علی اهمیت می‌دهد و سعی می‌کند زندگی او را نجات دهد و البته، گل سرسبد شخصیت‌های عجیب فیلم «چرا گریه نمی کنی؟»، همسر سابق با بازی باران کوثری است که ناگهان ازراه‌رسیده و شروع به نقاشی بر روی صورت دوست‌دختر فعلی علی می‌کند! فارغ از فیلمنامه آشفته، بازی معتمدی در نقش اصلی فیلم یکی دیگر از بحران‌های فیلم به شمار می‌رود. بازی ضعیف و گاهی، مضحک این بازیگر که نشان از عدم توانایی‌های او در بخش بازیگری دارد، ضربه مهلکی به فیلم زده است. بازی بد معتمدی حتی باعث شده دیگر بازیگران مشهور فیلم نیز بازی‌های ضعیفی از خود به نمایش بگذارند.

«چرا گریه نمی کنی؟» از آن دست آثار شبه‌روشنفکری است که احتمالاً تنها به مذاق سازندگان و اطرافیانش خوش خواهد آمد. اثری که احتمالاً با انبوهی از برچسب‌هایی مانند "پست‌مدرن" یا "نیهیلیستی" مواجه خواهد شد تا به‌این‌ترتیب، از گزند نقدهای تندوتیز در امان باشد. اما اگر این تعارف‌های مبتذل را کنار بگذاریم، باید گفت که جدیدترین اثر علیرضا معتمدی چیزی جز یک اثر ضعیف، با انبوهی از مشکلات تکنیکی نیست. فیلمی که به‌طورقطع، سازندگانش آن را جدی خواهند گرفت؛ اما این جدی‌گرفتن تنها معطوف به همان جغرافیای سازندگانش خواهد شد!

نقد و بررسی فیلم «ددپول و ولورین»

Deadpool & Wolverine

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: شاون لوی **هنرپیشگان:** رایان رینولدز - هیو جکمن - اما کورین - مورنا باکارین - راب دلینی - لزلی اوگامس - آرون استنفورد - متیو مک‌فادین

نقد فیلم: ددپول و ولورین از لحاظ کمپین تبلیغاتی یکی از بهترین آثار سال‌های گذشته در سینما بوده است. اثری که با فروش بی‌نظیر در گیشه توانست توجهات را به خود جلب کند و البته که برای قسمت سوم از یک اثر اَبَرقهرمانی، یک موفقیت بسیار بزرگ محسوب می‌شد. ازاین‌جهت می‌توان گفت که ددپول و ولورین از لحاظ برگزاری کمپین تبلیغاتی یکی از بهترین نمونه‌ها برای عاشقان بحث مارکتینگ به شمار می‌رود.

برای پرداخت به فیلم ددپول و ولورین شاید بهتر باشد در ابتدا به ویژگی‌های مثبت فیلم توجه شود. قسمت سوم «ددپول» از لحاظ جلوه‌های ویژه و اکشن، یکی از بهترین آثار سال به شمار می‌رود. خوشبختانه در این بخش، سازندگان هیچ‌گونه کم‌کاری انجام نداده و نسبت به دو قسمت قبل، این فیلم از سکانس‌های اکشن به‌مراتب بیشتری برخوردار است که همگی آن‌ها نیز خوش‌ساخت و باکیفیت هستند. اما مشکل اصلی «ددپول و ولورین»، همان معضل همیشگی است که در این چند سال اخیر طرف‌داران سینما را به دودسته تقسیم کرده است؛ یعنی فیلمنامه!

فیلم «ددپول و ولورین»

به طور مشخص می‌توان گفت که سازندگان ددپول و ولورین شاهکار به خرج داده‌اند و از هیچ، فیلمنامه قسمت سوم «ددپول» را به نگارش درآورده‌اند. در واقع آن‌ها برای روایت قصه، هیچ ایده‌ای نداشته‌اند و به همین جهت، به هر چیز بی ربطی که دسترسی داشته‌اند چنگ انداخته‌اند تا بتوانند دقایق فیلم را گسترش دهند.

شاید برای بسیاری از طرف‌داران کم‌سن‌وسال‌تر سینما، فیلمنامه اثری مثل ددپول و ولورین اهمیت چندانی نداشته باشد. آن‌ها سال‌هاست که معتقدند اکشن جذاب، ارجح بر هر گونه فیلمنامه و روایت قصه و شخصیت‌پردازی است و این اختلاف‌نظر در سال‌های اخیر پررنگ‌تر شده و حالا، قسمت سوم فیلم «ددپول» بار دیگر این مسئله را مطرح کرده که آیا فیلمنامه واقعاً تأثیری در جذابیت فیلم ندارد؟ شاید بهتر باشد برای پاسخ به این سؤال به سراغ قسمت اول «ددپول» برویم. در آن فیلم، شخصیت اصلی داستان که متحمل یک بحران بزرگ می‌شد و در تقابل با خودش برای چیره‌شدن بر وضعیتش بود (با اتکا بر شوخی‌های مداوم)، از لحاظ قصه و روایت اثری ارزشمند بود که مخاطبینش را با خودش همراه می‌کرد. در آن فیلم، ددپول دارای هویت بود و به همین جهت، تماشاگران با او همراه شدند. اما این ویژگی در قسمت سوم این مجموعه به طور کامل کنار گذاشته شده است. دیگر نه خبری از عشق و به‌تصویرکشیدن آن است و نه خبری از ملاحظات اخلاقی به سبک و سیاق ددپول! اگرچه سازندگان در نهایت در پنج دقیقه ابتدایی و پایانی، بحث خانواده را مطرح می‌کنند (مانند تمام آثار اَبَرقهرمانی) اما این اشاره تنها به جهت خالی نبودن عریضه مطرح شده وگرنه در طول قصه، تماشاگر هیچ‌چیز جز شوخی‌های بی‌پایان ددپول نمی‌بیند. این شوخی‌ها که سابقاً یکی از نقاط قوت فیلم محسوب می‌شدند حالا در قسمت سوم تبدیل به نقطه‌ضعف فیلم شده‌اند. شوخی‌هایی که تعداد آنها به شکل عجیب و غیرمنتظره‌ای افزایش پیدا کرده و از حالت تعادل خارج شده است و بسیاری از این شوخی‌ها نیز کارکرد خود را ازدست‌داده‌اند. شیمی بین ددپول و ولورین و شوخی‌های متعددی که ددپول به زبان می‌آورد، از جایی به بعد، تماشاگر را دچار سردرد می‌کند و باعث می‌شود که حتی برخی از شوخی‌های بامزه فیلم دیده نشوند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

ماهنامه پژواک
(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴

FAMOUS KABOB

رستوران فیمس کباب

رستوران فیمس کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه،
با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است

کیترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

Yeganeh
Bakery & Kafe Unik

یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- *Breakfast & Brunch*
- *Omelettes*
- *Sandwiches*
- *Salads*
- *Coffee & Tea*
- *Fresh Juices*
- *Dessert*
- *Milkshakes*

نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم

(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with DOORDASH

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا
e-mail:ha@makvandi.com

زبان سومری: زبان سومری، کهن ترین زبان نوشته شده نوع بشر است. قومی که سومری خوانده می شود از قدیم ترین زمان، در مصب رودهای دجله و فرات یعنی فاصله میان بابل قدیم و خلیج فارس مستقر شده بود. این مردمان از حیث نژاد با هیچ یک از ملت های همسایه خود شباهت نداشتند و تمدن و فرهنگ شان که کهن تر از همه فرهنگ های آسیای غربی است, شاید در همان مسکن ایجاد شده و پرورش یافته بودند، ولی از روی بعضی قرائن این گمان می رود که نخست از مشرق به آن سرزمین آمده باشند. خط میخی از اختراعات سومریان است. تکامل این خط را در طی قرن ها از روی آثار بازمانده ایشان می توان دریافت.

سبک سوررالیسم: این سبک در واقع یک نهضت ادبی است که در سال ۱۹۱۴ میلادی در فرانسه آغاز شد و هدف آن احساس و ارائه تخیلات و اندیشه های آزاد و بی قید و بند بود. پیروان آن معتقدند که نویسنده و شاعر باید بودن ملاحظه قیود اخلاقی یا وابستگی ذهنی یا تعصب یا مراعات قواعد ادبی و هنری و کلا آنچه را که به مغز و فکرش خطور می کند برروی کاغذ بیاورد. در نقاشی نیز سوررالیسم سبک و شیوه تازه ای بوجود آورد که به اشیاء حالت رویایی می داد و نقاش فارغ از ممانعت عقل و منطق به تصویر آنچه که به ذهن و اندیشه اش می رسید در هنرش به کار می برد.

در ادامه داستان جالبی را که درباره شیوه کار نقاشان، به سبک طنز گفته شده می نویسم. می گویند مردی داشت تابلوهای نمایشگاهی را با دقت تماشا می کرد. رسید به یک تابلو که در آن نه تصویری بود و نه دست کم طرحی! از یکی پرسید: «ببخشید این تابلو چیه و یا چی میگه؟» آن آقا یا خانم هم جواب داد که: «خود ما هم نفهمیدیم، اما نقاشش همین جاهاست. برو بپرس.» مرد رفت و پرسید. نقاش تابلو گفت: «این تابلو یک زمین بسیار پرعلف را نشان می دهد که عده ای گاو در آن دارند علف می خورند.» مرد گفت: «اینجا که علفی نیست!» نقاش گفت: «علف ها را گاوها خوردند.» مرد سوال کرد: «آخه توی این تابلو گاو هم نیست!» نقاش گفت: «بله درسته، چون گاوها رفته اند.»

کژدم غربت آدرس ما را نمی داند: به کسی یه وقت برنخوره. به ما گفته بودند: «آنجا که وطن نیست سرد است»، خدائیش من که تا حالا تو فریمانت سردم نشده. به ما گفته بودند: غربت کژدم دارد، می آید شوخی هم ندارد به جگرتان نیش می زند. ناصر خسرو هم از این کژدم یاد کرده. باز خدائیش تا اکنون این کژدم یا کج دم آدرس خانه ما را نمی داند یا گشته و گیج بازی درآورده و پیدا نکرده. به ما گفته بودند توی غربت آدم دلسوز اصلا و ابدا نیست و ده روز هم هیچکس شما را پیش خودش نگه نمیداره. این حرف هم برای ما تو زرد درآمد. فقط یک قلم یکی از عزیزان چهارماه ما را در خانه اش نگه داشت. حتی اتاق پسر بزرگش را هم داد به ما.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

منطقه فضول آباد

چه عجب!

- چه عجب آمدی تو جلسه انجمن و موبایلت را خاموش کردی!
- چه عجب امروز با ما فارسی حرف زدی، و صد تا لغت فرنگی در آن نچپاندی!
- چه عجب امروز معلوم شد یه کتاب به زبان فارسی خواندی!
- چه عجب بالاخره به پسرت سلام به زبان فارسی هم یاد دادی!
- چه عجب بعد از نصف سال بالاخره یه لباس دیگه پوشیدی.
- چه عجب آمدیم خانه ات و جلومان چایی گذاشتی. نگفتی ما فقط «قهوه» می خوریم!
- چه عجب تو هم خندیدن را یاد گرفتی!
- چه عجب که این بار بچه هات اومدن خوونه ما، خوونه رو کن فیکون نکردند!
- چه عجب بالاخره به بچه هات طرز غذا خوردن یاد دادی!
- چه عجب یاد گرفتی انتقاد کردن با فحش دادن فرق می کنه!
- چه عجب امروز ناله کمتر کردی!
- چه عجب این بار نگفتی که فقط تو همه چی رو میدونی و بقیه از شوت آباد آمده اند!

Cupertino Florist For Every Occasion

با سابقه درخشان و با سبکی کاملا متفاوت در طراحی گل ها

چه سبکی دوست دارید؟ زیبا و طبیعی، شیک و مدرن، یا روستایی و ساده؟
طراحی‌های ما برای متناسب بودن با سبک شما تنظیم شده‌اند.

Wedding
Birthday
Anniversary
Funeral
Any Occasion

فروش و کاشت درخت و گیاه در منازل شما

زیبایی طبیعت را با گل‌های ما به خانه بیاورید!

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern, or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

Tel: (408) 252-3560 ✷ Fax (408) 252-5788
info@cupertinoflorist.com ✷ www.cupertinoflorist.com
7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Same Day Delivery

Hours: 9am - 7pm 7 Days a week

انور بازار با مدیریت جدید ایرانی

Anwar Bazaar & Bakery

عرضه کننده انواع مواد غذایی،

گوشت و مرغ حلال، لبنیات، میوه و سبزیجات تازه، حبوبات، نان بربری داغ و تازه

تمامی مایحتاج شما زیر یک سقف

سوسیس و کالباس، خشکبار و تنقلات ایرانی و افغان، برنج و چای در مارک های متنوع

نان بربری داغ و تازه ۷ روز هفته

کباب در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه از ساعت ۱۱ به بعد

(408) 559-6175

از ۹ صبح تا ۸ شب

2626 Union Ave, San Jose, CA 95124

رنگین‌کمانی‌ها در ایران با چه عناوینی در خطر اعدام قرار می‌گیرند؟

شایا گلدوست

در حالی‌که جهان در حال مبارزه با مجازات اعدام است، ایران یکی از کشورهایی است که همچنان در آن احکام اعدام صادر و اجرا می‌شود. ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی یکی از معدود کشورهایی در جهان است که بیشترین تعداد اعدام‌ها در آن انجام می‌شود. اعدام که در تاریخ حقوق کیفری، سنگین‌ترین مجازات بشری به شمار می‌رود از دیرباز در جوامع و ملت‌ها، جهت برخورد با ناقضان قانون وجود داشته است. با این حال قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای توقف مجازات اعدام به عنوان اولین قدم برای لغو کامل آن، اولین‌بار در سال ۲۰۰۷ و دومین‌بار سال ۲۰۰۸ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. در این قطعنامه تاکید شده است که مجرم، به اعتبار انسان بودن، دارای حق حیات است و قانون‌گذار و سیستم قانون‌گذاری، حق سلب این حقوق را از فرد، به‌صرف مجرم بودن و ارتکاب جرم ندارد. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اما این مجازات نه‌تنها برای جرم‌هایی مانند قتل و موارد مشابه که جان فردی دیگر در میان است صادر می‌شود، بلکه در بیش از چهار دهه حاکمیت اسلامی، مجازات اعدام برای موارد بسیاری از جمله جرایم سیاسی و علیه مخالفان سیاسی نیز صادر و اجرا می‌شود.

یکی از گروه‌هایی که پس از روی کار آمدن حکومت اسلامی در معرض حکم غیرانسانی اعدام بوده‌اند، جامعه رنگین‌کمانی هستند، انسان‌هایی که به واسطه گرایش جنسی و یا هویت جنسیتی خود، بر اساس قانون مجازات اسلامی مجرم شناخته شده و ممکن است جان خود را از دست دهند. هرچند آمار دقیقی از تعداد اعدام‌شدگان رنگین‌کمانی در جمهوری اسلامی وجود ندارد، اما روایت‌ها و اخبار نشان می‌دهد که بسیاری از اعضای این جامعه، معمولا به جرم ارتباط جنسی با همجنس خود مجرم شناخته شده و اعدام شده‌اند. یکی از روایت‌های تکان‌دهنده از اعدام اعضای جامعه رنگین‌کمانی مربوط به یک جوان ۲۰ ساله اهل کرمانشاه به نام «ماکوان مولودزاده» است که با گذشت بیش از دو دهه از آن، همچنان در حافظه تاریخی جامعه رنگین‌کمانی، فعالان حقوق بشر و کنش‌گران مبارزه با مجازات اعدام باقی مانده است.

«ماکوان مولودزاده» در سال ۱۳۸۶، به اتهام «لواط به عنف» در کرمانشاه اعدام شد. این پرونده براساس شکایت سه نفر به جریان افتاد که ادعا کرده بودند ماکوان هنگامی که سیزده سال سن داشت به آنان تجاوز جنسی کرده بود. ادعاهایی که در دادگاه کیفری پس گرفته شد و شاکیان اظهار کردند که ادعایشان دروغ بوده است. ماکوان در مراحل باز جویی اعتراف کرده بود که در سن ۱۳ سالگی با پسر نوجوانی رابطه جنسی برقرار کرده است، اما اتهامی که به وی نسبت داده شد، انجام عمل «لواط» با توسل به زور بود، اتهامی که به گفته وکیل وی هیچ‌گاه ثابت نشد، با این وجود سحرگاه روز ۱۴ آذر سال ۱۳۸۶، بدون حضور خانواده و وکیلش و حتی شاکیان پرونده، در زندان کرمانشاه اعدام شد.

قانون مجازات اسلامی، سن شرعی برای مردها را ۱۵ سال اعلام کرده است و اعدام ماکوان طبق همین مورد یکی از اعدام‌های غیرقانونی بوده است، زیرا که او در سن کودکی متهم به ارتکاب جرم جنسی شده بود. به گفته «سعید اقبالی»، وکیل ماکوان، لواط انتسابی به ماکوان از نوع «غیرایقابی» بوده و طبق قوانین ایران، مجازات این‌گونه لواط، اعدام نیست. علاوه بر این رای بر اساس علم قاضی صادر شده بود و طبق قانون، قاضی باید مستندات علم‌اش را ذکر می‌کرد که در این پرونده این‌کار صورت نگرفته نبود. حتی شاکی‌ها به پزشکی قانونی فرستاده نشده بودند، که چه بسا اگر فرستاده می‌شدند، پزشکی قانونی صراحتا عنوان می‌کرد که هیچ سابقه‌ای از دخول و انجام عمل لواط ایقابی در آنها وجود ندارد.

از نظر فق ها لواط یا ایقابی است یا غیرایقابی، «لواط غیرایقابی» در قوانین اسلامی همان «تفخیذ» است، یعنی هرگاه، کسب لذت شهوانی از طریق مالیدن و تماس آلت تناسلی مرد به ران‌ها و کفل فرد ذکور دیگری حاصل شده باشد، آن را تفخیذ گویند. در تفخیذ دخول شرط نیست ولی در ایقاب، رابطه جنسی انسان مذکر با همجنس خود لزوما با دخول تحقق پیدا می‌کند و کیفر آنها از نظر نوع حد متفاوت است. در قانون مجازات اسلامی، رابطه جنسی رضایت‌مندانه بین دو فرد بالغ و همجنس، با عناوین «لواط» برای مردان و «مساحقه» برای زنان جرم‌انگاری شده و مجازات‌هایی از شلاق تا اعدام برای آن درنظر گرفته شده است. هرچند جمهوری اسلامی در تمام این سال‌ها تلاش کرده است تا با عنوان‌ها و اتهامات مختلف به جهت کاهش تبعات بین‌المللی، این مجازات‌ها را اعمال کند، اما در گزارشی که توسط سازمان ملل متحد در پایان سال ۲۰۲۰ منتشر شده است، تخمین زده می‌شود از سال ۱۳۵۷، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بیش از چهار هزار تن به جرم همجنس‌گرایی اعدام شده‌اند. همیشه اتهاماتی مانند لواط و یا لواط به عنف که معمولا برای همجنس‌گرایان عنوان می‌شود، در کنار بزهکاری‌های دیگری از جمله آدم‌ربایی، سرقت، اراذل و اوباش و غیره به‌کار می‌رود.

در آن زمان، اعتراضات فراوانی نسبت به حکم ماکوان در داخل و خارج از کشور صورت گرفت. عمده این اعتراضات هم به این سبب بود که ماکوان در زمان وقوع جرم انتسابی، کمتر از ۱۸ سال و حتی کمتر از ۱۵ سال، که سن مسئولیت کیفری در ایران است، داشته است. این اعتراضات سبب شد تا «محمود هاشمی شاهرودی»، رییس قوه قضاییه در آن زمان، طی نامه‌ای به شورای ویژه نظارت قوه قضاییه، خواستار توقف اجرای حکم و رسیدگی مجدد به آن شود. با این وجود پرونده بدون رسیدگی مجدد تایید و حکم اعدام اجرا شد. در آخرین نسخه قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ هم همچون قانون مجازات اسلامی پیشین، رابطه جنسی دو مرد یا دو زن با یکدیگر، در زمره «حدود» قرار داده شده است. این قوانین با درنظر داشتن جنسیت متهمان و کیفیت و تکرار رابطه جنسی، کیفر صد ضربه شلاق یا اعدام را برای آنان تعیین کرده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

کار را به کاردان بسپارید!

دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفهانی»

Aseman Services
خدمات آسمان

- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh ، CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office
(408) 269-7283
Lida.asemanservices@gmail.com
1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO
Accident Attorney
800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت

(916) 442-9999	(408) 777-8867	(925) 777-0432
980 9th St., 16th Floor	2880 Zanker Rd., Suite 203	425 Market St., Suite 200
Sacramento, CA 95814	San Jose, CA 95134	San Francisco, CA 94105

Dr. Ali Esmaili DDS

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco

✦ دندانپزشکی عمومی ✦ جراحی ایمپلنت های دندانی ✦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

✦ General Dentistry ✦ Dental Implants ✦ Surgical Extractions & Bone Graft

NoblePro Dental

Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: **(408) 320-2849** ✦ Text: **(408) 549-4840**

info@nobleprodental.com ✦ www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

سامانه سپتام، راه تازه اعمال حجاب اجباری و شروع اجرای مصوبه عفاف

شهره مهرنامی

انتشار خبر راه‌اندازی سامانه‌ای برای اتصال دوربین‌های نظارتی اصناف به پلیس اماکن، موسوم به سامانه «سپتام» (سامانه پردازش تصویری اماکن عمومی)، سوالات و نگرانی‌هایی درباره کارکرد این سامانه و نحوه برخورد ماموران با آن به وجود آورده است. این گزارش، درباره این سامانه جدید و عواقب آن برای شهروندان است.

عبارت «دوربین‌های نظارتی» در دو سال اخیر بارها از سوی نیروی انتظامی و مقام‌های جمهوری اسلامی هنگام صحبت کردن از برخورد با مخالفان حجاب اجباری بیان شده است. حالا به گفته «مهدی امیدوار»، سخنگوی اتاق اصناف ایران، سامانه‌ای برای یکپارچه‌سازی و اتصال دوربین‌های نظارتی واحدهای صنفی به شبکه پلیس اماکن راه‌اندازی شده است.

از ادعای پلیس، تا تعیین تکلیف لایحه حجاب و عفاف: به دنبال اعتراضات سراسری ۱۴۰۱ و جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نیروی انتظامی و دستگاه‌های امنیتی تمام امکانات نظارتی خود را برای شناسایی معترضان و همچنین برخورد با زنانی که تن به حجاب اجباری نمی‌دهند، به کار گرفتند. نیروی انتظامی از یک سو واحدهای صنفی را که حضور زنان بدون حجاب در آنها گزارش شده بود، پلمب می‌کرد و از سوی دیگر، ایده‌های متعددی را در مورد استفاده از دوربین‌های شهری برای برخورد با زنان مخالف حجاب مطرح می‌کرد. رییس پلیس راهنمایی و رانندگی تهران، فروردین۱۴۰۲ اعلام کرد که دوربین‌های نظارتی علاوه بر ثبت تخلفات رانندگی، «کشف حجاب» را هم ثبت می‌کنند. «احمدرضا رادان»، فرمانده نیروی انتظامی هم در همان روزها گفت که پلیس با استفاده از فناوری هوشمند با کسانی که در اماکن تجاری، معابر و خودروها «کشف حجاب» کنند، برخورد می‌کند. از آن هنگام، ارسال پیامک در مورد رعایت نکردن حجاب در خودرو برای مالکان آغاز شد و دولت «ابراهیم رئیسی» هم با اختصاص بودجه برای افزایش دوربین‌های نظارتی، موافقت کرد. هم‌زمان با اقدامات نیروی انتظامی در برخورد با زنان مخالف حجاب اجباری، لایحه حجاب و عفاف پس از دو سال رفت‌وآمد بین مجلس، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، بالاخره به تصویب شورای نگهبان رسید و آماده ابلاغ به دولت شد. براساس ماده ۲۸ این مصوبه، فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی موظف شده است با «ایجاد و تقویت سامانه‌های هوشمند» با استفاده از «ابزارهایی از قبیل دوربین‌های سیار، ثابت و هوش مصنوعی»، مرتکبان رفتار خلاف قانون حجاب و عفاف را شناسایی کند.

هم رفتار پلیس و سخنان فرماندهان آن و هم گنجانده شدن این ماده در لایحه حجاب و عفاف، نشان می‌دهد که وقتی سامانه‌ای برای یکپارچه‌سازی دوربین‌های نظارتی اصناف و اتصال آن به پلیس نظارت بر اماکن راه‌اندازی می‌شود، یکی از مهم‌ترین اهداف آن می‌تواند برخورد با معترضان و مخالفان حجاب اجباری باشد.

دسترسی آسان پلیس به تصاویر مردم: سامانه «سپتام» که سخنگو اتاق اصناف ایران از آن به عنوان یک نهاد ناظر بر کیفیت دوربین‌های حفاظتی واحدهای صنفی یاد کرده، با همکاری درگاه ملی مجوزهای کشور و پلیس اماکن ایجاد شده است. این سامانه را شرکت «خدمات مدیریت و فناوری رشد قلم‌چی»، وابسته به موسسه «قلم‌چی» طراحی کرده است. به گفته «مهدی امیدوار»، ۳۹ صنف و حدود ۲۸۰ رسته همگن ازجمله طلافروشان و رستوران‌ها، از این پس به سامانه پلیس اماکن لینک داده می‌شوند و با مراجعه به سامانه سپتام، از مشخصات فنی دوربین ویژه آن رسته مطلع می‌شوند. او توضیح داد که با نصب دوربین‌های مذکور، در صورت بروز اتفاق یا جرم در محل واحدهای صنفی و اماکن عمومی، پلیس اماکن می‌تواند اطلاعات را بررسی و موضوع را پیگیری کند.

«مهدی صارمی‌فر»، خبرنگار علم و فناوری، درباره نحوه کارکرد این سامانه گفت که در ابتدا واحدهای صنفی، از سوپر مارکت گرفته تا رستوران و طلافروشی، باید دوربین‌های خاص موردنظر پلیس اماکن را تهیه کرده و آن را در محل کار خود نصب کنند. او اضافه کرد که هم‌زمان با نصب این دوربین‌ها، یک مامور فنی پلیس سیستم آنها را به سیستم ذخیره ابری پلیس متصل می‌کند. به این ترتیب در زمانی که هرگونه شکایت یا پرونده قضایی مطرح می‌شود که نیاز به بازبینی فیلم یک واقعه در چنین محلی است، پلیس می‌تواند به جای مراجعه به محل و مشاهده و کپی‌برداری از حافظه داخلی دستگاه، از همان دفتر خودش روی شبکه ذخیره ابری، ویدیو را ببیند.

دوربین‌های نظارتی و تعریف متفاوت مردم و پلیس از امنیت: اگرچه نیروی انتظامی اعلام می‌کند که نصب دوربین‌های نظارتی در واحدهای صنفی و اماکن عمومی به تامین امنیت جامعه کمک می‌کند، اما اقدامات پلیس و واکنش‌های مردم نشان می‌دهد که تعریف نیروی انتظامی و مردم از امنیت گاه متفاوت از هم است. بسیاری از زنان در سال‌های اخیر با مقاومت مدنی خود در مقابل حجاب اجباری نشان دادند که تاکید حکومت بر قانونی بودن حجاب را نمی‌پذیرند و آن را بر هم زننده امنیت نمی‌دانند، اما پلیس و دیگر دستگاه‌های حکومتی بر استفاده از همه امکانات، حتی نظارت بر اماکن درمانی و آموزشی، برای اعمال حجاب اجباری تاکید می‌کنند.

از سوی دیگر، شواهد نشان می‌دهد که پلیس و دستگاه قضایی، تصاویر دوربین های نظارتی را تنها در صورتی مورد استناد قرار می‌دهند که منافع نظام در میان باشد. «مرضیه محبی»، وکیل دادگستری، گفت که: «الزام واحدهای صنفی به ارائه گواهی نصب دوربین‌های مداربسته‌ای که به سیستم‌های الکترونیک پلیس پیوند دارند، به این معنا است که هر محل کسبی در هر جایی، فضایی در معرض دید نیروهای امنیتی است. اگر به تاریخ کوتاه استناد به دوربین‌های مدار بسته مراجعه کنیم، دست‌کم در چهار پرونده قتل مهسا امینی، آرمیتا گراوند، پرونده اتهام منتسب به نوید افکاری و پرونده قتل داریوش مهرجویی، پلیس با بهانه‌های مختلف از دسترسی به دوربین‌های مداربسته برای کشف جرم خودداری کرد. به‌عبارتی، ادعای تامین امنیت عمومی در مورد نصب دوربین‌ها بی‌اعتبار است و آنجا که ضرورت حفظ نظام مطرح می‌شود، امنیت مردم هیچ جایگاهی ندارد.»

آخرین قطعات پازل نظارت با دوربین: براساس لایحه حجاب و عفاف که سرانجام به تایید شورای نگهبان رسید، رعایت قانون حجاب علاوه بر اصناف باید در پارک‌ها، مراکز گردشگری، اماکن تاریخی، حمل‌ونقل عمومی، فرهنگسراها، مراکز درمانی و مراکز آموزشی تحت نظر گرفته شود. اجرایی کردن این اقدام، نیازمند تامین بودجه خرید دوربین و تجهیزات از سوی دولت و خرید و نصب دوربین از سوی اصناف است. حالا با موافقت دولت در تامین بودجه دوربین‌های نظارتی اماکن عمومی و اجبار اصناف به نصب دوربین‌های موردنظر پلیس، مانعی برای اجرای قانونی حجاب و عفاف، برخورد با مخالفان حجاب اجباری و البته معترضان به حکومت دیده نمی‌شود.

مهدی صارمی‌فر، خبرنگار علم و فناوری گفت: «این سیستم از نظر فنی می‌تواند بخشی از یک منظومه بزرگ کنترل و نظارت شهروندان باشد. در صورت برقراری چنین ارتباطی، می‌توان انتظار داشت که در آینده نه چندان دور، استفاده پلیس از این سیستم تنها منوط به طرح شکایت و حکم قضایی نبوده و چه بسا در بعضی نقاط به‌خصوص در مراکز تجاری و سایر اماکن عمومی که میزبان جمعیت زیادی هستند، به‌بهانه امنیت، رفتار و پوشش شهروندان تحت نظارت پلیس قرار بگیرد.» این احتمال وقتی بیش از پیش قوت می‌گیرد که به گفته نمایندگان مجلس، براساس قانون حجاب و عفاف، حتی دوربین‌های ادارات و شرکت‌های خصوصی هم باید به سامانه پلیس متصل شوند.

مرضیه محبی، وکیل دادگستری با اشاره به موارد دیگری از تلاش برای نظارت حکومت بر مردم گفت: «اگر به تلاش‌هایی نظیر تصویب ایجاد سامانه رصد سبک زندگی مردم در برنامه هفتم توسعه، ایجاد جو امنیتی سراسری پس از جنبش مهسا و آنچه که در مقابله با زنان مخالف حجاب در معابر و دادگاه‌ها می‌گذرد نگاه کنیم، به‌سادگی به این نتیجه می‌رسیم جمهوری اسلامی در واهمه از سقوط، در پی امنیتی کردن فضا و ایجاد سازوکارهای شدید کنترلی بر مردم است.» او در ادامه گفت که معتقد است هدف حکومت از ایجاد سامانه های یکپارچه دوربین های نظارتی و اتصال آن‌ها به سامانه پلیس، توسعه مرزهای مداخله در همه لحظات زندگی مردم و القای حس درماندگی و در دام‌افتادن به شهروندان و توزیع نومیدی بین کنشگران است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

دکتر عمه جان

عمه جان تا چشمش به من می افتد با حیرت می‌گوید: «چه بلایی سرت آمده پسر جان؟ چرا اینطوری عینهو مرغ پر کنده شده ای؟ خدا نکرده مریض که نیستی؟» می گویم: «چیز مهمی نیست عمه جان، نگران نباشید. چند روزی حال و احوال خوبی نداشتم ، حالا دارم یواش یواش خوب می شوم. بادنجان بم آفت ندارد!»

می پرسد: «دکتر رفته ای؟» می گویم: هنوز نه!» کیفش را باز می کند و می‌گوید: «می خواهی چند تا آنتی بیلوتیک! بهت بدهم تا همین امروز فردا خوب و سرحال و تر دماغ بشوی؟» می گویم: «آنتی بیلوتیک؟ مگر می‌شود آنتی بیوتیک را بی تجویز دکتر خورد؟ از آن گذشته شما آنتی بیوتیک از کجا آورده ای؟» می خندند و می‌گوید: «پارسال که ایران رفته بودم یک عالمه آنتی بیلوتیک و قرص و شربت خریدم با خودم آوردم آمریکا! این دکترهای ینگه دنیایی، لاکردارها که چیزی سرشان نمی شود، فقط سرشان توی کامپیوترشان است. من هر وقت مریض می شوم سه چهار تا از همین آنتی بیلوتیک ها می اندازم بالا، حالم خوب می‌شود!»

پا می شوم می‌روم بیمارستان. دکترم نامش دکتر شاه است، نام کوچکش را هرگز یاد نگرفته ام. یک نام چهار سیلابی است! تا مرا می بیند قبل از معاینه حال و احوال نوا جونی را می پرسد. دو سه تا از شیرین کاری های نوا جونی را برایش تعریف می کنم، او هم از ته دل می خندد.

می گویم: «دکتر جان، بهتر است نامت را عوض کنی، آخر دکتر شاه هم شد اسم؟ اگر شاه هستی پس تاج و تخت و بارگاهت کو؟» می‌گوید: «چرا؟» می گویم: «مگر نمیدانی نسل هر چه شاه و ملک و سلطان و خدایگان ور افتاده؟ اگر روزی روزگاری دری به تخته ای بخورد و انقلابی بشود می آیند ترا بخاطر همین نامت دار می زنند! آنوقت ما از کجا یک دکتر خوبی مثل حضرتعالی گیر بیاوریم؟» دکتر شاه می خندد. معاینه ام می کند. نیم ساعتی از فرق سر تا ناخن پایم را وارسی می کند. بعدش می‌گوید: «پا شو برو!» می پرسم: «نسخه ای، دوایی، چیزی؟» می‌گوید: »چیزیت نیست! یکی دو روزی استراحت کن، مایعات بخور، سیگار نکش، روزنامه نخوان، تلویزیون نگاه نکن، حالت خوب خوب می‌شود!»

وقتی می خواهم از مطبش بیرون بیایم چشمم به تابلویی می افتد. تابلو را که می خوانم می فهمم در ینگه دنیا هم لابد از این دکتر عمه جان ها فراوانند! روی تابلو نوشته شده است: «آنتی بیوتیک داروی بسیار مهمی است برای مبارزه با بیماریهایی که از طریق «باکتری» ها ایجاد می شوند نه از طریق «ویروس ها».

آنتی بیوتیک نه تنها حریف بیماری های ویروسی نیست بلکه مقاومت آنها را چند برابر می کند. همه بیماری‌های زمستانی از قبیل سرماخوردگی و گلو درد و عفونت گوش و برونشیت بیماری‌های ویروسی هستند و آنتی بیوتیک حریف شان نیست. حالا ما مانده ایم معطل که خدایا! خداوندا! پروردگارا! چطوری تفاوت بین ویروس و باکتری را برای دکتر عمه جان و دیگر دکتر عمه جان های وطنی توضیح بدهیم!

کدام دیکتاتور؟

روی دیوار می نویسد: «مرگ بر دیکتاتور».گزمه ها بر سرش می ریزند و با چماق و باطوم استخوان هایش را می شکنند. آنگاه دست و پا شکسته به زندانش می برند. چند هفته ای در بیغوله ای ظلمانی زندانی می شود.

حالا روز محاکمه اوست. قاضی صلواتی می گوید: «سه سال زندان.» مرد می پرسد: «به چه اتهامی؟» قاضی صلواتی می گوید: «سه سال زندان برای مردی که بر دیوار نوشته است مرگ بر دیکتاتور!» مرد می گوید: «کدام دیکتاتور؟ منظورم رضا شاه بود! مگر شما طرفدار رضا شاه هستید؟» قاضی صلواتی در می ماند. می گوید: «به قید وثیقه آزادش کنید.»

مرد آزاد می شود، اما رو به قاضی صلواتی می کند و می گوید: «منظور من رضا شاه بود، شما منظورتان کدام دیکتاتور بود؟»

S & S Tire And Auto Repair
Complete Automotive Repair Service

Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get $5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get $10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960
597 S. Murphy Ave.Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

تازه های دنیای پزشکی

دکتر منوچهر سلجوقیان

اولین علائم مرض قند (Diabetes)

افرادی که دچار بیماری قند هستند قادر به تبدیل قند به انرژی نیستند، به همین دلیل میزان قند در خون بالا می رود و پس از زمانی ریسک بیماری های قلبی، کوری و تحریک اعصاب و اعضای بدن اتفاق می افتد. این حالت در افراد با هر سنی می تواند رخ دهد و علائم در ابتدا خیلی جدی به نظر نمی رسند. در حقیقت از هر یک نفر بین سه نفر نمی دانند که دچار بیماری دیابت هستند.

اولین علائم: اغلب افراد با نوع دوم دیابت علائم خاصی نشان نمی دهند ولی زمانی که علائم شروع به ظاهر شدن می کنند شامل تشنگی، خشکی دهان، اشتهای زیاد، دفع مکرر و بیش از حد ادرار و کاهش وزن می باشند.

علائم بعدی: هرچه میزان قند خون بالا می رود. مشکلات دیگری نظیر سردرد، تاری چشم و خستگی مفرط ظاهر می شوند. در بسیاری موارد بیماری بروز نمی کند تا زمانی که اثرات بدی روی اعضای بدن اعمال کرده باشد. این اثرات عبارتند از دیر خوب شدن زخم ها، عفونت های قارچی مکرر و یا عفونت مجاری ادراری، خارش پوست بخصوص در ناحیه ران (Groin). بیماری دیابت علاقه به داشتن سکس را کمتر می کند چون عروق و اعصاب جنسی را آسیب می رساند. خشکی واژن در خانم ها و عدم تمایل جنسی مردان بین ۷۰-۳۵ درصد نیز ظاهر می شود. بعضی از عادت ها و نوع و روش زندگی نظیر اضافه وزن بخصوص در ناحیه کمر، سیگار کشیدن، رژیم غذایی از قبل تهیه شده (Processed foods)، غذاهای پرچربی و شیرینی ها، بالا بودن میزان کلسترول در خون، به بروز بیماری کمک می کند. البته تمام این عادات قابل کنترل هستند.

فاکتورهایی که قابل کنترل نیستند: نژاد، بیماری دیابت در خانواده و سن. هرچه ریسک فاکتورها بیشتر باشند شانس گرفتن بیماری بیشتر است. خانم های حامله اگر در زمان حاملگی دچار دیابت شوند (Gestational) احتمال گرفتن دیابت پس از زمان حاملگی بیشتر است. به دنیا آوردن نوزادی که بیشتر از ۹ پاند وزن داشته باشد و داشتن کیست تخمدان به بروز بیماری دیابت کمک می کنند.

انسولین چگونه کار می کند: در یک فرد سالم، انسولین مواد غذائی را به انرژی تبدیل می کند. معده، مواد قندی (Carbohydrates) را به شکر (Sugar) تبدیل می کند. مواد قندی وارد خون شده و غده پانکراس را مجبور به ترشح هورمون انسولین به مقدار مورد نیاز می کند. در این حالت سلول های بدن از مواد قندی جهت تولید انرژی استفاده می کنند. در افراد با بیماری قند نوع دوم، سلول ها نمی توانند مواد قندی را استفاده کنند و میزان قند خون بالا می رود. در این حالت انسولین وجود دارد، ولی کار نمی کند (Insulin Resistance). جهت تشخیص بیماری پزشکان میزان AIC بیمار که میزان قند خون را بین ۳-۲ ماه گذشته نشان می دهد، اندازه گیری می کنند. در صورتی که این فاکتور بین ۷-۶ درصد باشد، مورد قبول پزشک قرار می گیرد که هنوز دیابت وجود ندارد. گاهی تست های اندازه گیری قند خون را نیز به بیمار می دهند تا در منزل اندازه گیری کند و آن را گزارش دهد. استفاده از رژیم غذائی صحیح و گیاهی، قند خون را کنترل می کند، در صورتی که توام با ورزش باشد، وزن نیز کاهش می یابد. میزان کاربوهیدرات ها را به کمترین مقدار نیاز برسانید. در این موارد متخصصین تغذیه می توانند کمک فراوانی به بیمار انجام دهند. تغذیه صحیح و ورزش، فشارخون بالا را پائین آورده، چربی های بدن را کم می کند و مانع بیماریهای قلبی می شود. فقط ۳۰ دقیقه هر روز فعالیت فیزیکی می تواند کمک شایانی به سلامتی فرد انجام دهد. استرس باعث بالا رفتن فشارخون و قند خون می شود. روش های آرامش کردن، نظیر نفس کشیدن عمیق، مراقبه (Meditation) و بازنگری (Visualization)، گفتگو با یک دوست و یا عضو خانواده و یا یک رهبر مذهبی می تواند به پائین آمدن استرس کمک کند. داروهای ضد مرض قند در نهایت می توانند به کنترل بیماری کمک کنند و قندخون را تحت کنترل قرار دهند. بعضی میزان انسولین خون را بالا می برند و داروهای جدید باعث دفع قند از ادرار می شوند. در نوع اول دیابت، انسولین در تمام عمر مصرف می شود ولی در نوع دوم انسولین و داروهای خوراکی یا تزریقی دیگر همزمان مصرف می شوند تا قند خون را کنترل کنند. تست کردن قند خون در منزل بسیار اهمیت دارد و نشان می دهد که روش درمان موثر است یا خیر. بیماران نتیجه را به پزشک خود گزارش می دهند.

Ramin Karamveysi
Attorney at law in Iran

VAKIL LEGAL SERVICES
Since 2014

دفتر خدمات حقوقی ایران وکیل Vakil Legal Services

با مدیریت **رامین کرم ویسی**

وکیل پایه یک دادگستری ایران، با بیش از ۲۰ سال تجربه

حل سریع و مطمئن مشکلات حقوقی شما در ایران

پاسخگوی موضوعات حقوقی مربوط به آمریکا نیستم!

- ✓ قبول وکالت و پیگیری کلیه دعاوی حقوقی، خانوادگی، جزایی، ملکی و تجاری در دادگاه های ایران
- ✓ انجام کلیه خدمات مرتبط با سفارت ایران و اخذ ویزای آمریکا
- ✓ وصول مطالبات و رفع ممنوع‌الخروجی در ایران
- ✓ دریافت و برقراری حقوق بازنشستگان
- ✓ اخذ گذرنامه ایرانی، شناسنامه و کارت ملی
- ✓ انحصار وراثت و وصول سهم‌الارث
- ✓ خرید و فروش املاک در ایران
- ✓ تنظیم انواع وکالت‌نامه‌های قانونی و قراردادها
- ✓ تنظیم مبایعه‌نامه، وصیت‌نامه و ثبت طلاق و ازدواج
- ✓ دعاوی مربوط به ازدواج، طلاق و مطالبه مهریه
- ✓ رفع تصرف و تخلیه املاک، مشاوره و تنظیمات ملکی و ثبتی

نیم ساعت مشاوره حقوقی رایگان ارائه می‌شود

امکان پیگیری روند پرونده‌های دادگاه به صورت آنلاین وجود دارد

قرار ملاقات فقط با تعیین وقت قبلی امکان‌پذیر است

Office: (669) 295-8006
Cell: (408) 831-8057

www.vakillegalservices.com
iranvakils@gmail.com

960 Saratoga Ave., Suite #209, San Jose, CA 95129

سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ✦ (408) 455-2330

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

Soheila Rezae
Lic.: 01834116

تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین
کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را
در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!

Soheila.Realtor@gmail.com
9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

رشوه و رستگاری

سیروس مرادی

در اداره ای که کار می کنم همه به خوبی می دانند که من اهل رشوه و حق و حساب گرفتن هستم. راستش تا حالا کلی مقاله و پژوهش های میدانی و خیابانی و میلانی در خصوص غیر قابل اجتناب بودن رشوه گیری انجام داده و حقانیت آن را به همه آدم و عالم ثابت کرده ام. رساله معروف بنده به نام «رشوه و ادبیات ایران» به چندین زبان زنده و مرده و نیمه جان دنیا ترجمه شده و هر روز از طریق تلفن و ایمیل سئوالات فراوانی در این خصوص به ویژه از هم میهنان مقیم خارج دریافت می کنم که خواستار توضیح این فن ظریف و تعمیم آن به همه ممالکی هستند که در حال حاضر به حضور رعایای ممالک محروسه ایران مزین شده است.

سایتی نیز در این مورد راه انداخته ام با عنوان «زیرمیزی.پول چایی دات کام» که در خدمت همه علاقمندان است. وقتی دوستانی را می بینم که هر روز هزاران بار جا نماز آب می کشند و مرا به رعایت تقوا و خویشتن داری و کسب حلال دعوت می کنند، بنده هم ریز مخارج ماهیانه و فیش حقوقیم را نشان داده و برای آقایان مدعی توضیح می دهم که تنها راه پیش روی، گرفتن رشوه و به عبارتی آبرومندانه تر، پول چایی و زیر میزی و این حرف ها هست. مخصوصاً این که من این کار را با رغبت مشتریان خود انجام می دهم و از این لحاظ هیچ جای نگرانی نیست.

زبان شیرین فارسی پر از توصیه های فراوان در مورد ترویج رشوه گیری و رشوه دهی است: «آدم عاقل رشوه می دهد و آدم احمق جریمه» و یا « پول بده، سر سبیل شاه نقاره بزن» و یا «در این دنیای واهی، رشوه می کند هر کاری. داری بمان، نداری بنال» تاریخ ادبیات ما پر از شاعران و نویسندگانی هستند که در مقابل گرفتن «صله تو بگو رشوه» اشعاری در مدح و تعریف زورگویان گفته اند که خواندن شان باعث آبروریزی است ولی در عین حال اسنادی هستند که قدمت سنت رشوه دهی و رشوه گیری را در میهن عزیز ما به اثبات می رساند. اسنادی از فروخته شدن مقامات دولتی در ایران ثبت شده که دیگر قبحی برای این کار تصور نمی شود و همه اگر پایش بیفتد این کاره هستند و به قولی آنهایی که دائم دم از تقوا می زنند در حقیقت پا نداده وگرنه در خانه ماندن بی بی از بی چادری است نه چیز دیگر.

غرض از تجدید خاطرات و گوشزد نمودن یکی از هنر های اصلی دستی در ایران که همانا رشوه گیری و رشوه دهی است، به علاقمندان این فن شریف یاد آوری می کنم که مواظب اوضاع باشند. هر از چند گاهی بگیر و ببند شروع شده و چند نفر رشوه گیر آماتور را که در حقیقت با ندانم کاری های خود آبروی ما حرفه ای ها را می برند، دستگیر کرده و مجدداً در رسانه ها صحبت از این پدیده زشت می کنند که وجدان مرا می آزارد. به نظر حقیر، فعالان امور رشوه نوعی هنرمند و صنعتگر هستند . هر بی سر و پا و گدا و گرسنه ای حق ندارد پا برهنه وارد این صحنه شده و قداست آن را لکه دار نماید. به عنوان نمونه، فعالان این رشته باید همیشه هوشیار و آماده واکنش سریع و دقیق باشند. مثل موش خانگی همه راه های فرار را بررسی کرده و هرگز گیر نیفتند. من برخی اوقات که در روزنامه ها می خوانم در ایران و یا برخی کشور ها، عده ای به علت فساد مالی و گرفتن رشوه گرفتار شده اند، واقعاً ناراحت می شوم. با خودم می گویم: «خوب عزیز من، این کاره نیستی نیا داخل جمع. شما همان بهتره بروید دنبال اضافه کاری و نمیدانم بیزینس و خواندن کتاب های مزخرفی مثل سنگفرش خیابانها از طلاست و از این گونه خزعبلات. این کار را به کارشناسان واگذار کنید.»

به عنوان نمونه ای از بالا بودن میزان هوشیاری خودم اتفاقی را که همین دیروز و پریروز و در گرماگرم تبلیغات انتخاباتی برای من افتاد، خدمت تان تعریف می کنم تا بدانید که فعالان این رشته چقدر باید گوش به زنگ باشند. مشتری کنه ای داشتم به اسم کریم پوست کلفت که جان به عزرائیل نمی داد. در مقابل انجام کارش اصلاً حاضر نبود پول چایی مرا بدهد. پرونده سنگینی پیش من داشت. چندین بار از راه های مختلف وارد شد تا مرا تحت فشار قرار داده و بدون دادن حق و حساب در برود، که خیلی راحت به او فهماندم که من از آن بیدها نیستم که با این بادها بلرزم. بهتر است نرخ مصوب این کار را دو دستی تقدیم کند. تهدید کرد که از دست من شکایت خواهد کرد. ککم نگزید. سرانجام از رمق افتاد و مذاکرات صلح را شروع کرد. در حالی که چشمانش برق می زد به من گفت که پول ها را به صورت چک های مسافرتی و در محل اداره و دفتر کارم تقدیم حضور خواهد کرد، با خونسردی یک رشوه گیر حرفه ای قبول کردم. احساس عجیبی به من می گفت که کلکی ممکن است در کار باشد ولی من برای هر وضعیت غیر عادی آماده بودم. وقتی خونسردی مرا از پذیرش رشوه در محل کارم شنید، از تعجب دهانش مثل دهانه غار کهف دقایقی باز ماند. رسم است که اصحاب رشوه، مبلغ درخواستی را در رستوران و این روزها در اینترنت کافه از مشتریان می گیرند، نه در اداره و دفتر کار، ولی من به خودم مطمئن بودم. روز موعود، مشتری با کیف مشکی بزرگی داخل دفترم شد. کاملاً هیجان زده بود، ولی من در کمال خونسردی تحویلش گرفتم. از این که من به شکلی کاملاً عادی به کارم مشغول بودم، تعجب می کرد. دسته ای چک پول را بیرون آورد. همگی از یک بانک صادر شده و شماره سریال های مرتبی داشتند. درست از صفر شروع و به ۹۹ ختم شده بودند. همگی نو و تازه بودند و بوی مخصوص اسکناس های شب عید را داشتند. حتی به خودم زحمت ندادم که دسته چک ها را در حضور وی از روی میز بردارم. با اطمینان گفتم که کارش تا ۵ روز دیگر کاملاً آماده است و دیگر در بخش ما کاری ندارد. در حالی که چشمانش از حدقه در آمده بودند، عقب عقب رفته و از اطاق خارج شد. بلافاصله همه دسته چک ها را برداشته و لای تعداد زیادی پوستر تبلیغات انتخاباتی که عکس نامزد مربوطه به خوبی بر روی آنها مشخص بود و این روز ها همه مقامات دولتی از وی پشتیبانی می کنند، قرار دادم. هنوز ده دقیقه از رفتن آن ملعون نگذشته بود که دیدم سرو صدایی از سالن می آید. از جای خودم تکان نخوردم. در اطاقم با فشار و ناگهانی باز شد. اصلاً خونسردی خودم را از دست ندادم. اول از همه کریم پوست کلفت بود که تکه کاغذی را به مامور پلیسی ضد فساد وزارت دادگستری نشان می داد و در حالی که داد می زد گفت که همه چک پول ها دویست هزارتومانی و شماره سریال های آنها هم رند هستند. از جایم اصلاً تکان نخورده و در حالی که صدایم را تا حد ممکن پائین می آوردم به ماموران و رئیس و معاون اداره هم که الان به آنها محلق شده بود گفتم که من از خودم مطمئن هستم و آنها می توانند همه جا را بگردند.

در عرض تقریباً سه ساعت آنها همه جا را گشتند. از لوله بخاری و کشورهای میز من گرفته تا پشت عکس ها و کمد و دراور و..... تا لای همه فایل هایی که داشتم. چندین بار با دقت و احترام پوستر های تبلغات ریاست جمهوری مطلوب اداره را از روی میز برداشته و جا به جا کردند ولی هیچگاه لای آنها را نگاه نکردند. کریم پوست کلفت با ناباوری داشت سکته می کرد. رئیس و معاون که درابتدا وحشت زده بودند، الان دیگر حال خود را بازیافته و با محبت به من نگاه می کردند و من هم با آرامش بودایی خود به انجام وظایفم مشغول بودم. یواش یواش که ماموران از جستجو خسته شدند، نجواهای رئیس در تایید من شروع شد: «آقای مرادی از بهترین کارمندان ما هستند. ایشان یک عمر با عزت نفس زندگی کرده و با بیش و کم حقوق کارمندی ساخته اند.» یواش یواش معاون اداره هم به کمکش رفته و فهرست بلند بالایی از خصایل نیک من و این که عده ای ابله و بدخواه دولت و ملت که چشم دیدن کارمندان ساعی مثل آقای مرادی را ندارند، ارائه دادند. دلم داشت به حال کریم پوست کلفت می سوخت. به زحمت خودش را به روی صندلی انداخت. ماموران بعد از ساعت ها کند و کاو، دیگر داشتند خسته می شدند. آنها آماده رفتن بودند. رئیس رسماً از من عذرخواهی کرده و قول داد که جایزه ویژه ایثار کارمندی را در سال جاری به من بدهد. معاون هم مژده داد که اسم من و خانواده ام خارج از نوبت برای استفاده از تسهیلات استراحتی شمال کشور، به واحد پذیرایی و رفاه اعلام خواهد شد. معاون در حالی که سعی می کرد لحن خود را تا آنجایی که ممکن است مهربان کند ادامه داد: «تاریخ رفت و برگشت را خودتان اعلام فرمائید. شما باعث افتخار ما هستید.»

رئیس و معاون و همه ماموران موقع خروج مثل یک قهرمان ملی با من دست دادند. یکی از ماموران به من گفت که می توانم طبق قانون از کریم پوست کلفت شکایت کنم. من هم مثل یک قدیس بعد از مکثی کوتاه گفتم که «من ایشان را به خاطر افترایی که زده می بخشم. انشاءالله خداوند متعال از سر تقصیرات ایشان بگذرد.» در همه این احوال می خواستم به همه نشان بدهم که عجله زیادی برای انجام امور جاری دارم و دوست ندارم وقت با ارزش خود را با این مزخرفات هدر دهم. بعد از خلوت شدن اطاقم دست در لای پوسترهای انتخاباتی برده و دسته صدتایی چک ها را بیرون آوردم. از لمس شان احساس خوشایندی دست می داد. در اینجا یک دفعه در باشد و کریم پوست کلفت مثل عجل معلق ظاهر شد. چک های مسافرتی را دست من دید و نعره زنان به سمت اطاق رئیس دوید. من هم خیلی آرام در اطاقم را بستم. به خوبی می شنیدم که رئیس در مقابل اصرار کریم به بازدید مجدد اطاقم، از حراست خواسته بود تا وی را به عنوان مزاحم به بیرون هدایت کنند. رئیس داشت به معاونش می گفت که مرادی حقش بود که از این مردیکه احمق شکایت می کرد تا دیگر در آینده هیچکس جرات نکند به کارمندان صدیق و خدوم وزارتخانه ها توهین کرده و اتهام فساد و رشوه به آنها بچسباند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

شرکت مالیاتی و حسابداری تـــوس

Tous Inc.

برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting

- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 info@tous.services www.tous.services

21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

عباس سحاب، نقشه‌نگار مدرن ایران

پرویز نیکنام

«در دوره دبیرستان اولین نقشه شهر تهران را به زبان لاتین تهیه کردم. با یک شیشه مرکب چین، چند قلم هاشور و یکی دو متر کاغذ کالک. تهیه این نقشه شش ماه طول کشید. بعد از چهار ماه که این نقشه را با اوزالید تکثیر می‌کردم، آن را در هزار نسخه چاپ کردم و با فروش آنها توانستم نسخه فارسی نقشه را هم تهیه کنم. این شروع کار جدی من بود که در یکی از اتاق‌های منزل پدری‌ام در سال ۱۳۱۵،پانزده سالگی، انجام شد و کم‌کم با تشویق پدرم ادامه پیدا کرد.»

ماجرای تهیه این نقشه به نوشته کتاب جغرافیای عشق به زمانی برمی‌گردد که عباس سحاب روزی در سال‌های پایانی دبیرستان در خیابان شاه تهران، با چند نفر جهانگرد فرانسوی مواجه شد که وی و کشورش را به خاطر نداشتن یک نقشه راهنما از شهر تهران مورد سرزنش قرار می‌دهند. از این رو، بر آن شد تا با تهیه نقشه مزبور به رفع این نقیصه بپردازد. بدین ترتیب عباس سحاب با دست‌مایه‌ای برابر با ۲۷ ریال که تمام دارایی او بود کار یاد شده را انجام داد. این نقشه در واقع اولین نقشه توریستی شهر تهران به خط لاتین بود که توسط یک ایرانی آن هم یک دانش‌آموز دبیرستانی تهیه شد.

عباس سحاب شاگرد مدرسه کمالیه ذوق و شوق نقاشی داشت و با حمایت پدرش ابوالقاسم سحاب، با علاقه و پشتکار به کارش در منزل ادامه داد. ابوالقاسم سحاب پدر عباس سحاب از تفرش به تهران آمده بود و در تهران مشغول آموزش و تدریس در مدارس تهران بود و از فرزندش در تهیه نقشه حمایت می‌کرد. وقتی در سال ۱۳۲۹ خانواده سحاب به شرق تهران در نزدیکی میدان ژاله نقل مکان کردند، در آنجا عباس سحاب سنگ بنای «مؤسسه جغرافیایی سحاب» را گذاشت و برنامه تهیه نقشه‌های شهرها و مناطق مختلف ایران را دنبال کرد. پس از آن وی چند بار نقل مکان کرد. ابتدا دفترش را به خیابان شاهرضا روبه‌روی خیابان صفی‌علیشاه و در سال ۱۳۴۶ به خیابان ایرج منتقل کرد. دکتر محمدحسن گنجی در آن روزگار جز اولین استادان جغرافیا بود و در دانشگاه تهران جغرافیا درس می‌داد، با دیدن نقشه‌های عباس سحاب به وجد آمد و سراغ عباس سحاب رفت. دکتر گنجی می‌گوید: «در یکی از روزهای سال ۱۳۲۱ یک نقشه جدید سیاه و سفید و چاپ سنگی ایران به دستم افتاد که مرا بی‌نهایت مسرور ساخت و آن نقشه‌ای بود به مقیاس حدود یک چهار و میلیونیم که علاوه بر شبکه راه‌ها و تقسیم‌بندی استان‌ها و اسامی نقاط معتبر، نقش‌ونگارهای تزئینی فراوان در تمام حواشی داشت و در زیر آن نام تهیه‌کننده آن، عباس سحاب به نشانی میدان ژاله، خیابان جابری نوشته شده بود. بر آن شدم که عباس سحاب را پیدا کنم و به او بگویم که او یکی از آرزوهای مرا در تهیه نقشه به مرحله عمل نزدیک ساخته است.» دکتر گنجی درباره دیدارش با سحاب می‌گوید: «درباره نقشه‌ای که به چاپ رسانده بود و سوابق و علاقه‌مندی خود به امر نقشه و بالاخره، نقشه‌هایی که برای آینده در سر می‌پروراند، خیلی صحبت کردیم و هم‌صحبت پیدا کرده بودم که خارج از محیط دانشگاه که با من فکر و زبانی مشترک داشت و آن هم نقشه جغرافیایی بود، که هر یک از ما به طور خاصی به آن علاقه‌مند بودیم. من به عنوان یک بازوی قوی در تدریس جغرافیا در دانشگاه و او به صورت یک خدمت علمی و اجتماعی که برای زندگی برگزیده بود.»

همکاری با یک شرکت بین‌المللی: در سال ۱۳۳۶ شرکت مهندسین مشاور «سرالکساندر گیپ» از سحاب دعوت کرد تا در پروژه مطالعه سد سازی در شمال ایران در منطقه بین نکا و علمده، با این شرکت در تهیه نقشه همکاری کند. این شرکت عکس هوایی از منطقه تهیه کرده بود اما نیاز به جزئیات و نقشه زمینی داشت. خودش تعریف می‌کند که: «بعد از ظهر یکی از روزهای بهار سال ۳۶ که منزل و محل کارم در خیابان جابری بود. یکی از اهالی محل در زد و گفت: دو نفر خارجی سراغ شما را می‌گیرند و من آنها را به اینجا آورده‌ام. خارجی‌ها را به داخل خانه دعوت کردم و به زبان فرانسه با آنها مشغول صحبت شدم. پس از چندی معلوم شد که اولی «مستر ساوج» رئیس شرکت «سرالکساندر گیپ» در ایران و دومی وابسته فرهنگی سفارت انگلیس است. پروژه جالبی بود برای کشور و من از این که می‌توانستم سهمی را در مطالعات اولیه این کار بزرگ داشته باشم، خوشحال بودم.»

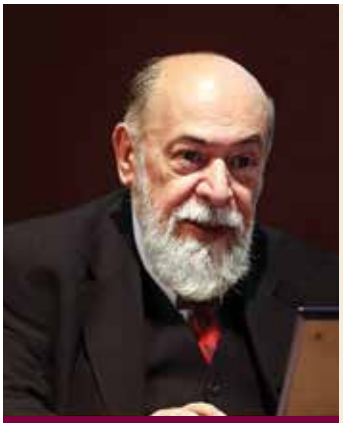

عباس سحاب

با وجود این که این پروژه برای سحاب جذاب بود اما مشکل این بود که منطقه وسیعی را در بر می‌گرفت که به سادگی نمی‌شد به آن مناطق سفر کرد. علاوه بر این مدت اجرای این پروژه شش ماه بود و این کار را سخت‌تر می‌کرد. خودش می‌گوید: «آنها یک نقشه مازندران خود من را نیز به همراه آورده بودند و فکر می‌کردند من این منطقه را مثل کف دست می‌شناسم، البته، من قبلاً بسیاری از شهرها و آبادی‌های این منطقه را دیده بودم، ولی نه این که یک یک آبادی‌ها و کوه‌ها و رودها و غیره را بتوانم دقیقاً، آن هم بر روی عکس‌های هوایی پیاده و آن را گویا کنم و به راحتی یک فتو مپ (photo map) تهیه کنم.»

وقتی سحاب آمادگی خود را به شرکت الکساندر گیپ اعلام کرد، خانواده را سوار قطار کرد و به ساری رفت و به سرعت کارش را شروع کرد. چند گروه تشکیل داد و این گروه‌ها همراه افراد بومی باید هر شب منطقه‌ای را که می‌بایست بازدید و نقشه را تکمیل کنند، مشخص می‌کردند. می گوید: «البته مناطق سخت‌تر و صعب‌العبور را خودم می‌گرفتم و مناطق ساده‌تر را به همکاران می‌سپردم. خیلی وقت‌ها می‌شد که در کوهستان راه مناسب حتی برای عبور جیپ نبود، حال یا بایستی بقیه راه را پیاده طی می‌کردیم و یا اگر قاطری یا الاغی در دسترس بود، آن را از اهالی کرایه می‌کردیم تا خود را به دل کوهستان و روستاهای پراکنده‌ی آن برسانیم.»

کار زودتر از موعد مقرر تمام شد و بعد از اجرای این کار چند پیشنهاد از اروپا و آمریکا برای کار به سحاب داده شد ولی خودش می‌گوید: «با خودم فکر می‌کردم اگر با تجربه و نیرویی که دارم تمام توان خودم را صرف کار برای کشورم نمایم، موفق‌تر خواهم بود. آنها امثال مرا می‌توانند در جاهای دیگر پیدا کنند.»

نقشه و اطلس‌های جغرافیایی مهم‌ترین آثار عباس سحاب را تشکیل می‌دهند و او در طول زندگی حرفه‌ای خود بیش از ۷۰۰ اثر خلق کرده است که نقشه‌های استان‌ها و مناطق ایران، نقشه شهرهای ایران و نقشه کشورهایی نظیر پاکستان، افغانستان، ترکیه، کویت، عراق، عربستان، هندوستان، اندونزی، قبرس و... را در بر می‌گیرد. سحاب نقشه راه‌های خاورمیانه را نیز در دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی تهیه کرد.

دکتر محمدحسن گنجی استاد دانشگاه تهران که از پیشکسوتان جغرافیا در ایران معاصر است ارتباط نزدیکی با عباس سحاب داشت، او سحاب را آخرین فرد از مکتب سنتی نقشه‌کشی می‌داند و می‌گوید که او علاوه بر نقشه شاخ و برگ فرعی زیادی به نقشه‌ها می‌داد. صرف نظر از نقش و نگاری که در حاشیه نقشه به وجود می‌آورد، روی خود نقشه اطلاعات غیرنقشه‌ای و تاریخی را می‌گنجاند.

جغرافی علم فراموش شده: علم جغرافیا به عنوان علم فراموش شده در ایران پس از تأسیس دارالفنون دوباره مورد توجه قرار گرفت و در آنجا نخست از معلمان خارجی استفاده شد و سپس دانشمندان ایرانی همچون میرزا عبدالغفّار نجم‌الدوله (نجم الملک) و مهندس عبدالرزاق بغایری و مهندس محسن مسعود انصاری که می‌توان از آنان به عنوان پیشروان علم جغرافی و نقشه‌کشی در عصر جدید یاد کرد. بنابر گفته دکتر گنجی، عبدالغفار پیش‌قدم جغرافی‌دانان معاصر است که برای نخستین بار در سال ۱۲۶۸ به یاری ۲۰ نفر از شاگردان دارالفنون نقشه اراضی جدید شهر تهران را در مدت هشت ماه کشیده است و از آن تاریخ که شهر تهران در داخل حصار جدید به سرعت توسعه پیدا می‌کرده همواره تغییرات و توسعه‌های جدید را در نقشه خود وارد می‌ساخته است. به عبارت دیگر کار نقشه‌برداری را ادامه می‌داد. در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۲۷۰خورشیدی) اولین نقشه تمام‌عیار و کامل شهر تهران را از خود به یادگار گذاشته است. عبدالرزاق بغایری از دیگر معلمان دارالفنون نیز نقشه‌ای از ایران و شهر تهران تهیه کرده است که از نظر مطالعه وضعیت یک‌صد سال پیش تهران جالب است.

بعد از این گروه از استادان پیشرو، در سال ۱۳۰۰ ارتش ایران اداره جغرافیایی تشکیل داد که کارش تهیه نقشه بود. تهیه نقشه از سوی این اداره وابسته به ارتش باعث شد تا نقشه محرمانه تلقی شود. به گفته دکتر گنجی: «این نگاه چندین دهه ما را از آشنایی با نقشه و استفاده از نقشه عقب انداخت. در چنین محیطی کسی پیدا شد به نام عباس سحاب که به صورت خودجوش توانست یک شخصیت بزرگ و شاخصی در این زمینه به دست بیاورد.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

dents©

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW

LITIGATOR AWARDS™

2015

RANKED TOP 1% LAWYERS

No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts

Serious Injuries

Brain & Spinal Injuries

Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.

LAW OFFICES OF BURG & BROCK, INC. A.P.L.C.
EST. 1996

Acc

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات وصدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه

Over $200,000,000 Collected in S

Vehicle Accidents

Motorcycle Accident

Slip & Fall

Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock Law Offices of B

مردهای «مریخی» و ساکنان «ونوس»

نوشته: دکتر جان گری ترجمه: اشرف عدیلی (بخش ششم)

چگونه جنس مخالف را برانگیزیم؟: قرنها پیش، قبل از این که مریخی ها و ونوسی ها به هم بپیوندند، خیلی خوشحال بودند که در دنیای جداگانه خود به تنهایی زندگی می کنند، تا این که یک روز همه چیز عوض شد. مریخی ها و ونوسی ها در سیاره خود، ناگهان احساس افسردگی کردند و همین افسردگی موجب شد که آنها گرد هم آیند. درک اسرار دگرگونی آنها امروزه به ما کمک می کند تا متوجه شویم چگونه زن و مرد به روش های مختلفی تحریک می شوند. با این آگاهی جدید، مجهزتر خواهید بود تا در مواقع آشفتگی همسرتان، او را حمایت کنید. همانطور که شما نیز در مواقع سختی و آشفتگی خود توقع این گونه حمایت را از او دارید. بیایید به عقب برگردیم و تظاهر کنیم که شاهد آن ماجرا بودیم.

زمانی که مریخی ها احساس افسردگی کردند، همه آنهایی که در سیاره بودند شهرها را رها کرده به مدت طولانی به غارهای خود پناه بردند. در آنجا گیر کردند و نمی توانستند بیرون بیایند تا این که به طور اتفاقی یکی از مریخی ها با یک نگاه آنی از تلسکوپش، و نوس زیبایی را مشاهده کرد. به سرعت تلسکوپش را در اختیار سایر مریخی ها قرار داد تا آنها هم این موجود زیبا را ببینند. دیدن این موجودات زیبا انگیزه ای برای مریخی ها شد که به طور معجزه آسایی از افسردگی خلاص شوند. ناگهان احساس کردند که «به آنها احتیاج هست». از غارشان بیرون آمدند و شروع به ساختن یک سفینه فضایی برای پرواز به سیاره ونوس کردند.

زمانی که ونوسی ها احساس افسردگی می کردند، برای تسکین حال شان دور هم جمع می شدند و راجع به مشکلاتشان با هم صحبت می کردند و به نظر نمی رسید که این کار افسردگی آنها را تسکین بدهد. مدت زمانی طولانی در کسالت و اندوه به سر بردند تا این که از طریق غریزه قوی شان, منظره ای را در رؤیای شان مشاهده کردند. موجودات قوی و عجیب و غریبی از آن طرف دنیا به سوی آنها می آمدند که به آنها عشق بورزند، در خدمت شان باشند و حمایت شان بکنند. «آنها ناگهان احساس دلبستگی کردند.» همگی در این رؤیا شریک شدند و افسردگی آنها زایل شد و با شادی به مناسبت ورود مریخی ها تدارک دیدند.

این اسرار محرک هنوز هم عملی است. مردها زمانی تحریک پذیر و توانا می شوند که احساس کنند به آنها نیاز هست. زمانی که مردی احساس کند که در رابطه ای نیازی به او نیست، به تدریج غیر فعال و کم انرژی می شود. هر روز که می گذرد، او کمتر نقشی در آن رابطه دارد. از طرف دیگر، موقعی که مرد احساس می کند که به او اطمینان و تکیه دارند نهایت کوشش خود را به خرج می دهد تا این که از او قدردانی شود. این عمل باعث می شود که او تواناتر و کوشاتر باشد. زن ها زمانی تحریک پذیر و قدرتمند می شوند که «احساس دلبستگی بکنند». زنی که احساس دلگرمی و محبت در رابطه ای نمی کند، به تدریج احساس تکلیف اجباری به او دست می دهد و از ایثار خسته می شود. بر عکس، زمانی که احساس کند که مورد توجه و احترام است، ارضاء شده همچنان به ایثار خود ادامه می دهد.

وقتی مردی عاشق زنی می شود: عاشق شدن یک مرد به داستان همان مریخی می ماند که ونوسی ها را کشف کرد. او در غارش گیر کرده بود و نمی توانست دلیل افسردگی اش را پیدا کند و با تلسکوپش آسمان را زیر و رو می کرد. انگار که دچار صاعقه شده باشد، در یک لحظه پرشکوه زندگی اش برای همیشه عوض شد. او از تلسکوپ خود رؤیایی را دیده بود که آن را یک زیبایی با حرمت و باوقار توصیف کرد. او ونوسی ها را کشف کرده بود. سراسر وجودش مشتعل شد. تا چشمش به آنها افتاد، برای اولین بار در زندگی اش به اهمیت دادن برای کسی به غیر از خودش پرداخت و با یک نگاه آنی، زندگی اش معنای جدیدی به خود گرفت و افسردگی اش زایل شد. فلسفهٔ مریخی ها بازنده / برنده است: «می خواهم برنده شوم و برایم اصلاً اهمیتی ندارد که تو ببازی» تا زمانی که هر مریخی تنها به خودش می پرداخت، این فرمول به خوبی کارساز بود و تا قرنها مفید به نظر می رسید، ولی حالا دیگر نیاز به تغییر داشت زیرا «در اولویت بودن» مریخی ها را ارضاء نمی کرد. آنها عاشق شدند و می خواستند ونوسی ها هم مانند آنها «برنده» باشند.

امروزه در بیشتر ورزش ها، ما توسعهٔ این فلسفه را در رابطه رقابتی مریخی ها می بینیم. برای مثال در بازی تنیس: «من نه فقط می خواهم ببرم بلکه سعی می کنم با ایجاد دشواری هایی در بازگرداندن ضربه های توپ کاری کنم که دوستم ببازد. من از پیروزی ام لذت می برم حتی اگر دوستم شکست بخورد.» اکثر رفتار مریخی ها درست و بجاست ولی رفتار بازنده/ برنده در روابط افراد بالغ می تواند بسیار مضر باشد. اگر من در جستجوی ارضاء شدن نیازهایم به ازای ناکامی شریکم باشم، مطمئن باشیم که تجربه ای ناخوشایند و رنجش آور و مجادله آمیزی خواهیم داشت. رمز برقراری یک رابطه موفق در این است که هردو یار برنده باشند!

تفاوتها مجذوب می کنند: بعد از اینکه اولین مریخی عاشق شد، شروع به ساختن تلسکوپ هایی برای سایر برادران مریخی اش کرد. آنها خیلی سریع از افسردگی بیرون آمدند. مریخی ها عاشق ونوسی ها شدند و برای آنها به اندازه خودشان اهمیت قائل شدند. این غریبه های زیبا، جذابیت مرموزی برای مریخی ها داشتند و تفاوتهای شان آنها را بیشتر مجذوب می کرد. جایی که مریخی ها خشن بودند، آنها نرم و ملایم بودند. در حالی که مریخی ها «بدترکیب» بودند، آنها «خوش ترکیب» بودند! وقتی که مریخی ها سرد بودند، آنها گرم و گیرا بودند. در روندی جادویی و بی نقص، همدیگر را تکمیل می کرد. ونوسی ها به زبان بی زبانی، با صدایی رسا و روشن رابطه برقرار می کردند: «به شما نیاز داریم. قدرت شما ما را به کمال می رساند و حفره عمیقی را در قلب ما پر خواهد کرد. ما می توانیم با یکدیگر بسیار خوشبخت شویم.» این دعوت باعث انگیزه و اقتدار مریخی ها شد. بسیاری از زنها، به طور غریزی می فهمند که چگونه این پیام را ارسال نمایند. در آغاز یک آشنایی، زن با نگاهی کوتاه به مرد می گوید: «تو کسی هستی که می توانی مرا خوشبخت کنی.» و با این روش ظریف و زیرکانه، اولین قدم را برای تداوم رابطه شان بر می دارد. این نگاه، مرد را تشویق می کند که پا پیش نهد و به او قدرت می دهد که بر ترسش از داشتن چنین رابطه ای غلبه کند. متأسفانه در طول زمانی که آنها با هم در ارتباط هستند و مشکلاتی پیش می آید، زن نمی داند که چقدر مهم است که باز هم این پیام را ارسال کند و در این مورد غفلت می ورزد. وجود مریخی ها موجب شد که تغییراتی در سیاره ونوس به وجود بیاید. نژاد مریخی ها رو به تکامل بود. آنها دیگر با تثبیت و پرورش قدرتشان ارضا نمی شدند. آنها می خواستند از قدرت و مهارتشان در راه خدمت به دیگران استفاده کنند. بخصوص خدمت به ونوسی ها! آنها فلسفهٔ جدیدی را ابداع کردند، فلسفه/ برنده برنده آنها دنیایی را می خواستند که هر کس به اندازه خودش به دیگری اهمیت بدهد.

عشق به مریخی ها انگیزه می دهد: مریخی ها شروع به ساختن تعداد زیادی سفینه های فضایی کردند که آنها را از آسمانها به طرف سیاره ونوس ببرد. آنها تا به حال این همه احساس «حیات» نمی کردند. با همان نگاه آنی به ونوسی ها، برای اولین بار در تاریخ زندگی شان شروع به از خودگذشتگی کردند. به این ترتیب، وقتی که مردی عاشق است سعی می کند «بهترین» باشد تا برای دیگران مفید واقع شود. زمانی که دریچه قلبش باز است، اعتماد به نفس زیادی احساس می کند تا هر تحول عظیمی را بپذیرد. اگر فرصتی به او بدهند تا استعدادهای خود را رو کند، او نهایت سعی اش را می کند ولی زمانی که احساس می کند که نمی تواند خودی نشان بدهد و موفقیت داشته باشد، به خودخواهی های زمان گذشته اش برمی گردد. مردی که عاشق است به همان اندازه خودش به طرف مقابل اهمیت می دهد. او ناگهان از زنجیرهایی که او را مقید به خود می کرد، رها می شود و به دیگران می پردازد. هدف او از این کار، سودجویی شخصی نیست، بلکه اهمیت دادن به دیگران است. کمال دوست، برای او تجربه خوشایندی چون تکامل خودش دارد. او به راحتی می تواند هر دشواری را تحمل کند تا یارش را خوشحال نماید و برای رسیدن به هدفی والا، نیرو بگیرد. در سنین جوانی او می تواند با به خود پرداختن خشنود و راضی شود ولی زمانی که پا پیش می گذارد دیگر در خدمت خویشتن بودن برایش خوشایند نیست. برای این که به کمال برسد باید با انگیزه عشق زندگی اش را شروع نماید. به او الهام می شود که آزادانه و بدون خودپرستی، به دیگران بپردازد و از خودخواهی و بی توجهی به اطرافیان اجتناب کند. گرچه او نیاز به عشق دارد ولی بیشترین نیازش، ایثار عشق است. اکثر مردها نه فقط تشنه عشق، بلکه شیفته آن هستند. ولی بزرگ ترین مشکل شان این است که نمی دانند با نداشتن عشق چه موهبتی را از دست می دهند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

چرا زرشک در آمریکا ممنوع است!

سولماز

زرشک (Barberry) یک گیاه کوچک و خاردار است که در بخش‌های مختلف دنیا، از جمله ایران، به وفور یافت می‌شود. این گیاه به دلیل داشتن خواص دارویی و استفاده‌های خوراکی، از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است. اما جالب است بدانیم که زرشک در برخی ایالت‌های آمریکا ممنوع شده است. دلیل این ممنوعیت نه به خاطر مضرات خوراکی یا دارویی آن، بلکه به دلایل زیست‌محیطی و کشاورزی است. در ادامه به بررسی کامل دلیل این ممنوعیت و تأثیرات آن می‌پردازیم.

تاریخچه ممنوعیت زرشک در آمریکا: در اوایل قرن بیستم، آمریکا با یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کشاورزی یعنی زنگ گندم (Wheat Rust) مواجه بود. زنگ گندم یک بیماری قارچی است که می‌تواند خسارات عظیمی به محصولات گندم وارد کند. قارچ این بیماری از طریق گیاهی به نام «زرشک معمولی» (European) انتقال می‌یافت. زرشک به عنوان میزبان واسط این قارچ عمل می‌کرد و به نوعی به تکثیر و گسترش بیماری کمک می‌کرد. در نتیجه، مقامات کشاورزی ایالات متحده تصمیم گرفتند برای کنترل این بیماری، زرشک را به طور کلی ممنوع کنند و اقدام به ریشه‌کنی آن در سراسر کشور نمایند.

زرشک و نقش آن در بیماری زنگ گندم: زرشک معمولی به دلیل میزبانی قارچ زنگ گندم، به عامل اصلی گسترش این بیماری در مناطق گندم‌خیز آمریکا تبدیل شده بود. این بیماری می‌تواند به کاهش تولید گندم منجر شود و امنیت غذایی را به خطر بیندازد. با گسترش این بیماری، کارشناسان کشاورزی متوجه شدند که زرشک معمولی به عنوان یک میزبان واسط برای قارچ Puccinia graminis (عامل زنگ گندم) عمل می‌کند. این قارچ نیاز به دو میزبان برای تکمیل چرخه زندگی خود دارد: زرشک و گندم. به همین دلیل، با نابودی زرشک، یکی از میزبان‌های اصلی قارچ از بین می‌رفت و احتمال گسترش بیماری کاهش می‌یافت.

تلاش‌ها برای ریشه‌کنی زرشک: پس از شناسایی زرشک به عنوان یک عامل کلیدی در گسترش زنگ گندم، دولت آمریکا یک کمپین وسیع برای ریشه‌کنی زرشک آغاز کرد. در این کمپین، میلیون‌ها بوته زرشک در مناطق مختلف ایالات متحده از بین برده شد. همچنین قوانین سختگیرانه‌ای وضع شد تا مانع از کشت و تکثیر زرشک در مناطق گندم‌خیز آمریکا شود. در برخی ایالت‌ها حتی نگهداری یا فروش زرشک ممنوع اعلام شد.

انواع زرشک و تفاوت آنها: لازم به ذکر است که تمام انواع زرشک در آمریکا ممنوع نیستند. زرشک معمولی (Berberis vulgaris) که میزبان زنگ گندم است، ممنوع شده، اما گونه‌های دیگری از زرشک که میزبانی برای این قارچ نیستند، همچنان قابل کشت و استفاده هستند. به عنوان مثال، گونه‌های زینتی زرشک مانند Berberies thunbergii در بسیاری از ایالت‌ها مجاز است و حتی در محوطه‌سازی و باغ‌ها استفاده می‌شود.

امروزه زرشک همچنان در برخی ایالت‌های آمریکا ممنوع است، به ویژه در مناطقی که تولید گندم اهمیت اقتصادی دارد. این ممنوعیت‌ها بیشتر به دلیل مسائل زیست‌محیطی و جلوگیری از گسترش بیماری‌های گیاهی است و نه به دلیل مضرات مصرف انسانی زرشک. البته باید گفت که زرشک در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، به عنوان یک ماده غذایی و دارویی با ارزش شناخته می‌شود و خواص زیادی دارد. زرشک علاوه بر طعم ترش و خوشایندش، از دیرباز در طب سنتی برای درمان بسیاری از بیماری‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.

این میوه دارای آلکالوئیدی به نام بربرین است که خاصیت ضدباکتری، ضدقارچ و ضدویروس دارد و می‌تواند به تقویت سیستم ایمنی و جلوگیری از عفونت‌ها کمک کند. همچنین بربرین در تنظیم چربی و قند خون نقش دارد و مصرف منظم زرشک ممکن است به کاهش کلسترول و جلوگیری از دیابت کمک کند. زرشک برای بهبود عملکرد کبد و سم‌زدایی نیز مفید است و می‌تواند به دفع مواد سمی از بدن کمک کند. همچنین خاصیت ملینی زرشک به بهبود عملکرد روده‌ها و جلوگیری از یبوست کمک می‌کند. از دیگر خواص آن می‌توان به بهبود سلامت قلب، کاهش التهابات مفصلی، و تقویت مو و پوست اشاره کرد.

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- Driving
- Training
- Traffic School
- Drivers Education
- Seniors, Teens & Adults
- Free Home & School Pickup
- Hiring & Training Instructors

Safe Driving Saves Lives

Safety is our most important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 370-9696 ✦ (408) 394-5249

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

انجام امور مربوط به دفتر حفاظت منافع:

✦ ثبت نام در سایت میخک ✦ تنظیم انواع متن وکالتنامه ✦ درخواست تمدید پاسپورت ✦ در خواست تعویض شناسنامه ✦ درخواست تعویض کارت ملی ✦ گرفتن وقت حضوری یا غیر حضوری از سفارت

انجام کلیه امور حقوقی،کیفری، ملکی، تجاری، ثبتی، خانواده و .... در دادگاه های ایران زیر نظر وکلای با تجربه و پایه یک دادگستری

(۶۶۹)۸۷۷-۴۳۸۳

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

جدول

حل جدول در صفحه ۴۲

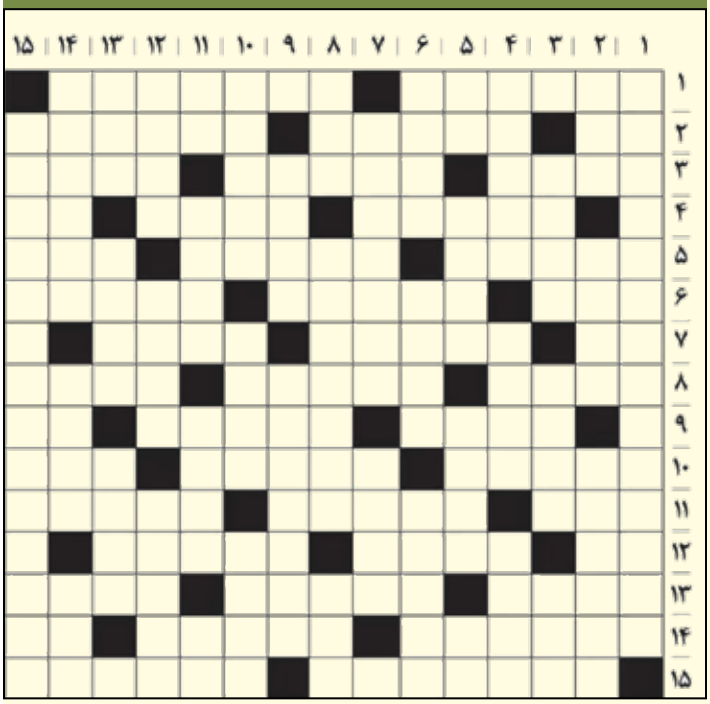

افقی

۱- گلی زیبا - فرنگی
۲- میوه پاییزی - تهیه کردن - دستگاهی برای تهیه تصویر نوشته ها
۳- با تجربه - همیشگی - نامشخص
۴- نوعی زیرانداز - اتاق دیده بانی - آب دهان
۵- کمانچه کش فقید موسیقی ایرانی - از نام های بهشت - مقعر
۶- سال آذری - به حد مطلوب نرسیده - هماهنگی
۷- مادر ورزش ها - نوعی پارچه با الیاف طبیعی - پسر ملکشاه سلجوقی
۸- کوشا - محتوا - نام اروپایی ساز چنگ
۹- عطا کردن - طرد شده - نیم ساعت!
۱۰- حشره ای با پنج چشم - شتر مرغ آمریکایی - مدفن مهدی اخوان ثالث
۱۱- نادانی - یاقوت - رویداد غم انگیز
۱۲- صد متر مربع - گردنه - توبه کردن
۱۳ - کاشف دینامیت - شهری در استان خوزستان - چشمداشت
۱۴- نوعی انگور دانه ریز - نمایشنامه ای از فدریکو گارسیا لورکا - رمق آخر
۱۵ - آرام آرام - فلزی برای ساخت وسایل جراحی

عمودی

۱- از شاگردان ابن سینا که آثار او را گردآوری کرد
۲- از بند رسته - فیلمی ساخته رسول ملاقلی پور - از جنگ های امام علی (ع)
۳- مردان عرب - معروف ترین تلسکوپ فضایی - گاو عربی
۴- مجبور - دعوت شده - دانش ها
۵- اصل هر چیز - جوجه اردک همراه پینوکیو - مسیر - هزار کیلو
۶- ندادهنده - هدیه دادن - برکه
۷- تربیت کننده حیوانات اهلی - بوی خوش
۸- بی درنگ - سالن غذاخوری - آوای متمایز کننده معنی در زبان
۹- نقطه شروع - محل کسب درآمد
۱۰- قطعی برای کتاب - کوهی در جنوب تبریز - کمیابی
۱۱ عدد هندسی - خیز برداشتن - نویسنده رمان سه تفنگدار - ضمیر جمع
۱۲- نوعی پارچه پنبه ای - آبرو و اعتبار - اطفال
۱۳- امر به یافتن - مفید و مؤثر - خلاصه عنصر جذاب خبر
۱۴- سوار بی همتا - ته نشست - کوهی در مکه
۱۵- رمانی به قلم آندره ژید فرانسوی

آزادی ایران آرزوی مردمانی است که برای عدالت و حقوق انسانی تلاش می‌کنند. ایرانیان در طول تاریخ برای به دست‌آوردن آزادی و رهایی از ستم مبارزه کرده‌اند و آزادی ایران تنها زمانی محقق می‌شود که صدای همه مردم شنیده شود و حقوق همگان محترم شمرده شود.

اسم «ایران» از ریشه «آریا» گرفته شده است که به معنی «نجیب» یا «شریف» است. نام ایران به سرزمین آریایی‌ها اشاره دارد و به مرور زمان به «ایران» تبدیل شده است. در دوره‌های تاریخی مختلف، این نام به سرزمین‌هایی اشاره داشته که امروزه کشور ایران را تشکیل می‌دهند.

دفاتر وکالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکلای سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Ali Moghaddami

- Personal Injury
- Business Litigation
- Employment Law
- Criminal Defense
- Insurance Dispute

- کلیه جراحات و صدمات بدنی
- کلیه دعاوی تجاری
- کلیه امور کارمند و کارفرما
- کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Free Consultation

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (818) 640-3131
Fax: (818) 500-4144

84 W. Santa Clara St.#700
San Jose, CA 95113

اطلاعات عمومی کوتاه و جالب

- خرس‌های قطبی پوست سیاه دارند و موهایشان شفاف است.
- کوسه‌ها سیستم ایمنی قوی دارند و به ندرت دچار سرطان می‌شوند.
- حلزون‌ها می‌توانند تا سه سال بدون غذا بخوابند.
- زنبورها در اثر نیش زدن نمی‌میرند، فقط زنبورهای عسل هستند که پس از نیش زدن می‌میرند.
- تمساح‌ها نمی‌توانند زبان خود را بیرون بیاورند.
- جنین انسان تا هفته ششم بارداری دارای دُم است که سپس ناپدید می‌شود.
- مارمولک‌ها می‌توانند دم خود را برای فرار از خطر جدا کنند و بعداً دوباره رشد دهند.
- دلفین‌ها می‌توانند یک نیم‌کره مغزشان را به خواب ببرند و نیمه دیگر را بیدار نگه دارند.
- مرغ‌ها می‌توانند پس از قطع سرشان تا چند دقیقه به زندگی ادامه دهند.
- فیل‌ها تنها پستاندارانی هستند که نمی‌توانند بپرند.
- کروکودیل‌ها به علت نبود غده‌های تعریق، از طریق دهان خود عرق می‌کنند.
- دندان‌های نهنگ آبی به اندازه یک اتوبوس است.
- پلنگ‌ها می‌توانند تا ۹ متر به هوا بپرند.
- کاهو از خانواده آفتابگردان است.
- پنگوئن‌ها می‌توانند تا عمق ۵۰۰ متر زیر آب شنا کنند.
- مارمولک‌های باسیلیکوس می‌توانند روی آب بدوند.
- چشم‌های شتر دارای سه پلک است.
- خرگوش‌ها ۳۶۰ درجه دید دارند، به طوری که تقریباً می‌توانند پشت سر خود را هم ببینند.
- قلب نهنگ آبی به اندازه یک ماشین کوچک است.
- عقرب‌ها می‌توانند تا یک سال بدون غذا زنده بمانند.
- کوسه‌های چکش‌دار چشم‌هایشان در دو طرف سرشان قرار دارد و دید ۳۶۰ درجه دارند.
- گربه‌ها ۲۰ استخوان بیشتر از انسان دارند.
- میگوها قلب شان در سرشان قرار دارد.
- پروانه‌ها با پاهایشان مزه غذا را می‌چشند.
- ستاره‌های دریایی مغز ندارند و از سیستم عصبی مرکزی استفاده می‌کنند.
- اردک‌ها حتی اگر تنها باشند، هرگز پژواک صدای خود را نمی‌شنوند.
- حلزون‌های باغی می‌توانند دندان‌های بیشتری از یک کوسه داشته باشند.
- یک تمساح می‌تواند تا دو سال بدون غذا زنده بماند.
- مورچه‌ها هرگز نمی‌خوابند.
- بینی انسان قادر است یک تریلیون بوی مختلف را تشخیص دهد.
- گربه‌ها می‌توانند بیش از صد نوع صدا ایجاد کنند، در حالی که سگ‌ها حدود ده نوع دارند.
- کوالاها اثر انگشتی دارند که بسیار شبیه اثر انگشت انسان است.
- سرعت عطسه انسان می‌تواند به ۱۶۰ کیلومتر در ساعت برسد.
- گربه ماهی‌ها بیش از ۲۷۰۰۰ جوانه چشایی دارند.
- ماهی‌ها هم می‌توانند دچار تشنگی شوند.
- کوالاها بیشتر عمر خود را در خواب می‌گذرانند و تا ۱۸ ساعت در روز می‌خوابند.
- پنگوئن‌ها می‌توانند تا ۳۰ دقیقه زیر آب بمانند.

فال ستارگان

فروردین

در این ماه فرصتی برای شروع یک پروژه جدید خواهید داشت که می‌تواند به موفقیت‌های بزرگی منجر شود. روابط عاطفی‌تان در این دوره قوی‌تر می‌شود و ممکن است یک تصمیم مهم در این زمینه بگیرید. به زودی با چالشی در محیط کار روبه‌رو می‌شوید، اما با شجاعت و تلاش می‌توانید از آن به‌عنوان یک فرصت رشد استفاده کنید.

تیر

فرصت‌های مالی خوبی برای شما پیش خواهد آمد که می‌تواند وضعیت اقتصادی‌تان را بهبود بخشد. روابط خانوادگی‌تان در این دوره تقویت می‌شود و لحظات خوشی را در کنار عزیزانتان تجربه خواهید کرد. ممکن است با چالشی در محیط کاری مواجه شوید، اما صبر و پشتکار شما کلید موفقیت خواهد بود. در این ماه، احساس خلاقیت بیشتری خواهید داشت که می‌توانید از آن بهره‌برداری کنید.

مهر

در این ماه، فرصت سفری کوتاه پیش می‌آید که می‌تواند تغییرات مثبتی در روحیه و انرژی شما ایجاد کند. روابط عاطفی‌تان ممکن است دستخوش تغییراتی شود، با صداقت و گفت‌وگو، از سوءتفاهم‌ها جلوگیری کنید. با پشتکار و انگیزه می‌توانید چالش‌های پیش‌رو را به فرصت‌هایی برای رشد و موفقیت تبدیل کنید. فرصت‌های جدیدی در زمینه شغلی برایتان پدیدار می‌شود.

دی

در این ماه، ممکن است علاقه‌مند به شروع یک فعالیت هنری یا ورزشی شوید که همیشه دوست داشتید امتحان کنید، اما فرصت آن را نداشتید. این دوره زمانی مناسب برای بازنگری اهداف شخصی و تنظیم برنامه‌های جدید برای آینده است تا بتوانید با انگیزه بیشتری به سوی موفقیت حرکت کنید. احتمال بروز یک چالش کوچک در روابط دوستانه وجود دارد که نیاز به گفتگو دارد.

اردیبهشت

فرصت‌های تازه‌ای برای رشد شخصی و معنوی برایتان فراهم می‌شود که می‌تواند تغییرات مثبتی در زندگی‌تان ایجاد کند. روابط دوستانه‌تان در این دوره قوی‌تر می‌شود و ممکن است دوستی قدیمی دوباره به زندگیتان بازگردد. در زمینه کاری، با موقعیتی روبه‌رو خواهید شد که نیاز به تصمیم‌گیری سریع دارد، با اعتماد به نفس عمل کنید.

مرداد

در این ماه، به سلامت جسمی خود توجه بیشتری کنید و زمان بیشتری را به ورزش و استراحت اختصاص دهید. در این ماه، ممکن است با فرصتی برای یادگیری یک مهارت جدید روبه‌رو شوید که می‌تواند در آینده به کارتان بیاید. روابط اجتماعی شما پررنگ‌تر خواهد شد و افراد جدیدی وارد زندگیتان می‌شوند که می‌توانند تأثیر مثبتی داشته باشند.

آبان

در این ماه، ممکن است با فردی آشنا شوید که دیدگاه شما را نسبت به زندگی تغییر دهد و الهام‌بخش شما باشد. احتمال دارد در زمینه تحصیلی یا آموزشی فرصتی برای شرکت در یک دوره یا کارگاه آموزشی پیش آید که می‌تواند مهارت‌های جدیدی به شما بیاموزد. به تصمیمات مالی خود توجه بیشتری داشته باشید و از هزینه‌های اضافی پرهیز کنید.

بهمن

ممکن است با یک پیشنهاد غیرمنتظره روبه‌رو شوید که در ابتدا نگران‌کننده به نظر می‌رسد، اما در نهایت به نفع شما خواهد بود. در این ماه، شانس بیشتری برای حل مشکلاتی که مدت‌ها ذهنتان را مشغول کرده بود خواهید داشت، فرصت را غنیمت بشمارید و با جسارت پیش بروید. این دوره زمان مناسبی برای بازنگری اهداف و برنامه‌ریزی برای آینده است.

خرداد

در این ماه، احساسات شما عمیق‌تر خواهد شد و ممکن است به دنبال فعالیت‌های هنری یا خلاقانه بروید. مراقب باشید که استرس و نگرانی را از خود دور نگه دارید، تمرینات آرامش‌بخش مانند یوگا یا مدیتیشن می‌تواند به شما کمک کند. عشق و عواطف نقش مهمی در زندگی شما ایفا خواهند کرد و ممکن است تصمیمات مهمی در این زمینه بگیرید.

شهریور

در زمینه کاری، امکان پیشرفت و بهبود شرایط وجود دارد، به‌شرط آنکه انعطاف‌پذیر باشید و به ایده‌های تازه اهمیت دهید. در این دوره، بهتر است به سلامت روان خود بیشتر توجه کنید و از فعالیت‌هایی که به آرامش شما کمک می‌کنند بهره ببرید. تصمیم‌گیری‌های مالی مهمی در پیش دارید، پس با دقت و برنامه‌ریزی اقدام کنید تا نتایج مطلوبی به‌دست آورید.

آذر

در این ماه، ممکن است احساس کنید نیاز به تغییراتی در سبک زندگی خود دارید، گوش دادن به ندای درونی‌تان می‌تواند شما را به سوی مسیری بهتر هدایت کند. ممکن است با مسئله‌ای در محیط کاری یا خانوادگی روبه‌رو شوید که نیاز به میانجی‌گری و حل اختلاف دارد، صبوری و گوش دادن به نظرات دیگران کلید موفقیت شما خواهد بود.

اسفند

احتمال دارد که با یک تغییر مثبت در کار یا حرفه‌تان روبه‌رو شوید که به ارتقای شغف و انگیزه‌تان منجر خواهد شد. روابط عاطفی شما در این دوره عمق بیشتری پیدا می‌کند و فرصتی برای گفتگوهای صمیمانه و فهم بهتر یکدیگر خواهید داشت. ممکن است در زمینه مالی با چالشی روبه‌رو شوید، اما با برنامه‌ریزی دقیق و احتیاط می‌توانید از آن عبور کنید.

انگلیسی با لهجه فارسی
خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش آخر)

اگر پولدار بودم

در آبادان لازم نبود راجع به پول فکر کنیم، نه برای این که پولدار بودیم، بلکه شرکت نفت به تمام نیازهامان رسیدگی می کرد. به کارمندان خانه های مبله مجانی می داد، که ابعاد و امکانات رفاهی شان بستگی داشت به سابقه کار و تحصیلات. خرابی لوله کشی، ایراد سیم کشی، و چکه کردن سقف به رایگان تعمیر می شد. مدرسه، دکتر، و حتی اتوبوس خرجی نداشت. وقت تفریح، همه برای بازی بینگو، شنا، و تماشای فیلم و کنسرت به باشگاه شرکت نفت می رفتند. به جز غذا، تمام این ها مجانی بود. باشگاه جشن نوروز، مهمانی کریسمس، و حتی سالی یک بار بالماسکه برگزار می کرد که به بهترین لباس مبدل جایزه می دادند. پدر و مادر و عمه صدیقه و عموعبدالله هر سال لباس روستایی ها را می پوشیدند و هیچ سالی هم برنده نمی شدند. سال ۱۹۵۷ یکی از کارکنان بخش اطفای حریق با پوشیدن لباس فضانوردی برنده شده بود.

به پدر، که مهندسی بود با مدرک فوق لیسانس، یک خانه سه اتاقه داده بودند که یک حیاط پشتی وسیع داشت، با باغچه سبزی کاری و مرغ و خروس. من هر روز گشتی توی حیاط می زدم و وارسی می کردم ببینم هویج ها، ذرت ها، تربچه ها، و لوبیا سبزها رسیده اند یا نه. بعد دنبال حشرات می گشتم و از جانورهای توی باغچه آمار می گرفتم. مادر علاقه من به حشرات را سرگرمی عجیب و نامناسبی برای یک دختر کوچک می دانست. دختر خودم در علاقه به چیزهایی که می خزند و می لولند به من رفته، به او می گویم شغلی در زمینه حشره شناسی در انتظار اوست.

حیاط جلویی مان در آبادان پر رود از گل های رز، یاس، و نرگس. کنار باغچه های گل، تاب سرپوشیده بزرگی داشتیم. هر عصر، گرمای نفس پر که فروکش می کرد، بیرون خانه روی تاب می نشستیم، شربت آلبالو یا پپسی را خوش خوشک می نوشیدیم و تخمه آفتابگردان می شکستیم. عصرهامان اغلب توام بود با صدای زن همسایه که داد می زد: «جیمی! جیمی!» نام شوهرش جیمی نبود، جواد بود، اما همسایه مان انگار زیاد فیلم آمریکایی دیده و تصمیم گرفته بود دور و برمان را قدری خارجی کند. ما که نمی خواستیم کم بیاوریم، یک سگ ولگرد آوردیم و اسمش را گذاشتیم جیمی. و این طورها بود که، هر روز عصر، کسی می توانست صدای نه یک، که دو خانواده را بشنود که جیمی مربوطه را صدا می زدند.

اوایل که به آمریکا آمده بودیم، نه تنها باید خودمان را به پول دادن برای همه چیز عادت می دادیم بلکه لوله کش برای بازدید از یک اشکال هم پول می گرفت، و تازه باید به پول آمریکا پرداخت می کردیم. سال ۱۹۷۲ یک دلار معادل هفت تومان یا هفتاد ریال بود، به این معنی که قیمت یک بسته سوسیس بولونیا نه دو دلار بلکه چهارده تومان بود. نیم کیلو گوجه نه پنجاه سنت بلکه سه تومان و نیم بود. هیچ چیز نمی توانست بدون تبدیل ذهنی به واحد پول ایران خریداری شود، و ادامه می یافت با «وای، چه گران». هیچ نمی دانستیم آنچه در اوایل ورود به آمریکا گران می دانستیم، بعداز انقلاب ایران مفت به نظر می رسد. انقلاب ها به ندرت برای اقتصاد خوب هستند، از ۱۹۷۹ ارزش پول ایران به شدت سقوط کرد. ارزش یک دلار به تدریج رسید به هشتصد تومان. قیمت بسته دو دلاری سوسیس بولونیا حالا هزار و شش صد تومان شده بود، هم قیمت یک قالیچه کوچک ایرانی قبل از انقلاب. حتی ایرانی هایی که قبلا راحت پول خرج می کردند حالا باید هر خریدشان را بسنجند.

پدر همیشه مرد صرفه جویی بود، اما مشکلات مالی بعد از انقلاب او را وارد مرحله جدیدی از زندگی کرد، دنیایی با شعار «خودم درستش می کنم». با یک روپوش سفید و یک گوشی پزشکی نمی شود یک دکتر ساخت، و با چند بار مراجعه به غرفه ابزارهای فروشگاه سیرز هم نمی شود یک تعمیرکار ساخت. اما پدر به این باور رسید که می تواند عمده نیازهای خانواده را خودش رفع کند. سوابق مهندسی اش، همراه با مجموعه چهارده جلدی «راهنمای تعمیرات خانگی تایم-لایف»، او را قانع کرد که می تواند به هر رقم چکه کردن، نشتی، جیرجیر، یا گرفتگی لوله شخصا رسیدگی کند. هر اعتراض یا تردیدی از طرف ما باعث می شد ماجرای ساختن یک رادیو در دوره نوجوانی اش را بازگو کند. وقتی با این نکته روبرو می شد که نصب کاشی با ساختن رادیو کمی فرق می کند، درمی آمد که «نه این طور نیست».

هرکس توی خانه ما گشتی بزند، شواهد بسیاری بر روحیه «می توانم انجامش بدهم» پدر می یابد. حالا اگر از شیری که با علامت «سرد» مشخص شده، آب گرم بیرون بیاید چه؟ در مقایسه با پولی که لوله کش برای تعمیر دستشویی می گرفت این مساله مهمی نیست! و نوار عایق کاری که سوراخ های دیوار آشپزخانه را پوشانده! کی به آنها دقت می کند؟ و اگر کاغذ دیواری حمام به آن نمی آید، زیاد سخت نگیریم. حمام است دیگر، سالن پذیرایی که نیست. اگر تایم-لایف یک «راهنمای خودآموز عمل های پزشکی» منتشر کند، من و مادر کشور را ترک خواهیم کرد. اگر پدر مهارت های فنی اش را به کلبه درویشی خودش محدود می کرد، خیلی خوب بود. متاسفانه، کاظم اصرار دارد قابلیت هایش را در اختیار همه مان بگذارد.او که تمام چیزها را در خانه خودش «درست» کرده، به سراغ خانه بچه هایش می رود.

برادرم فرشید توی یک شرکت تکنولوژی پیشرفته مدیر است. برخلاف پدر، فرشید مشکلی با پول خرج کردن ندارد. پول می دهد تا اتومبیلش را بشویند، شلوارش را اندازه کنند، و خانه اش را تمیز کنند. تمام لباس هایش را به خشکشویی می دهد و مبلغی هم اضافه می پردازد تا لباس های تمیز در خانه تحویل داده شود. در آخرین دیدار پدر و مادر از فرشید، پدر پروژه کوچکی را شروع کرد و به انجام رساند. بعد از این که فرشید برای رفتن به کار خارج شد، پدر تا ابزارفروشی قدمی زد و چند قلم جنس برداشت. بعد تمام روز را مشغول بتونه کاری و رنگ زدن شد. وقتی فرشید بعد از دوازده ساعت کار به خانه بازگشت، با طرح پرلک و پیسی روی تمام دیوارهای پنت هاوس طبقه بیست و چهارمش روبه رو شد. «این ها چیه؟»

پدر او را به رقابت طلبید: «اگر توانستی یک ترک یا سوراخ پیدا کن. همه را پوشاندم. خیلی بودند» برادرم با ناباوری پرسید: «آخر چه کسی از شما خواست چنین کاری بکنی؟ این رنگ را از کجا آوردی؟ رنگش با دیوارهای من کاملا فرق می کند.» پدر پاسخ داد: «اشکالی ندارد که از من تشکر نکنی، اما محض اطلاع، رنگ سفید، رنگ سفید است.» مادر که فرصت را غنیمت شمرده بود تا از خاطرات تعمیراتی خانه خودش انتقام بگیرد، حرف او را قطع کرد: «من بهش گفتم این کار را نکند. گوش نکرد. هیچ وقت گوش نمی کند.» پدر با قاطعیت جواب داد: «خب» که ما را برای جمله قصارش آماده می کرد، جمله ای که مثل آلبالوی روی لیکور ماراسکینو برای حسن ختام تمام پروژه های تعمیراتی قدرنشناخته اش به کار می برد، «کسی که نزدیک رودخانه است، قدر آب را نمی داند.»

پدر شانس آورده بود که ما نزدیک رودخانه نبودیم. ممکن بود یک نفر آخرش بیفتد توی آن. وقتی من و شوهرم خانه خریدیم، پدر و مادر را دعوت کردیم. خانه ما کاملا نو بود، در نتیجه چیزی برای تعمیر وجود نداشت. با وجود این، پدر بعد از چند ساعت اعلام کرد: «شما یک کابینت کمک های اولیه توی حمام لازم دارید.» ما جواب دادیم: «ما کابینت کمک های اولیه توی حمام لازم نداریم!» پدر که بی اعتنا به نظر می رسید، گفت: «به نظر من لازم دارید.» «ما لازم نداریم. اصلا نمی خواهیم.» پدر، مثل گربه، نباید هشت ساعت توی خانه تنها گذاشته شود. برای اینکه قلمرویش را مشخص کند، وقتی من و شوهرم سر کار بودیم یک کابینت کمک های اولیه خرید و به دیوار حمام نصب کرد. شاید اگر کج نصب نشده بود، فرانسوا این قدر دلخور نمی شد.

در ملاقات بعدی، پدر مخفیانه تصمیم گرفت که حمام ما به یک قلاب حوله احتیاج دارد. با استفاده از میخ هایی که زیادی بلند بودند، در حمام سوراخ کرد، قلاب حوله را یک طرف در ایجاد کرد، و ابزار چشم کورکنی به شیوه قرون وسطایی را طرف دیگر. شوهرم از آن موقع کنترل اوضاع را به دست خودش گرفته، و تمام پیچ گوشتی ها و چکش ها را پیش از آمدن پدر پنهان می کند. پدر هیچ وقت برای هیچ کدام از اشتباهات تعمیر کاری اش معذرت نخواسته، در عوض بر این باور است که قدرنشناسی ما ریشه در مسائل عمیق تری دارد. به فرشید گفت: «اگر برای بتونه کاری و نقاشی هزار دلار پول می دادی، فکر می کردی خوب شده» همیشه به مادر می گوید ایرادگیری های او درباره سوراخ های دیوار و کاشی های ناجور فقط برای خوش آمد دیگران است و بهتر است این اخلاقش را بگذارد کنار. وقتی شوهرم گلایه کرد که کابینت کمک های اولیه، که ما اصولا نمی خواستیم، کج نصب شده، پدر جواب داد: «چیزها را که نگه می دارد.» قابلیتی که برای عذرخواهی نکردن از اشتباهات فاحش دارد، در موقعیت دیگری می توانست خدمت مناسبی به او کند، شاید در سیاست. ما هم یاد گرفتیم هیچ وقت درباره مشکلی در خانه شکایت نکنیم، مبادا پدر تصمیم بگیرد درستش کند. فرق نمی کند یک ایراد خانگی چقدر مشکل ساز باشد، کاظم همواره می تواند بدترش کند، به رایگان.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

آمریکا

بخش دوازدهم

عباس پناهی

در زندگی انسان، مواقعی پیش می‌آید که حدوث واقعه ای را نه می تواند پیش خود نگاه دارد و نه جرات بیان آن را دارد، مبادا او را متهم به دروغگویی، یا خیالبافی، یا هذیان گویی و یا خرافی بودنش کنند. از سوی دیگر چه سوء استفاده کننده هایی هستند که منتظرند تا حرفی غیر معقول بگویی و مردم به اعتبار سابقه پرهیزگاریت از پرت و پلا گویی، حرفت را باور کنند و از آن پس آن حقه بازان، هزار دروغ و دغل را به هم ببافند و در پاسخ به مردم، استناد به گفته های تو کنند. این داستانی را که می خواهم بازگو کنم، یکی از آن موارد است که پس از گذشت نزدیک به چهل سال، هنوز برایم روشن نشده و تنها راهی که توانسته ام خود را با آن کنار بیاورم، ساختن فرضیه ای است که خواهم گفت.

اتاق من، در یکی از ساختمانهای (بی-او-کیو) یا اقامتگاه افسران مجرد که ساختمان دو طبقه بسیار درازی قرار داشت که دارای هشتاد اتاق مجزا به صورت پشت به پشت و با دو بالکن یک سره در دو طرف، یعنی طبقه اول، بیست اتاق در کنار هم، به اضافه راه پله‌هایی که هر چند اتاق در میان ساخته شده بود، برای رفتن به طبقه بالا، و بیست اتاق در پشت آن، و به همین شکل، بیست اتاق در سمت جلو طبقه دوم، و بیست اتاق در سمت پشتی، که رو به جنگل انبوهی بود. وقتی پنجره را باز می‌کردم در مقابل چشم، جنگلی با درختهای در هم فشرده قرار داشت که صدای پرندگان زیادی از درون آن به گوش می رسید. و شب‌ها، تاریکی مطلق بر آن حکمفرما می گردید و سکوت کامل برقرار می شد.

عصری که از مدرسه برگشتم به علت آن که روز بعد امتحان داشتیم، نمی توانستم برای شام بیرون بروم. به ناچار از همان نان و پنیر و کالباس و چیزهایی که همیشه برای صبحانه در یخچال داشتم، به جای شام خوردم و به درس ادامه دادم و جلوتر هم، به مهدی گفتم امشب به سراغم نیاید که درس دارم و از امتحان عقبم. سه چهار ساعت به طور یکنواخت خواندم. هم خسته شدم و هم گرسنه. برخاستم از همان خوراکی‌های داخل یخچال برداشتم و ساندویچی درست کردم و خوردم. دیوار اطاقم که به بالکن باز می شد، شامل یک پنجره بود و یک درب. در اتاق، دو تختخواب بود. یکی در کنار پنجره و دیگری در سمت راست که یک میز کوچک، فاصله میان دو تخت را پر کرده بود. در سمت راست، گنجه قرار داشت. دو آباژور بود که یکی روی میز کوچک بالای تخت بین پنجره و تخت و دیگری هم روی میز میان دو تخت قرار داشتند. وقتی روی تخت اولی می‌نشستم، روبرویم یخچال بود و در کنار آن و در انتهای دیوار، درب حمام و دستشویی قرار داشت. یک لیوان شیر هم پر کردم که با ساندویچ به دهان می‌ریختم که زودتر از گلو پایین رود تا بتوانم سریع تر درس را شروع کنم. سه چهار بالش را به دیوار تخت تکیه داده بودم تا پشتی راحتی داشته باشم. همیشه هم محض احتیاط، یک کارد سنگری زیر بالش داشتم. ساندویچ تمام شده بود، اما شیر هنوز به نیمه نرسیده بود. به بالش‌ها تکیه داده بودم و دو دستم را بالای سرم به هم گره کرده بودم و در فکر مطالب درس بودم که صدایی رشته فکرم را برید. سرم را چرخاندم دیدم زنی برهنه با یک کرست و یک شورت خیلی کوتاه که هردو آبی رنگ بودند، با اندامی موزون، با صورتی زیبا، با موهایی بلند که نه سیاه بود و نه بور، با خنجری در دست راست و با لبخندی تلخ در چارچوب در حمام ایستاده و به من با همان لبخند تلخ نگاه می‌کند. حیران از آنچه که می دیدم با حالتی مسخ شده، بدون حرکت، نگاهش می‌کردم. می دانستم که لااقل چهار ساعت است که من از این اتاق بیرون نرفته ام و هرگز در اتاق هم باز نشده. چگونه این زن، وارد اتاق شده و چه می خواهد؟! من او را هرگز ندیده بودم. به طرفم راه افتاد، خنجر را بالا برد و چهره بسیار خشنی پیدا کرد. می خواستم حرکتی کنم اما انگار همه عضلاتم قفل شده بودند. نمی توانستم از جایم حرکت کنم. به خودم فشار زیادی آوردم که ضربه کاردش را دفع کنم. در اثر فشار زیادی که به خودم آوردم، توانستم خود را از سمت دیگر تخت به پایین پرت کنم. ضربه او در هوا چرخید و با افتادنم عضلاتم به حرکت در آمدند و پیش از آن که او ضربه دوم را پایین بیاورد، دستم را به زیر بالش بردم و کارد سنگریم را در آوردم و به او از روی تخت حمله کردم که او بلافاصله برگشت و به داخل حمام دوید و منهم به دنبالش رفتم. اما اثری از او نبود. خیال کردم پشت پرده و یا پشت در پنهان شده، اما نبود. هیچ چیز غیر عادی آنجا نبود. برگشتم و به فکر فرو رفتم که این چه پدیده ای بود؟ چنین چیزی هرگز برایم اتفاق نیافتاده بود. می‌دانستم که خواب نیستم، اما برای اطمینان، چراغ‌های آباژور را روشن و خاموش می‌کردم. برمی خاستم و می‌نشستم و مطمئن می شدم که بیدارم. اما اگر بیدارم، چطور یک چنین چیزی را با چشم می بینم؟ مدتی با بُهت به آنچه که دیده بودم فکر کردم و به کلّی از درس غافل شدم. لیوان شیر را بر داشتم و نوشیدم تا خنکی آن را حس کنم. کاملا مطمئن بودم که بیدارم. کارد سنگری ام دارای غلافی بودکه جای کمربند هم داشت. آن را به کمر بند شلوارم نصب کردم و به حالت نیم خیز، روی تخت و بالش‌ها دراز کشیدم. یادم نیست که چه مدت به هوش بودم و به آن صحنه فکر کردم. اما ناگهان حس عجیبی به من نهیبی زد و انگار از خواب پریدم و چشم که باز کردم آن زن را بالای سر خود دیدم که روی صورت من خم شده و دارد به من نگاه می‌کند. البته این بار سمت دیگر تخت، یعنی میان تخت و پنجره ایستاده بود. با تمام قوت به سمت راست، غلت زدم و خود را از روی تخت به میان اتاق پرت کردم تا فرصتی بیابم که خود را جمع و جور کنم. به محض پرت شدن من، پا گذاشت روی تخت و با سرعت به طرف حمام دوید. کارد را از غلاف در آوردم و دنبالش کردم. باز هم هیچ چیز غیر عادی در آنجا نبود. شروع کردم به احتمال ساختن. گفتم احتمالا می تواند به سوراخ راه آب کف حمام و یا کف وان برود و در آنجا پنهان شود. ظرف پلاستیکی در حمام بود. آب جوش را باز کردم و ظرف را پر از آب جوش کردم و به دو سوراخ راه آب ریختم. حتی پشت آینه را که جای نگهداری داروهای کمک‌های اولیه بود را نیز نگاه کردم. همه چیز پاک و معمولی بود. برگشتم و با خود گفتم شاید در اثر خستگی دچار توهم شده ام. در یخچال، ودکای اسمرینوف داشتم. لیوانی برداشتم، ودکا و نمک و آب گوجه فرنگی را مخلوط کردم و مشروب خوشمزه (بلادی مری)ساختم و روی تخت نشستم و جرعه جرعه نوشیدم تا شاید آن خستگی ذهنی توسط مقداری الکل بر طرف شود و با همین کار، در حالی که رو به سقف دراز کشیده بودم، خوابم برد و صبح وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مانند مومیایی ها، دو دستم روی سینه ام است و مستقیم با پاهای به هم چسبیده، با تمام لباس بیرون خوابیده بودم.

آنچه که گذشته بود را دلم نمی خواست به کسی بگویم. زیرا هر کسی با خود می اندیشید که یک جای کارم خراب است. ظهر که کلاس تمام شد، طبق معمول با دیوید رفتیم برای ناهار. به سالن سلف سرویس رفتیم و خوراک مان را برداشتیم و کنار میزی نشستیم و چون دیوید سرخ پوست بود، داستان شب گذشته را برایش گفتم و نظرش را جویا شدم. او قدری به فکر فرو رفت و از من پرسید: «نظر سرخپوستی ام را می خواهی یا نظر اجتماعی ام؟» گفتم: «اول نظر سرخپوستی ات را بگو.» گفت: «سرخپوستان اعتقاد دارند که اگر کسی در این دنیا، از کسی یا کسانی آزاری دیده باشد و یا به قتل رسیده باشد، محل قتل یا آزارش را ترک نمی کند تا انتقامش را بگیرد، و احتمالا آن دختر در انتظار قاتل خود است و تو را اشتباه گرفته بود. اما وقتی تو خواب بودی خوب نگاه کرده بوده و به اشتباه خود پی برده، و دیگر سراغت نخواهد آمد.» گفتم: «نظر اجتماعی ات را بگو.» گفت: «دانشمندانی که با علومی مانند فیزیک و شیمی و ریاضی سر و کار دارند، اصلا به چنین پدیده ای اعتقاد ندارند و به طور کلی منکر وجود روح هستند.» گفتم: «با این حساب، اهل علم این پدیده را چگونه توجیه می کنند؟» با خنده و شوخی قاشقش را انداخت و دستش را به طرفم گرفت و گفت: «اصلا باور نمی کنند و یکراست می برندت دیوانه خانه». از من پرسید: «آیا هرگز چیزی درباره موجودی به نام پاگنده شنیده ای؟» گفتم: «بله، گاهی از آمریکایی ها در مورد این موجود چیزهایی شنیده ام» گفت: «مثلا چه شنیده ای؟» گفتم: «می‌گویند موجودی است شبیه به آدمیزاد، با پاهایی بسیار بزرگ که در جنگل به سر می برد و مسافرانی را که در جنگل راه را گم کرده اند و یا در حاشیه جنگل زندگی می کنند، یا از آنجا عبور می کنند را می دزدد و با خود می برد و دیگر آن ربوده شدگان باز نمی گردند.» پرسید: «خوب نظرت چیست؟» گفتم: «از این نوع قصّه ها در میان ما هم فراوان است. من این جور قصّه ها را ناشی از خرافات و تَوَهُم می دانم و قبول نمی کنم.» خندید و گفت: «آنوقت توقع داری کسی حرفهای مربوط به دیشب تو را باور کند؟» گفتم: «نه، و به همین خاطر، به کسی نخواهم گفت.» پرسید: «ولی اتفاق افتاده، مگه نه؟» به فکر فرو رفتم. پس از دقایقی گفت: «به این موضوع زیاد اهمیت نده و نخواه که با عدد و رقم، توجیهش کنی.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

حکیم باشی و عزرائیل

ابوالقاسم حالت

مژده دادند که در سازمان نظام پزشکی ایران یک شورای عالی تشکیل خواهد شد که از جمله کارهایش تعیین نرخ ویزیت پزشکان خواهد بود. این قدم سودمندی است که به نفع مردم برداشته می شود، مخصوصا مردمی که هم دردمندند هم مستمند. مادری می گفت: «بچه پنج ساله ای دارم که از وقتی بدنیا آمده تاکنون همیشه او را پیش یک دکتر برده ام که متخصص اطفال است. سال اول حق ویزیت او ده تومان بود ، حالا پنجاه تومان شده. یعنی در ظرف پنج سال چهارصد درصد حق ویزیت خود را بالا برده. آخر کدامیک از مایحتاج زندگی در این مدت چهار صد درصد بالا رفته که ویزیت دکتر بالا برود! او روزی ده ساعت در مطب می نشیند. به قدری سرش شلوغ است که اگر ساعت ده وقت ملاقات داده باشد ساعت دوازده هم به اشکال می توان خدمتش رسید. معاینه او هم روی هیچ بچه ای بیش از پنج دقیقه طول نمی کشد. سه دقیقه گوشی را به پشت و سینه بچه می گذارد و چند جای شکم بچه را فشار می دهد. دو دقیقه هم صرف گفتگو با پدر یا مادر بچه و نوشتن نسخه می کند، و بطور متوسط در هر پنج دقیقه ای پنجاه تومان می گیرد. یعنی ساعتی ششصد تومان روزی شش هزار تومان یا بیشتر.» این خانم اعتراف می کرد که دکتر مذکور در رشته تخصصی خود دانش و تجربه کافی دارد و نسخه هایش موثر است. ولی دکترهائی هستند که از بعضی امراض سردرنمی آورند، معذلک باز هم حق ویزیت خود را از مریض می گیرند. مرض او را تشخیص نمی دهند اما منفعت خود را خوب تشخیص می دهند.

چند ماه پیش که از مسافرت بر می گشتم در فرودگاه مهرآباد سوار تاکسی شدم. راننده سر حرف را باز کرد و به مناسبتی صحبت این قبیل پزشکان را به میان کشید و گفت: «پارسال من یک روز متوجه شدم که صورت و سفیدی های چشمم زرد شده. مثل این که یک مشت زردچوبه توی صورتم پاشیده باشند. سرآسیمه پیش دکتر رفتم. شصت تومن دادم و نمره ای گرفتم و نشستم تا نوبتم رسید و داخل شدم. دکتر سر و صورتم را نگاهی کرد و هی سر تکان داد و گفت: «چرا زودتر نیامدی؟» از این حرف وحشت زده شدم. التماس کردم که: «آقای دکتر، محض رضای خدا به من بگوئید این چه مرضی است. اگر خوب شدنی نیست لااقل بروم وصیتم را بکنم که زن و بچه ام بعد از من بلاتکلیف نمانند!» ولی آقای دکتر بالاخره کاغذی نوشت و به دستم داد و گفت: «من از این مرض سر در نمی آورم. فعلا این کاغذ را ببر آزمایشگاه که ادرار و خونت را تجزیه کنند و از کبد و کلیه ات عکس بردارند تا ببینم نتیجه اش چیست.» من که ناچارم یک تومن یک تومن از تاکسی رانی پول در بیاورم سیصد تومن پول تجزیه و عکسبرداری دادم و نتیجه اش را برای آقای دکتر بردم. دکتر باز شصت تومان گرفت و نتیجه تجزیه را دید و عکس ها را نگاه کرد و بازگفت: «متاسفانه من سر در در نمی آورم.» با پکری به خانه رفتم و قضیه را برای زنم تعریف کردم. او گفت: «آخر خنگ خدا، تو که گاهی برای دو ریال یخه مسافر تاکسی را می گیری و می خواهی پیرهن چهل تومنی او را جر و واجر کنی، چطور عقلت نرسید لااقل شصت تومنی که به دکتر داده بودی را پس بگیری؟ آخر آدم بی عقل، به دکتری که خودش اقرار کرده از مرضت سر در نمی آورد چرا شصت تومن دادی؟ مگر تو اگر نتوانی مسافری را سوار کنی و به جائی ببری باز هم از او توقع پول داری؟ واقعا که مغزت تخماق لازم دارد.» از سرکوفت های زنم یک مرتبه منفجر شدم و چنان او را به فحش بستم که بغضش ترکید و راه افتاد و گریه کنان به خانه مادرش رفت. من از آنها هستم که به مادر زنم رو نمی دهم. او هم چون می داند که چشم دیدنش را ندارم، سال تا سال در خانه ما آفتابی نمی شود، ولی وقتی زنم به خانه مادرش رفت دیدم بچه داری از من ساخته نیست. چاره ای نداشتم جز این که بروم و و او را برگردانم. مادر زنم که از دخترش موضوع بیماری مرا شنیده بود همین که چشمش به صورتم افتاد گفت: «ای بابا، این که چیزی نیست. زردی یرقان است. هر وقت با تاکسی طرف شاه عبد العظیم رفتی دم چشمه علی یک مشت ماهی ریز بگیر سر بکش. چند دفعه این کار را بکن. به کلی حالت خوب می شود.» همین کار را هم کردم و به کلی حالم خوب شد. مرضی که دکتر سیص چهارصد تومن خرج گردنم گذاشت و آخر تشخیص نداد، بالاخره با هفت هشت تومن که در چشمه علی خرج کردم معالجه شد.»

اواخر سال جاری یا اواخر سال قبل یک مجلس سخنرانی درباره تاثیر تبلیغات منعقد شده بود و سخنران محترم ضمن نطق خود چند آگهی قدیمی را هم خواند. یکی از آن آگهی های جالب تقریبا به این مضمون بود: «همه نوع امراض چشم و گوش و حلق وبینی معالجه می شود. مشتریان محترم چنانچه معالجه نشدند می توانند حق العلاجی را که پرداخته اند پس بگیرند.»

دکتری که شصت سال قبل این اعلان را داده بدیهی است که جزء مردم شصت سال قبل بوده و فکر می کرده طبابت هم حرفه ای است مثل سایر حرفه ها و همانطور که یک نجار اگر نتوانست در و تخته ای را بهم جور کند نباید توقع دستمزد داشته باشد، دکتری هم اگر مرضی را تشخیص نداد و مداوا نکرد نباید پولی بگیرد. او جزو همان دکترهای قدیمی و امل بوده که از زور کج سلیقگی قدر و قیمت پول را نمی دانستند و نه تنها سر حق العلاج خود سختگیری نمی کردند بلکه از بیماران تهیدست اصلا پولی نمی گرفتند، سهل است گاهی به بعضی از آنها پولی هم می دادند که برود نسخه اش را بپیچد. اما امروز بحمدالله رشد اقتصادی سطح همه چیز را، حتی سطح حرص همه راهم بالا برده و همه تجارتی فکر می کنند. دکتر امروزی می گوید: «چون من چند سال در فرنگ تحصیل کرده ام و مثلا سالی پنجاه هزارتومن خرجم شده، حالا باید ماهی پنجاه هزارتومان در بیاورم.» و راست هم می گوید. دکترهای قدیمی که هیچ توقعی از مریض نداشتند برای این بود که معلومات خود را مفت و مجانی سر راه پیدا کرده بودند. فقط پزشکان امروزی هستند که معلومات خود را با خرج مبالغ هنگفت به دست آورده اند. خیال نکنید من می خواهم دکترهای امروزی را تخطئه و حکیم باشی های سابق را تمجید کنم. میان آنها به مراتب بیش از دکترهای امروز بی مبالات پیدا می شد و به عده ای از آنها به جای حکیم باشی، حکیم ناشی می گفتند. میان همین دکترهای امروزی هم گروه کثیری هستند که در بیمارستان های دولتی و بیمه های اجتماعی با صمیمیت انجام وظیفه می کنند و حقوقشان نسبت به درآمد هنگفت سایر پزشکان ناچیز است. گرانی نرخ ویزیت دکتری که مطب خصوصی دارد گذشته از این که به مردم صدمه می زند، باعث دلسردی پزشگی می شود که در بیمارستان های دولتی و دستگاه های وابسته به دولت زحمت می کشد و می بیند هر روز متجاوز از صد مریض را معاینه و معالجه می کند و حقوقش مثلا یک بیستم درآمد دکتری است که از حیث معلومات برابر با او یا کمتر از اوست.

مفهوم آبرو

گلنار

در خانواده‌های ایرانی، مفهوم "آبرو" یا حفظ اعتبار و شأن اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و این نگرش از دیرباز در فرهنگ و سنت‌های ایرانی ریشه دارد. آبرو به معنای نگهداری وجهه و ناموس خانواده در مقابل دیگران است و نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتارها و تصمیم‌گیری‌های اعضای خانواده دارد. این ارزش فرهنگی، تا حد زیادی بر اولویت‌های خانواده‌ها تأثیر گذاشته و گاهی اوقات منجر به نادیده گرفتن سلامت روان اعضای خانواده می‌شود.

اهمیت آبرو در فرهنگ ایرانی: آبرو در فرهنگ ایرانی به معنای احترام به خود و دیگران و حفظ موقعیت اجتماعی است. این ارزش به خانواده‌ها انگیزه می‌دهد که به هر قیمتی از بروز مشکلات خانوادگی در جمع‌های عمومی جلوگیری کنند و چهره‌ای مثبت و محترم از خود ارائه دهند. حفظ آبرو می‌تواند حتی به معنای پنهان کردن مشکلات و معضلات خانوادگی، از جمله مشکلات روانی و رفتاری باشد تا خانواده در چشم دیگران بی‌عیب و نقص به نظر برسد. در واقع، در بسیاری از خانواده‌های ایرانی، حفظ آبرو به اندازه‌ای مهم است که حتی از سلامت روان اعضای خانواده نیز پیشی می‌گیرد.

تأثیرات منفی بر سلامت روان: تأکید بیش از حد بر حفظ آبرو و نگرانی از نظر دیگران می‌تواند تأثیرات منفی بر سلامت روان افراد داشته باشد. در برخی موارد، مشکلاتی همچون افسردگی، اضطراب، و دیگر مشکلات روانی به دلیل ترس از برچسب خوردن یا قضاوت دیگران نادیده گرفته می‌شود. به جای پذیرش و حل مشکل، خانواده ممکن است تلاش کند آن را پنهان کند و از جستجوی کمک حرفه‌ای خودداری نماید. این رویکرد به پنهان‌کاری و عدم گفتگو در مورد مشکلات روانی منجر می‌شود و مانع از دسترسی به راه‌حل‌های درمانی می‌گردد.

فشار اجتماعی و استرس: فشار برای حفظ آبرو می‌تواند استرس زیادی را بر اعضای خانواده تحمیل کند. این فشار ممکن است موجب شود که افراد در مواجهه با مشکلات به جای بیان آنها و جستجوی کمک، سعی کنند خود را با شرایط سازگار کنند یا حتی وانمود کنند که هیچ مشکلی وجود ندارد. این موضوع به‌ویژه در مورد جوانان و نوجوانان صادق است که ممکن است به دلیل ترس از آبروی خانواده، مشکلات خود را پنهان کرده و به انزوا و مشکلات روانی بیشتری دچار شوند.

تغییرات در نگرش‌ها و نیاز به تعادل: اگرچه ارزش حفظ آبرو در فرهنگ ایرانی همچنان اهمیت دارد، اما نگرش‌ها به مرور زمان در حال تغییر است. با افزایش آگاهی در مورد سلامت روان و اهمیت آن، بسیاری از خانواده‌ها به این درک رسیده‌اند که حفظ آبرو نباید به بهای سلامت روان افراد تمام شود. تابوهای مرتبط با بیماری‌های روانی باید شکسته شود و افراد به جستجوی کمک حرفه‌ای تشویق شوند.

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش بیست و یکم)

ماجرای اختلاف داریوش رفیعی با نواب صفا

در راهروهای فرستنده رادیو تهران، جوانی خوش رو و خوش برخورد، با لهجه نسبتاً غلیظ کرمانی هر هفته با ما سلام و علیک می کرد. بسیار مؤدب و تر و تمیز و مبادی آداب بود. تند و سریع راه می رفت و قرار و آرام نداشت. اسمش داریوش بود و نام فامیلش رفیعی. یک روز مهدی خالدی او را با من آشنا کرد و معلوم شد پدرش نماینده مجلس است. صدائی گرم و دلنشین داشت و در خوانندگی سبک ادیب خوانساری را دنبال می کرد. همان زمان یکی از ترانه هایش بر سر زبان ها بود. ترانه «زهره» که جهانگیر تفضلی در جوانی سروده است. به هر حال داریوش از همان جلسات اول با من و دوستانم گرم گرفت، به طوری که اغلب شب ها را با هم سر می کردیم. بسیار نازک دل و حساس و رئوف بود. وقتی می خواند از ته دل می خواند و گاه اشکش سرازیر می شد. همیشه عاشق بود و عاشق پیشگی را دوست داشت. به خاطر خصوصیات اخلاقی اش داریوش واقعاً مورد علاقه اکثر مردم، خصوصاً خانم ها بود ولی فقط با یک زن زندگی می کرد، «نوری». زنی که به نامش آهنگی هم خوانده است.

شبی من و داریوش و نواب صفا و یکی دو نفر دیگر در جوجه کبابی چهار فصل بودیم. در گرمای تابستان، آن هوای خنک و تمیز و ساز و آواز و باده ناب، همه را روی صندلی ها میخکوب کرده بود. ناگهان در گرماگرم مجلس، نوری ساعت را به داریوش نشان داد و گفت: «دو ساعت از نیمه شب می گذرد، بلند شو.» داریوش با خونسردی جواب داد: «بنشین، حالا که خوشیم بگذار باشیم. وانگهی من که نمی توانم رفقایم را تنها بگذارم و با تو بیایم.» نوری عصبانی شد و بلند شد ایستاد و داد زد که: «یا من یا رفقایت انتخاب کن.» داریوش باز هم با خونسردی گفت: «من با رفقایم میمانم. تو اگر می خواهی بروی برو، این هم سوئیچ ماشین.» نوری بدون اعتنا، پای پیاده به راه افتاد که به شهر برود. یکی از حاضران به گمانم «لطف الله مجد» به دنبالش رفت ولی هر چه کرد نتوانست او را برگرداند. آن شب گذشت و داریوش برای مدت یک هفته به سراغ نوری نرفت. نوری به هر کجا که رفت نتوانست داریوش را پیدا کند. همه به او می گفتند داریوش رفیق باز است و همه اوقاتش را با دوستانش می گذراند. آن وقت نوری به فکر تحریک حس حسادت داریوش افتاد. اولین روزی که با پا درمیانی «غزال» خواننده «یک حمومی من بسازم» بین نوری و داریوش صلح و صفا برقرار شد، نوری به دروغ گفت که: «در غیاب تو نواب صفا به دیدن من آمده و از من توقعاتی داشت.»

شب بعد، حدود ساعت ده شب، من در دفتر روزنامه ام مشغول کار بودم. برف سنگینی می بارید. ناگهان حس کردم کسی به شیشه پنجره می زند. پشت پنجره که مشرف به خیابان بود رفتم. داریوش را دیدم سر و پا برهنه بدون کت و پالتو و کفش. با عجله در را برایش باز کردم. مست مست بود. روی یک صندلی افتاد، صورت و سر و بدنش خیس بود و جورابهایش گل آلود شده بود. پرسیدم: «این چه وضعی است؟» گفت: «همین جا، سر میدان فردوسی، یک آدم مستحق را دیدم که لخت و عور بود و از سرما می لرزید. من هم کت و پالتو کفشم را به او بخشیدم.» فوراً از توی کمد خودم برایش پیراهن و شلوار و جوراب آوردم و حرارت بخاری را بیشتر کردم تا بلکه زودتر بدنش خشک شود. موقع خوابیدن که شد پرسید: «نواب صفا را ندیدی؟» گفتم: «نه، امروز نیامده، شاید فردا بیاید.» گفت: «باید حتماً او را ببینم، کار واجبی با او دارم.» فردا عصر نواب صفا آمد و با صفا خوش و بش کرد و بعد از او خواست که با هم به اطاق هیئت تحریریه بروند و حرف بزنند. آنها رفتند و من مشغول صحبت با یکی دو نفر از مراجعین شدم. وقتی آنها رفتند ناگهان صدای داد و فریاد شنیدم و داریوش را دیدم که گریه کنان به دنبال نواب صفاست و از او عذرخواهی می کند. پرسیدم: «چه خبر شده؟» داریوش گفت: «دستم بشکند، یک سیلی به گوش صفا زدم. ترا به خدا مرا بزنید که مستحقم. من نباید دستم را به روی رفیق نازنینم دراز می کردم. ای وای بر من ... ای وای بر من.» با آنها حرف زدم و دست شان را توی دست هم گذاشتم. داریوش می گفت: «اشتباه من این بود که اول ماجرا را با تو در میان نگذاشتم. اصلاً خودم هم می دانستم که صفا نامرد نیست، اما چه کنم که جوشی شدم و کاری را که نباید بکنم کردم.» آن شب همه در کافه جمشید جمع شدیم و به سلامتی داریوش و صفا نوشیدیم. صفا شعری ساخت که مصراع اولش را به یاد دارم «امشب مرا از روی محبت کتک زدی». داریوش به تمام هنرمندان به خصوص «محجوبی، بنان، لطف الله مجد، خالدی و بدیع زاده» علاقه فراوان داشت و به آنها احترام می گذاشت. وقتی پای درد دلش می نشستی از دوران نوجوانی اش می گفت و از عشق های آن روزگار. خودش تعریف می کرد که: «اولین عشقم یک دختر کرمانی بود که هر دو همدیگر را می پرستیدیم، ولی بین خانواده ما و دختر اختلافاتی وجود داشت که وصلت ما را غیر ممکن کرده بود. من هر شب بالای درخت کهنی که مشرف به پنجره خانه معشوقه بود می رفتم و با صدای بلند آواز می خواندم. چند بار به شهربانی شکایت بردند، ولی چون پدرم مرحوم «رفیعی» نماینده بم وکیل مجلس بود، زورشان به ما نمی رسید. آن روزها هفده هجده ساله بودم و یک روز با دختر قرار گذاشتم که هر دو فرار کنیم و به شهر دیگری برویم. دختر ظاهراً قبول کرد ولی روز موعود من با یک چمدان کوچک، ساعت ها جلوی در گاراژ انتظار کشیدم و از معشوقه خبری نشد. دیگر حتی نخواستم از او چیزی بپرسم. تصمیم گرفتم فراموشش کنم ولی این کار آسانی نبود تا این که افراد خانواده ام به تهران نقل مکان کردند. تهران با همهٔ شکوه و عظمتش و با تمام تازگی هایش مرا بلعید. آن عشق کودکانه و آن بی قراری ها را به کلی فراموش کردم و خیلی زود عشقی داغ تر و پرشورتر به سراغم آمد. کمی بعد دوستان زیادی پیدا کردم و از طریق بدیع زاده به رادیو تهران معرفی شدم. اصلاً باورم نمی شد که من هم بتوانم روزی مثل سایر خوانندگان در رادیو برنامه مستقلی داشته باشم. مدت ها با مرضیه و الهه کار کردم و از راهنمائی های استادانی چون ادیب خوانساری و بدیع زاده، سودها بردم.»

داریوش رفیعی

داریوش رفیعی یکی از معدود خوانندگانی بود که هرگز به خاطر پول به مجالس نمی رفت، خودش جوانی ثروتمند و با نام و نشان بود و در دست و دلبازی و ولخرجی شهرت فراوانی داشت یک روز که اتومبیل نداشتم ماشین کروکی آخرین مدل داریوش را برای چند ساعت گرفتم، ولی ده روز طول کشید تا توانستم او را پیدا کنم و اتومبیلش را به دستش بسپارم. صدایش آن چنان گرم و پرسوز بود که سخت به دلها می نشست و ترانه های معروفش «زهره رختخواب مرا مستانه بنداز» هنوز که هنوز است ورد زبانهاست. متأسفانه داریوش به دام اعتیاد افتاد. افراط در شب زنده داری ها، اصرار و ابرام دوستان، و به هر حال سرنوشت و یا هر چیز دیگر که می خواهید اسمش را بگذارید، جوانه های عمر او را خیلی زود پرپر کرد. ده ها بار کوشید تا ترک اعتیاد کند ولی هر بار به خاطر دوستی که گیلاسی از عرق را به طرفش دراز کرده و یا او را به پای بساط دعوت می کرد، مجدداً از نو شروع کرد. گاهی که او را در حالت ترک اعتیاد می دیدم، با خنده می گفت: «دارم درسهایم را دوره می کنم. یک بار دیگر از آبجو شروع کرده ام.»

مرگ داریوش رفیعی مرگی غم انگیز و پر سر و صدا بود. روزی که تهران از این ماجرا با خبر شد صدها اتومبیل سواری به طرف آرامگاه ظهیرالدوله شمیران به راه افتادند. محوطه گورستان برای آن همه آدم بهت زده و غمگین جا نداشت، ناچار گروهی در خیابان های اطراف ایستادند. دوستانش، بیژن ترقی، پرویز یاحقی و پروین غفاری، دائم در حال رفت و آمد بودند. می گفتند انجمن اخوان صفا حاضر نبود اجازه دفن داریوش را در گورستان صادر کند زیرا از مدتها پیش شهرداری به خاطر حفظ سلامت ساکنان محل این کار را منع کرده بود. با این حال یاحقی و ترقی مخصوصاً پروین غفاری توانستند مقامات دولتی را قانع کنند و جنازه داریوش را با ساعتها تأخیر در کنار مزار «قمرالملوک وزیری» به خاک بسپارند.

سال ۱۳۳۷ سالی که داریوش به بیماری کزاز در گذشت، من در منزل ییلاقی یکی از دوستان واقع در نیاوران، قسمتی از فیلم دشمن زن با شرکت ملک مطیعی و ویدا قهرمانی را فیلم برداری می کردم. صاحب خانه که مرد صاحب نامی بود گفت: «سه شبانه روز است که داریوش خانه ما است ولی من بسیار نگرانم چون در این سرمای زمستان خوراکی جز سیگار و آب یخ ندارد.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

صف مژگان تو بشکست چنان دل‌ها را
که کسی نشکند این گونه صف اعدا را
نیش خاری اگر از نخل تو خواهم خوردن
کافرم ، کافر، اگر نوش کنم خرما را
گر ستاند ز صبا گرد رهت را نرگس
ای بسا نور دهد دیده‌ی نابینا را
بی‌بها جنس وفا ماند هزاران افسوس
که ندانست کسی قیمت این کالا را
حالیا گر قدح باده تو را هست بنوش
که نخورده‌ست کس امروز غم فردا را
کسی از شمع در این جمع نپرسد آخر
کز چه رو سوخته پروانه بی‌پروا را
عشق پیرانه سرم شیفته طفلی کرد
که به یک غمزه زند راه دو صد دانا را
سیلی از گریه من خاست ولی می‌ترسم
که بلایی رسد آن سرو سهی بالا را
به جز از اشک فروغی که ز چشم تو فتاد
قطره دیدی که نیارد به نظر دریا را

فروغی بسطامی

غم‌خوار من! به خانه غم‌ها خوش آمدی
با من به جمع مردم تنها خوش آمدی
بین جماعتی که مرا سنگ می‌زنند
می‌بینمت، برای تماشا خوش آمدی
راه نجاتم از شب گیسوی دوست نیست
ای من! به آخرین شب دنیا خوش آمدی
پایان ماجرای دل و عشق روشن است
ای قایق شکسته به دریا خوش آمدی
با برف پیری‌ام سخنی بیش از این نبود
منت گذاشتی به سر ما خوش آمدی
ای عشق، ای عزیزترین میهمان عمر
دیر آمدی به دیدنم اما خوش آمدی!

فاضل نظری

نشسته در حیاط و ظرف چینی روی زانویش
اناری بر لبش گل کرده سنجاقی به گیسویش
قناری های این اطراف را آسیمه سر کرده
صدای نازک برخورد چینی با النگویش
مضاعف می کند زیبایی اش را گوشوار آنسان
که در باغی درختی مهربان را آلبالویش
کسوف ماه رخ داده ست یا بالا بلای من
به روی چهره پاشیده است از ابریشم مویش؟
تو را از من جدا کردند هر باری به ترفندی
یکی با طعنه تلخش یکی با برق چاقویش
قضاوت می کند تاریخ بین خان ده با من
که از من شعر می ماند و از او باغ گردویش
رعیت زاده بودم دخترش را خان نداد و من
هزاران زخم کهنه داشتم این زخم هم رویش

حامد عسکری

دوستت می دارم و بیهوده پنهان می کنم
خلق می دانند که من انکار ایشان می کنم
عشق بی هنگام من تا از گریبان سرکشید
از غم رسوا شدن سر در گریبان می کنم
دست عشقت بند زرین زد به پایم این زمان
کاین سیه کاری به موی نقره افشان می کنم
سینه پرحسرت و سیمای خندانم ببین
زیر چتر نسترن آتش فروزان می کنم
دیده برهم می نهم تا بسته ماند سرّ عشق
این حباب ساده را سرپوش توفان می کنم
این من و این دامن و این مستی آغوش تو
تا چه مستوری من آلوده دامان می کنم
دست و پا گم کردَه و آشفته می مانم به جای
نعمت وصل تو را این گونه کفران می کنم
ای شگرف، ای ژرف، ای پرشور، ای دریای عشق
در وجودت خویش را چون قطره ویران می کنم
تا چراغانی کنم راه تو را هر شامگاه
اشک شوقی نو به نو آویز مژگان می کنم
زان نگاه کهربایی چاره فرمان بردن است
هر چه می خواهی بگو! آن می کنم، آن می کنم

سیمین بهبهانی

هوای روی تو دارم ، نمی گذارندم
مگر به کوی تو این ابرها ببارندم
مرا که مست توام این خمار خواهد کشت
نگاه کن که به دست که میسپارندم؟
مگر در این شب دیر انتظار عاشق کُش
به وعده های وصال تو زنده دارندم
غمی نمی خورد ایام و جای رنجش نیست
هزار شکر که بی غم نمی گذارندم
سَری به سینه فرو برده ام مگر روزی
چو گنج گم شده زین کنج غم برآرندم
چه باک اگر به دل بی غمان نبردم راه
غم شکسته دلانم که می گسارندم
من آن ستاره ی شب زنده دار امیدم
که عاشقان تو تا صبح می شمارندم
چه جای خواب که هر شب محصلان فراق
خیال روی تو بر دیده می گمارندم
هنوز دست نشسته ست غم ز خون دلم
چه نقش ها که ازین دست می نگارندم
کدام مست، می از خون سایه خواهدکرد
که همچو خوشه ی انگور می فشارندم

هوشنگ ابتهاج

در طالعم نبود که با تو سفر کنم
رفتم که رنج های تو را مختصر کنم
این روزها سکوت من از ناتوانی است
من کیستم که از تو بخواهم حذر کنم؟
هرگز مباد این که بخواهم به جرعه ای
طعم زبان تلخ تو را بی اثر کنم
آن قدر دور می شوم از چشمه های تو
تا باغ را به دیدن تو تشنه تر کنم
آن وقت با خیال تو یک رود می شوم
تا با تو از میان درختان گذر کنم
جان در ازای بوسه تو...حاضرم که من
بازنده معامله باشم، ضرر کنم
هرگز نخواستم که به نفرین و ناله ای
از ظلم تو زمین و زمان را خبر کنم
دارم به خاطر تو از این شهر می روم
شاید که دیدمت نتوانم حذر کنم

شیرین خسروی

«از خواب های یخ زده بیرون بکش مرا»
تا با نگاه گرم تو حالم عوض شود
اصلا اجازه هست که من عاشقت شوم؟
یا بهتر است این که سوالم عوض شود
از بخت خواب رفته نپرسیده ام ولی
ای کاش بعد تو تب فالم عوض شود
اندیشه جدا شدن از تو مرا شکست
باید تمام فکر خیالم عوض شود
سر می کشم میان گذشته دوباره تا
این خاطرات رو به زوالم عوض شود
تقویم را ورق زده ام گریه می کنم
تا لحظه های آخر سالم عوض شود

نازنین سماواتی

شایعه پراکنی

شیرین بهاروند

شایعه‌پراکنی و حرف کاذب زدن پشت سر مردم یکی از مسائل اجتماعی و اخلاقی است که می‌تواند صدمات جبران‌ناپذیری به روابط فردی، اجتماعی و حتی روحی افراد وارد کند. این رفتار، که ریشه در ناآگاهی، حسادت، و گاهی بدخواهی دارد، در طول تاریخ باعث ایجاد کینه، نفرت و اختلافات عمیق بین افراد و جوامع شده است.

تعریف شایعه‌پراکنی: شایعه‌پراکنی به انتشار اطلاعات نادرست یا تحریف‌شده‌ای اطلاق می‌شود که معمولاً بدون تأیید یا مدرک معتبر نقل می‌شود. این اطلاعات ممکن است در مورد شخص، گروهی از افراد یا حتی موضوعات گسترده‌تر مانند مسائل سیاسی یا اجتماعی باشد. هدف از این کار معمولاً ایجاد تفرقه، تخریب اعتبار، یا جلب توجه به گوینده شایعه است.

دلایل شایعه‌پراکنی و پشت سر مردم حرف زدن

حسادت: یکی از مهم‌ترین دلایل شایعه‌پراکنی حسادت است. فردی که نمی‌تواند موفقیت یا ویژگی‌های مثبت دیگران را بپذیرد، سعی می‌کند با تحقیر یا تهمت زدن، به شکلی غیرمستقیم خودش را برتر نشان دهد.

کمبود اعتماد به نفس: افرادی که به خودشان اعتماد ندارند و از جایگاه خود در اجتماع یا روابط خود ناراضی هستند، ممکن است از طریق شایعه‌پراکنی سعی کنند موقعیت خود را بهبود بخشند یا خود را مهم‌تر از آنچه که هستند نشان دهند.

بدخواهی و کینه: در برخی موارد، شایعه‌پراکنی از روی بدخواهی یا کینه است. وقتی فردی از دیگری ناراحت یا دلخور است، ممکن است به جای حل مشکل به صورت مستقیم، به شایعه‌پراکنی و تخریب شخصیت او روی آورد.

اثرات شایعه‌پراکنی

تخریب اعتماد: یکی از اولین اثرات شایعه‌پراکنی، از بین رفتن اعتماد بین افراد است. هنگامی که افراد متوجه می‌شوند که در موردشان حرف‌های کذب زده شده، ممکن است اعتمادشان نسبت به افراد اطرافشان را از دست بدهند. این امر می‌تواند روابط فردی، خانوادگی و کاری را به شدت تحت تأثیر قرار دهد.

آسیب روحی و روانی: شایعات می‌توانند اثرات روانی مخربی بر افراد داشته باشند. افراد ممکن است دچار افسردگی، اضطراب، و حتی تمایل به انزوا شوند. این فشارهای روانی ممکن است باعث شود که فرد قربانی احساس بی‌ارزشی کند و اعتماد به نفس خود را از دست بدهد.

تخریب اعتبار و شهرت: یکی از بزرگ‌ترین صدمات شایعه‌پراکنی، از بین رفتن اعتبار فرد در میان دیگران است. این می‌تواند بر زندگی حرفه‌ای و اجتماعی فرد تأثیر بگذارد و حتی فرصت‌های شغلی یا اجتماعی او را از بین ببرد.

ایجاد دشمنی و تفرقه: شایعه‌پراکنی می‌تواند باعث ایجاد اختلافات و دشمنی‌ها بین افراد یا گروه‌ها شود. این تفرقه‌ها ممکن است حتی به نزاع‌های بزرگ‌تر و طولانی‌مدت منجر شوند.

مقابله با شایعه‌پراکنی

عدم شنیدن و باور کردن شایعات: مهم‌ترین قدم برای مقابله با شایعه‌پراکنی، نپذیرفتن و انتشار ندادن آن‌هاست. اگر در مورد شخصی چیزی شنیدید، بهتر است قبل از قبول یا بازنشر آن، از صحت آن اطمینان حاصل کنید.

مواجهه مستقیم با شایعه‌پراکن: اگر متوجه شدید که کسی در مورد شما شایعه‌پراکنی کرده، بهتر است به جای ناراحتی و خشم، با او به صورت مستقیم صحبت کنید و دلیل این رفتار را از او بپرسید. این ممکن است باعث شود که شخص شایعه‌پراکن از کار خود پشیمان شود و دیگر این رفتار را تکرار نکند.

ترویج فرهنگ گفتگو و احترام: جامعه‌ای که در آن افراد به جای پشت سر دیگران حرف زدن و تهمت زدن، فرهنگ گفتگو و احترام را ترویج دهند، کمتر دچار مشکلات ناشی از شایعه‌پراکنی خواهد شد. احترام به حریم شخصی و عدم قضاوت بر اساس شنیده‌های بی‌اساس می‌تواند کمک بزرگی به بهبود روابط اجتماعی کند.

نتیجه‌گیری: شایعه‌پراکنی و پشت سر مردم حرف زدن نه تنها به فرد قربانی آسیب می‌زند، بلکه به مرور زمان به شایعه‌پراکن نیز آسیب خواهد رساند. این رفتارهای منفی می‌تواند به تخریب اعتماد، اختلافات اجتماعی و آسیب‌های روحی منجر شود. به همین دلیل، مقابله با شایعه‌پراکنی و ترویج صداقت و احترام در روابط فردی و اجتماعی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

احترام متقابل بین بزرگ‌تر و کوچک تر

دامون مسرتی

احترام متقابل بین بزرگتر و کوچکتر یکی از مهم‌ترین اصولی است که در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف اهمیت ویژه‌ای دارد. این احترام نه تنها به حفظ روابط خانوادگی و اجتماعی کمک می‌کند، بلکه باعث تقویت اعتماد، همکاری و همدلی میان نسل‌ها می‌شود. هرچند در بسیاری از فرهنگ‌ها احترام به بزرگ‌ترها به عنوان یک وظیفه شناخته شده است، اما نکته مهم این است که احترام باید دوطرفه باشد، به این معنی که همان‌طور که کوچکترها به بزرگ‌ترها احترام می‌گذارند، بزرگ‌ترها نیز باید به نیازها، افکار و احساسات کوچکترها توجه کنند.

بزرگترها به دلیل تجربه و دانش بیشتری که در طول زندگی کسب کرده‌اند، معمولاً به عنوان مرجع و راهنما در بسیاری از مسائل زندگی مورد احترام قرار می‌گیرند. اما این به معنای نادیده گرفتن یا کم‌اهمیت جلوه دادن احساسات و افکار کوچکترها نیست. کوچکترها نیز نیاز به احترام و شنیده شدن دارند. یکی از راه‌های نشان دادن این احترام، گوش دادن به نظرات و دیدگاه‌های آن‌هاست. هرچند ممکن است نظرات آنها به اندازه بزرگ‌ترها تجربه‌شده و پخته نباشد، اما این حق آنهاست که ابراز نظر کنند و احساس کنند که صدایشان شنیده می‌شود. احترام بزرگ‌ترها به کوچکترها می‌تواند در قالب تشویق، حمایت و ایجاد فضایی برای رشد و یادگیری آنها نمود پیدا کند. هنگامی که بزرگ‌ترها به جای سرزنش یا تحقیر، کوچکترها را راهنمایی می‌کنند و به آنها فرصت اشتباه کردن و یادگیری از اشتباهاتشان را می‌دهند، این احترام به طور عملی نشان داده می‌شود. این رفتار نه تنها باعث رشد شخصیت کوچکترها می‌شود، بلکه رابطه‌ای بر پایه اعتماد و احترام میان نسل‌ها ایجاد می‌کند.

از سوی دیگر، احترام به بزرگ‌ترها از سوی کوچکترها از ارکان مهم هر خانواده و جامعه است. بزرگ‌ترها به دلیل تجربه‌ها و رنج‌هایی که در طول زندگی تحمل کرده‌اند، شایسته احترام و قدردانی هستند. این احترام می‌تواند در قالب رفتارهای ساده‌ای چون گوش دادن با دقت به صحبت‌های آنها، رعایت ادب در صحبت و رفتار و قدردانی از زحمات آنها نشان داده شود. همچنین کمک کردن به بزرگ‌ترها در انجام کارهایی که ممکن است برایشان سخت یا خسته‌کننده باشد، از دیگر راه‌های ابراز احترام است. احترام به بزرگ‌ترها به معنای پذیرش بی‌چون و چرای همه نظرات آنها نیست، بلکه به معنای «ارزش‌گذاری به تجربیات» و تلاش‌هایی است که آنها در طول زندگی داشته‌اند. حتی اگر کوچکترها با برخی از نظرات و تصمیمات بزرگ‌ترها مخالف باشند، می‌توانند با رعایت ادب و احترام، دیدگاه خود را بیان کنند و در عین حال از راهنمایی‌ها و تجربیات آنها بهره ببرند.

احترام متقابل میان بزرگ‌تر و کوچکتر، پایه و اساس حفظ روابط خانوادگی و اجتماعی سالم است. وقتی هر دو طرف احساس کنند که مورد احترام واقع شده‌اند، این رابطه به یک پیوند محکم و معنادار تبدیل می‌شود. این نوع رابطه‌ها باعث می‌شود که افراد در لحظات سختی به یکدیگر تکیه کنند و در لحظات شادی با هم همراه باشند. احترام متقابل همچنین به کاهش تنش‌ها و سوءتفاهم‌ها کمک می‌کند. در بسیاری از موارد، نداشتن احترام و درک متقابل می‌تواند باعث ایجاد فاصله میان نسل‌ها شود. وقتی بزرگ‌ترها با رفتار و گفتار خود احساس کنند که به کوچکترها اعتماد دارند و برعکس، کوچکترها نیز به توصیه‌ها و راهنمایی‌های بزرگ‌ترها اعتماد خواهند کرد.

دلنوشته

کامران ایرانی

دلتنگی برای وطن حسی است که در قلب انسان ریشه می‌دواند و لحظه به لحظه همراه او رشد می‌کند. دوری از خاکی که در آن نفس کشیده‌ای و قدم زده‌ای، از کوچه‌هایی که بوی نان تازه و صدای بازی بچه‌ها در آن پیچیده است، چیزی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. هرچه از وطن دورتر می‌شوی، غم غربت بیشتر به جانت چنگ می‌زند و خاطرات شیرین و تلخ گذشته مثل فیلمی از جلوی چشمانت عبور می‌کند.

دلتنگی برای وطن، دلتنگی برای زبانی است که در آن با دوستانت حرف می‌زدی و خنده‌هایت رنگ دیگری داشت. دلتنگی برای آدم‌هایی است که بدون نیاز به هیچ توضیحی، تو را می‌فهمیدند، و بوی غذاهایی که از خانه‌های همسایه می‌آمد. دوری از وطن یعنی دوری از هویتی که با آن بزرگ شده‌ای، از ریشه‌هایی که تو را با خاک و آسمان آن سرزمین پیوند داده‌اند.

گاهی دلت می‌خواهد فقط یک لحظه در میان باغچه خانه قدیمی‌ات بنشینی، دستت را در خاک فرو کنی و بوی آن را استشمام کنی. دلتنگی برای وطن، همان لحظه‌ای است که در میان غریبه‌ها ایستاده‌ای و دلت برای یک آغوش آشنا تنگ می‌شود، همان لحظه‌ای که با شنیدن نام شهری که در آن بزرگ شده‌ای، چشمانت پر از اشک می‌شود و بغض راه گلویت را می‌بندد.

دلتنگی برای وطن احساسی است که هر چه زمان بیشتری می‌گذرد، عمیق‌تر می‌شود و در جان آدمی ریشه‌های محکمی می‌دواند. شاید بتوان دوری را با کار و زندگی پرمشغله کمی کمرنگ کرد، اما لحظه‌هایی وجود دارد که حتی شلوغ‌ترین روزها نیز نمی‌توانند خلأ آن را پر کنند. گاهی شب‌ها که سر بر بالش می‌گذاری، خاطرات کودکی و جوانی مثل نسیمی از کنار ذهنت عبور می‌کنند. صدای مادرت که تو را برای صبحانه بیدار می‌کرد، بوی باران روی خاک کوچه‌ها، و صدای خنده‌های دوستانت که هنوز در گوش تو زنگ می‌زنند، همگی در این دلتنگی جان می‌گیرند.

این دلتنگی به تمام چیزهایی که از وطن به یاد داری گره خورده است، به عطر گل‌های یاس در حیاط خانه، به صدای آواز پرندگان بر روی درختان بلند و حتی به غروب‌های دل‌انگیز که خورشید پشت کوه‌ها پنهان می‌شد. گاهی دلت برای قدم زدن در خیابان‌هایی که با آنها خاطره‌سازی کرده‌ای، برای دیدن آسمان آشنای شب و حتی برای شنیدن زبان مادری در خیابان‌های شلوغ شهر تنگ می‌شود. انگار بخشی از وجودت در آن خاک جا مانده است، و تا زمانی که به آن بازنگردی، کامل نخواهی شد.

دلتنگی برای وطن گاهی به شکل دلتنگی برای لحظه‌های ساده‌ای است که زمانی شاید چندان به آنها اهمیت نمی‌دادی. چای صبحگاهی در کنار پدرت، نشستن زیر سایه درخت‌های پارک محله، یا حتی بحث‌های کوچک و روزمره با فروشنده سر کوچه، این‌ها حالا به خاطراتی شیرین تبدیل شده‌اند که در ذهن تو می‌درخشند و در دوردست‌ها به دنبالشان می‌گردی.

این دلتنگی گاهی به انگیزه‌ای بزرگ تبدیل می‌شود، انگیزه‌ای برای حفظ ریشه‌ها، برای پاسداری از فرهنگ و زبان مادری، و برای تلاش به بازگشت به سرزمینی که همه این خاطرات در آن شکل گرفته‌اند. دلتنگی برای وطن یادآور این است که هر چقدر هم که دور شوی، هنوز همان کودکی هستی که در کوچه‌های آن شهر بازی می‌کردی و صدای شادی‌ات در میان دیوارهای آن خانه می‌پیچید.

اما این دلتنگی همیشه تلخ نیست. گاهی همین حس غربت و دلتنگی است که تو را به حرکت وا می‌دارد، به تلاش برای ساختن روزهایی بهتر، به امید بازگشتی دوباره به آنچه که قلبت به آن تعلق دارد. و این حس دلتنگی به تو می‌آموزد که وطن نه تنها یک مکان جغرافیایی، بلکه بخش بزرگی از هویت و وجود توست، چیزی که همیشه با تو همراه است، حتی اگر در سرزمینی دیگر زندگی کنی.

دلنوشته

سوگل

زندگی مثل یک رودخانه پر پیچ‌وخم است که گاهی آرام و لطیف از میان دشت‌ها می‌گذرد و گاهی با خروش و طغیان، از دل صخره‌ها عبور می‌کند. لحظه‌هایی دارد که در آن غرق لذت و شادی هستی، همان زمان‌هایی که با خنده‌های بی‌پایان دوستانت پر می‌شود، با عطر دل‌انگیز گل‌های بهاری، یا با نسیم خنکی که در یک غروب تابستانی به صورتت می‌وزد. اما زندگی همیشه به این زیبایی نمی‌ماند، گاهی ابرهای سیاه غم و ناامیدی در آسمانش سایه می‌افکنند و راهت را تاریک می‌کنند. در این لحظات است که قلبت می‌شکند، اشک‌هایت جاری می‌شود، و حس می‌کنی که دیگر راهی برای ادامه دادن نداری.

زندگی پر از بالا و پایین است، پر از لحظه‌هایی که گویی در اوج قله‌ها ایستاده‌ای و گاهی در دره‌های عمیق غم گم می‌شوی. اما همین پیچیدگی‌ها و چالش‌هاست که به زندگی معنا می‌بخشد. هر غروبی نوید یک طلوع دوباره را می‌دهد و هر اشکی که بر گونه‌ات می‌ریزد، تو را قوی‌تر و مقاوم‌تر می‌سازد. شاید نتوان همه چیز را آن‌طور که می‌خواهی تغییر داد، اما می‌توان یاد گرفت که با جریان زندگی پیش بروی و به زیبایی‌هایی که حتی در دل تاریکی‌ها پنهان شده‌اند، نگاه کنی.

زندگی مجموعه‌ای از لحظه‌های کوچک و بزرگ است، از لبخند یک کودک تا صدای آرامش‌بخش باران، از چالش‌های سخت تا پیروزی‌های شیرین. هر لحظه فرصتی است برای تجربه کردن، برای یاد گرفتن و برای رشد کردن. مهم نیست چقدر سختی کشیده‌ای یا چقدر از هدف‌هایت دور شده‌ای، زندگی همیشه راهی برای شروع دوباره به تو نشان می‌دهد.

زندگی قصه‌ای پر رمز و راز است که هر روزش صفحه‌ای تازه برای نوشتن دارد. گاهی در این قصه، نقش قهرمان را بازی می‌کنی و پیروز میدان هستی، روزهایی که با دستانت به آرزوهایی که در دل داشتی، جامه عمل می‌پوشانی و طعم خوش موفقیت را می‌چشی. اما روزهایی هم هست که زندگی روی دیگرش را نشان می‌دهد، جایی که زمین می‌خوری، شکست می‌خوری، و حس می‌کنی که دیگر نیرویی برای ادامه دادن نداری. در این لحظات، زندگی به تو می‌آموزد که قوی‌تر از آنچه فکر می‌کنی هستی و حتی در اوج سختی‌ها هم می‌توانی دوباره برخیزی و راهت را ادامه دهی.

زندگی پر از تضادهاست، میان شادی و غم، امید و ناامیدی، روشنایی و تاریکی. همین تضادهاست که به آن عمق و معنا می‌دهد و باعث می‌شود تا هر لحظه را قدر بدانی. وقتی که درد و رنج را تجربه می‌کنی، قدر لحظه‌های شادی را بهتر می‌فهمی. وقتی که در مسیرت با موانع و چالش‌ها روبه‌رو می‌شوی، ارزش پیروزی و رسیدن به هدف را بیشتر حس می‌کنی. زندگی تو را می‌آزماید، اما در همین آزمون‌هاست که خودت را بهتر می‌شناسی و به جوهره واقعی‌ات پی می‌بری. دنباله مطلب در صفحه ۵۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ر	غ	و	ا	ن	■	ا	ر	و	پ	ا	ی	ی	■
۲	ب	ه	■	ا	م	ا	د	ن	■	ز	ی	ر	ا	ک	س
۳	و	ا	ر	د	■	د	ا	ی	م	ی	■	م	ب	ه	م
۴	ع	■	ج	ا	ج	ی	م	■	ب	ر	ج	ک	■	ت	ف
۵	ب	ه	ا	ر	ی	■	پ	ر	د	ی	س	■	ک	ا	و
۶	ی	ی	ل	■	ن	ا	ر	س	ا	■	ت	و	ا	ز	ن
۷	د	و	■	م	ا	ه	و	ت	■	س	ن	ج	ر	■	ی
۸	ج	ا	ه	د	■	د	ر	و	ن	ه	■	ه	ا	ر	پ
۹	و	■	ا	ع	ط	ا	■	ر	ا	ن	د	ه	■	س	ا
۱۰	ز	ن	ب	و	ر	■	ن	ا	ن	د	و	■	ت	و	س
۱۱	ج	ه	ل	■	ی	ا	ک	ن	د	■	م	ص	ی	ب	ت
۱۲	ا	ر	■	ع	ق	ب	ه	■	ا	ن	ا	ب	ت	■	و
۱۳	ن	و	ب	ل	■	ک	ت	و	ن	د	■	ی	ر	م	ر
۱۴	ی	ا	ق	و	ت	ی	■	ا	ی	ر	م	ا	■	ن	ا
۱۵	■	ن	ر	م	ن	ر	م	ک	■	ت	ا	ن	ت	ا	ل

ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون

هستی موسوی
طراح دکوراسیون داخلی
hastidesign99@gmail.com

روانشناسی رنگ ها در فضای داخلی

آیا می دانستید رنگ هایی که در خانه خود استفاده می کنید تاثیر مستقیمی بر احساسات شما دارند؟ آیا تاکنون به احساسی که هنگام ورود به یک فضا دارید توجه کرده‌اید؟ آیا حس آرامش بر شما غلبه می کند؟ یا شاید احساس انرژی و سرزندگی می‌کنید، و آماده‌اید روز خود را با انرژی مثبت شروع کنید؟ یا برعکس، شاید متوجه تنش در بدنتان شوید و احساس می‌کنید تنها کاری که می‌خواهید انجام دهید، فرار از آن محیط است؟ طراحی داخلی نقشی اساسی در تنظیم این احساسات دارد، و یکی از مؤثرترین عناصر در این زمینه، رنگ‌ها هستند. در این مقاله قصد دارم به مفاهیم کلی رنگ‌ها در طراحی داخلی منزل بپردازم و به‌طور دقیق‌تر روانشناسی رنگ ها و تأثیر آنها را بر فضای داخلی بررسی خواهم کرد. تا پایان این مطلب با من همراه باشید و خواهید دید که چطور رنگ‌ها می‌توانند فضایتان را به‌طور شگفت‌انگیزی تحت تاثیر قرار دهند.

تئوری رنگ در طراحی داخلی: تئوری رنگ در طراحی داخلی مجموعه‌ای از اصول و راهنماهایی است که به طراحان کمک می‌کند تا رنگ‌ها را به‌گونه‌ای انتخاب و ترکیب کنند که فضایی با حال و هوای خاص ایجاد کنند. این تئوری به بررسی همنشینی و ترکیب رنگ‌ها می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه رنگ‌ها می‌توانند با یکدیگر کار کنند تا تاثیرات بصری و احساسی مختلفی ایجاد شود. همچنین تئوری رنگ به طراحان نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از رنگ‌ها برای تاثیرگذاری بر احساسات افراد و ایجاد محیط‌هایی که با اهداف و سلیقه‌های مختلف هماهنگ باشند، استفاده کرد.

روانشناسی رنگ: یک طراح داخلی باید رنگ‌ها را با دقت و بر اساس سلیقه و نیازهای عاطفی افرادی که در آن فضا زندگی می‌کنند انتخاب کند. هدف این است که واکنش‌های احساسی خاصی برانگیخته شود و فضایی با حالت دلخواه ایجاد گردد. پژوهش‌های مربوط به نظریه رنگ نشان می‌دهد که هر رنگ با یک احساس خاص مرتبط است و عواملی مثل طیف، اشباع و سایه هر رنگ نیز در این واکنش‌ها تأثیر دارند، که این زمینه به عنوان «روانشناسی رنگ» شناخته می‌شود. روانشناسی رنگ‌ها صدها سال مورد مطالعه قرار گرفته است. رنگ‌ها نتیجه‌ای از نحوه پردازش مغز و چشم ما نسبت به طول موج‌های مختلف نور هستند. این طول موج‌ها از کوتاه‌ترین (مثل آبی و بنفش) تا بلندترین (مثل قرمز) متغیرند و همان چیزی است که معمولاً به آن رنگین‌کمان می‌گوییم. علم رنگ از قرن هفدهم، با آزمایش‌های آیزاک نیوتن که منجر به اولین چرخه رنگ شد، به شدت پیشرفت کرد. بعدها، یوهان ولفگانگ فون گوته با انتشار کتاب «نظریه رنگ‌ها» در سال ۱۸۱۰، نقش برجسته‌ای در بررسی عمیق تاثیرات روانی رنگ‌ها بر احساسات انسان ایفا کرد. نظریه رنگ تنها به طراحی داخلی محدود نمی‌شود. این دانش در زمینه‌های متنوعی از جمله هنرهای زیبا، نقاشی، عکاسی، تبلیغات، برند سازی، مد، طراحی صنعتی و بسیاری دیگر کاربرد دارد.

مفاهیم کلیدی تئوری رنگ

چرخه رنگ: چرخه رنگ یک ابزار بصری مفید است که رنگ‌ها را به صورت دایره‌ای نمایش می‌دهد و ارتباط میان آنها را نشان می‌دهد. این چرخه به سه گروه اصلی تقسیم می‌شود: رنگ‌های اولیه، ثانویه و سوم.

رنگ‌های اولیه: شامل قرمز، آبی و زرد هستند. این رنگ‌ها پایه و اساس همه رنگ‌های دیگر بوده و نمی‌توان آنها را با ترکیب رنگ‌های دیگر به دست آورد.

رنگ‌های ثانویه: شامل سبز، نارنجی و بنفش هستند. این رنگ‌ها از ترکیب مساوی دو رنگ اولیه به وجود می‌آیند.

رنگ‌های سوم: شامل رنگ‌هایی مثل قرمز-نارنجی، زرد-سبز و آبی-بنفش هستند. این رنگ‌ها از ترکیب یک رنگ اولیه با یک رنگ ثانویه به دست می‌آیند.

چرخه رنگ به طراحان داخلی و هنرمندان کمک می‌کند تا ترکیب‌های هماهنگ یا متضاد از رنگ‌ها ایجاد کنند و فضاهایی با احساسات و حالات مختلف طراحی کنند. این ابزار به درک بهتر چگونگی تعامل رنگ‌ها و تأثیر آن‌ها بر محیط و افراد کمک می‌کند.

هارمونی رنگ: هارمونی رنگ به ترکیبی از رنگ‌ها اشاره دارد که برای چشم خوشایند هستند. این هماهنگی‌ها بر اساس روابط بین رنگ‌ها در چرخه رنگ شکل می‌گیرند. طراحان داخلی از هارمونی رنگ‌ها برای ایجاد حالات، تضادها و تعادل‌های متفاوت در فضا استفاده می‌کنند. هارمونی رنگ‌های مکمل شامل دو رنگ است که دقیقاً در چرخه رنگ مقابل هم قرار دارند. این جفت رنگ‌ها تضاد قوی ایجاد می‌کنند و در کنار هم باعث می‌شوند که هر یک از رنگ‌ها بیشتر به چشم بیایند. به عنوان مثال، قرمز و سبز یا آبی و نارنجی. استفاده از رنگ‌های مکمل در طراحی داخلی معمولاً جسورانه و چشم‌نواز است. این ترکیب‌ها انرژی و پویایی زیادی به فضا می‌بخشند، اما باید با دقت به کار روند. استفاده بیش از حد از تضاد می‌تواند فضا را شلوغ و سنگین کند، بنابراین نیاز است تعادل در استفاده از این رنگ‌ها رعایت شود.

هارمونی رنگ آنالوگ یا رنگ‌های مشابه شامل سه رنگی است که در چرخه رنگ در کنار هم قرار دارند. این رنگ‌ها معمولاً یک رنگ اصلی مشترک دارند که حس هماهنگی و یکپارچگی به آنها می‌دهد. به‌عنوان مثال، ترکیب رنگ‌های آبی، آبی-سبز و سبز نمونه‌ای از این هارمونی است. استفاده از رنگ‌های مشابه در طراحی داخلی باعث ایجاد فضایی آرام و هماهنگ می‌شود. این رنگ‌ها به راحتی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و برای چشم ما جذاب و دلپذیر به نظر می‌رسند، زیرا به‌طور طبیعی از یک رنگ به رنگ دیگر جریان می‌یابند. این ترکیب باعث ایجاد ظاهری آرام و یکپارچه می‌شود، بدون تضاد شدید که در رنگ‌های مکمل دیده می‌شود. بنابراین، این نوع هارمونی برای فضاهایی که نیاز به آرامش و هماهنگی دارند، مانند اتاق خواب، بسیار مناسب است.

هارمونی رنگ‌های سه‌گانه به سه رنگی اشاره دارد که در چرخه رنگ با فاصله مساوی از یکدیگر قرار گرفته‌اند، مانند قرمز، زرد و آبی یا سبز، نارنجی و بنفش. این ترکیب رنگی روشن، پرجنب‌وجوش و رنگارنگ است، اما همچنان حس تعادل را حفظ می‌کند. رنگ‌های سه‌گانه کنتراست ایجاد می‌کنند، اما به دلیل توزیع متعادل‌شان، این تضاد بیش از حد شدید نیست. برای استفاده موثر از این هارمونی، بهتر است یکی از رنگ‌ها به عنوان رنگ غالب انتخاب شود و دو رنگ دیگر به میزان کمتری استفاده شوند. این روش به فضا تعادل و جذابیت می‌بخشد و از ایجاد حس شلوغی یا ناهماهنگی جلوگیری می‌کند. این نوع هارمونی برای فضاهایی که نیاز به انرژی و سرزندگی دارند، مانند اتاق‌های بازی یا محیط‌های خلاقانه، ایده‌آل است.

رنگ های گرم و سرد: رنگ ها در چرخه رنگ به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند، رنگ های گرم و سرد.

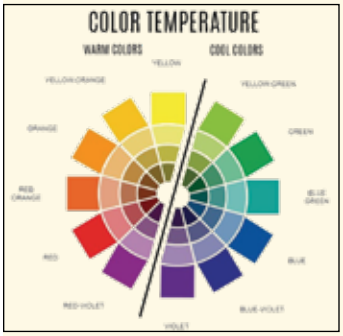

رنگ‌های گرم: شامل قرمز، نارنجی و زرد هستند. این رنگ‌ها احساس گرما، انرژی و راحتی را القا می‌کنند. رنگ‌های گرم برای فضاهایی مانند اتاق نشیمن و اتاق غذاخوری مناسب هستند، زیرا باعث می‌شوند افراد احساس صمیمیت و انرژی بیشتری کنند.

رنگ‌های سرد: شامل آبی، سبز و بنفش هستند. این رنگ‌ها احساس آرامش و سکون را به وجود می‌آورند. از رنگ‌های سرد معمولاً در اتاق خواب‌ها، حمام‌ها و فضاهایی که نیاز به آرامش دارند، استفاده می‌شود.

دمای رنگ و تاثیر آن بر طراحی فضای داخلی: دمای رنگ یکی از عوامل کلیدی در استفاده از رنگ ها در طراحی داخلی است که به طراحان کمک می‌کند تا احساسات و حال و هوای یک فضا را کنترل کنند. رنگ‌های گرم مانند قرمز، نارنجی و زرد با گرما و انرژی ارتباط دارند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

خشونت، علل و راه‌حل‌ها

زهره عبدالهی - کارشناس ارشد روانشناسی بالینی

خشونت به معنای استفاده از نیروی فیزیکی یا تهدید به اعمال آن برای آسیب رساندن به دیگران، تحمیل عقاید، یا کنترل رفتار آنها است. این پدیده، که می‌تواند به شکل‌های مختلفی از جمله جسمی، روانی، جنسی یا حتی اقتصادی ظاهر شود، نه تنها به عنوان یک مسئله اجتماعی، بلکه به عنوان یک مشکل بهداشتی نیز شناخته می‌شود که پیامدهای منفی گسترده‌ای بر سلامت جسمی و روانی افراد دارد. بررسی علل و ریشه‌های خشونت و یافتن راه‌حل‌های مناسب برای کاهش آن، به ویژه در جامعه‌های مدرن، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

علل خشونت: خشونت می‌تواند از عوامل مختلفی ناشی شود که این عوامل را می‌توان در سه دسته کلی شامل عوامل فردی، عوامل اجتماعی-اقتصادی و عوامل فرهنگی-روانی تقسیم کرد.

عوامل فردی: عواملی مانند ویژگی‌های شخصیتی، سلامت روان، مصرف مواد مخدر یا الکل، و تجارب گذشته می‌توانند نقش مهمی در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز ایفا کنند. برای مثال، افرادی که در دوران کودکی خود شاهد خشونت بوده‌اند یا قربانی آن شده‌اند، احتمال بیشتری برای اعمال خشونت در بزرگسالی دارند. همچنین، مشکلات روحی و روانی مانند افسردگی، اضطراب یا اختلالات شخصیتی می‌تواند افراد را به خشونت تحریک کند.

عوامل اجتماعی-اقتصادی: فقر، بیکاری، نابرابری اجتماعی و اقتصادی، و شرایط ناپایدار اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز بروز خشونت باشد. افرادی که در شرایط اقتصادی نامطلوب زندگی می‌کنند یا در محیط‌های پرتنش کار می‌کنند، ممکن است برای حل مشکلات خود به خشونت متوسل شوند. علاوه بر این، نبود فرصت‌های برابر برای رشد و ترقی، به ویژه در جوامعی که نابرابری جنسیتی یا طبقاتی گسترده‌ای وجود دارد، می‌تواند منجر به خشونت شود.

عوامل فرهنگی-روانی: فرهنگ جامعه نیز نقش مهمی در ترویج یا محدود کردن خشونت دارد. در برخی از جوامع، خشونت به عنوان یک روش قابل قبول برای حل منازعات یا نشان دادن قدرت شناخته می‌شود. همچنین، تصاویر خشونت‌آمیز در رسانه‌ها، بازی‌های رایانه‌ای، و فیلم‌ها می‌تواند موجب عادی‌سازی خشونت در جامعه شود. باورهای نادرست در مورد برتری جنسیتی یا نژادی نیز می‌تواند باعث تقویت رفتارهای خشونت‌آمیز شود.

پیامدهای خشونت: خشونت آثار مخرب گسترده‌ای دارد که نه تنها فرد قربانی، بلکه جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در سطح فردی، خشونت می‌تواند منجر به آسیب‌های جسمی، اختلالات روانی مانند اضطراب و افسردگی، و حتی مرگ شود. در سطح اجتماعی، خشونت می‌تواند به گسترش ناامنی، کاهش کیفیت زندگی، و افزایش هزینه‌های بهداشتی و درمانی منجر شود. در سطح کلان، خشونت می‌تواند به ناپایداری سیاسی و اجتماعی منجر شود و رشد و توسعه جامعه را تحت تأثیر قرار دهد.

راه‌حل‌ها و روش‌های کاهش خشونت: برای مقابله با خشونت و کاهش آن در جامعه، راه‌حل‌های متعددی وجود دارد که می‌توان به آنها به‌صورت فردی، اجتماعی و قانونی پرداخت.

آموزش و آگاهی‌بخشی: یکی از موثرترین راه‌های کاهش خشونت، ارتقای سطح آگاهی افراد نسبت به پیامدهای خشونت و ارائه راهکارهای جایگزین برای حل منازعات است. آموزش مهارت‌های زندگی مانند حل مسئله، مدیریت خشم، و مهارت‌های ارتباطی می‌تواند به افراد کمک کند تا در موقعیت‌های پرتنش بهتر عمل کنند. همچنین، آموزش حقوق شهروندی و برابری جنسیتی می‌تواند به تغییر باورهای نادرست فرهنگی و کاهش خشونت کمک کند.

حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی: برای کاهش خشونت، باید به عوامل اجتماعی-اقتصادی که باعث ایجاد آن می‌شوند، توجه ویژه‌ای کرد. برنامه‌هایی که به بهبود وضعیت اقتصادی، ایجاد فرصت‌های شغلی، و کاهش فقر کمک می‌کنند، می‌توانند به کاهش میزان خشونت در جامعه منجر شوند. همچنین، ارائه خدمات حمایتی به قربانیان خشونت و ایجاد مکان‌های امن برای آنان می‌تواند از تکرار خشونت جلوگیری کند.

تشدید قوانین و اجرای آنها: وضع قوانین سخت‌گیرانه‌تر برای مجازات عاملان خشونت و همچنین اجرای دقیق آنها می‌تواند نقش بازدارنده‌ای در کاهش خشونت داشته باشد. به عنوان مثال، افزایش مجازات برای افرادی که مرتکب خشونت خانگی یا جنسی می‌شوند، می‌تواند باعث کاهش میزان این نوع خشونت‌ها شود. همچنین، حمایت قانونی از قربانیان خشونت و تسهیل دسترسی آنها به عدالت می‌تواند باعث کاهش ترس از گزارش‌دهی موارد خشونت شود.

نقش رسانه‌ها: رسانه‌ها می‌توانند نقش بسیار مهمی در کاهش خشونت ایفا کنند. ارائه محتواهای آموزشی، تبلیغات ضدخشونت، و ارائه تصاویر مثبت از حل منازعات به صورت مسالمت‌آمیز می‌تواند به تغییر نگرش‌های عمومی نسبت به خشونت کمک کند. همچنین، پرهیز از نمایش تصاویر خشونت‌آمیز یا ترویج رفتارهای خشن می‌تواند به کاهش عادی‌سازی خشونت در جامعه کمک کند.

خشونت به‌عنوان یک پدیده پیچیده و چندعلتی، نیازمند توجه ویژه‌ای از سوی جوامع، دولت‌ها، و نهادهای بین‌المللی است. با توجه به گستردگی عوامل موثر در بروز خشونت، راهکارهای مقابله با آن نیز باید چند جانبه و جامع باشد. از طریق آموزش، حمایت‌های اقتصادی و اجتماعی، تدوین و اجرای قوانین سخت‌گیرانه، و نقش‌آفرینی صحیح رسانه‌ها می‌توان به کاهش خشونت در جامعه کمک کرد و بستری امن‌تر و پایدارتر برای زندگی ایجاد نمود.

بیماری دو قطبی

دکتر سعید انصاری - روانپزشک و روان درمانگر

بیماری دو قطبی، که به عنوان اختلال دو قطبی نیز شناخته می‌شود، یک اختلال روانی جدی است که با تغییرات شدید و غیرعادی در خلق و خوی، انرژی، و توانایی عملکرد فرد همراه است. این بیماری شامل دوره‌هایی از افسردگی شدید و دوره‌هایی از شیدایی یا هیپومانیا است که می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر زندگی روزمره افراد داشته باشد.

علائم بیماری دوقطبی: بیماری دو قطبی به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود:

اختلال دو قطبی نوع یک: در این نوع، فرد حداقل یک دوره کامل شیدایی را تجربه می‌کند که ممکن است با دوره‌های افسردگی شدید همراه باشد. دوره‌های شیدایی با خلق‌وخوی بسیار بالا، افزایش انرژی، کاهش نیاز به خواب، رفتارهای تکانشی و افکار بزرگ‌نمایانه مشخص می‌شوند.

اختلال دو قطبی نوع دو: در این نوع، فرد دوره‌های هیپومانیا (یک شکل خفیف‌تر از شیدایی) و دوره‌های افسردگی شدید را تجربه می‌کند. هیپومانیا شامل علائم مشابه شیدایی است، اما شدت کمتری دارد و معمولاً اختلال کمتری در عملکرد فرد ایجاد می‌کند.

دلایل و عوامل مؤثر: علت دقیق بیماری دوقطبی هنوز به‌طور کامل شناخته نشده است، اما به نظر می‌رسد که ترکیبی از عوامل ژنتیکی، بیولوژیکی و محیطی نقش مهمی در بروز این بیماری داشته باشند:

عوامل ژنتیکی: مطالعات نشان می‌دهند که افرادی که یکی از اعضای خانواده‌شان به اختلال دو قطبی مبتلا هستند، احتمال بیشتری برای ابتلا به این بیماری دارند. این نشان‌دهنده وجود ارتباط ژنتیکی است.

عوامل بیولوژیکی: تغییرات در ساختار و عملکرد مغز می‌تواند به بیماری دو قطبی منجر شود. عدم تعادل در مواد شیمیایی مغز (نوروترانسمیترها) مانند سروتونین و دوپامین ممکن است به تغییرات خلق‌وخو منجر شود.

عوامل محیطی: رویدادهای استرس‌زا مانند مرگ یک عزیز، طلاق، یا مشکلات مالی ممکن است به عنوان یک عامل تحریک‌کننده برای شروع بیماری عمل کنند.

تشخیص بیماری دو قطبی: تشخیص بیماری دو قطبی از طریق ارزیابی کامل بالینی توسط یک متخصص روان‌پزشکی انجام می‌شود. تشخیص این بیماری بر اساس تاریخچه علائم و همچنین ارزیابی‌های روان‌شناختی صورت می‌گیرد. ممکن است برای رد سایر اختلالات، آزمایش‌های پزشکی نیز انجام شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

MINDFUL YOGA Group

Maryam Salari

مریم سالاری

مربی «یوگا و مدیتیشن»

بدن تان را حرکت دهید و افکارتان را گسترش!

بگذارید با حرکات یوگا و نفس های عمیق انرژی شما بدرخشد و قدرت درونی خود را پیدا کنید.

مدیتیشن را بیاموزید و زندگی خود را متحول کرده و آرامش را تجربه کنید.

با شرکت در کلاس های آنلاین «یوگا و مدیتیشن» از طریق زوم (ZOOM)،
با هر میزان تجربه و توانایی فیزیکی موارد بالا را تجربه کنید.

برای اطلاعات بیشتر از نحوه مشارکت در این کلاس و سایر کلاس ها، با شماره تلفن و یا از طریق وب سایت تماس بگیرید!

(408) 802-8882 http://www.mindfulyogagroup.com

حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین
دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- Self & Full Service Copying
- Perfect Binding
- Tape Binding
- Laminating
- GBC Binding
- Wire-O-Binding
- Saddle Stiching
- Graphics Services
- Fold, Perf & Scoring

- Manuals
- Data Sheets
- General Printing
- Newsletters
- Catalogs
- Invoices
- Business Cards
- Letterhead
- Presentation

Tel: (408) 730-2552 ✦ Fax: (408) 773-1000
info@pinepress.com www.pinepress.com
Serving our clients since 1985 با بیش از ۳۳ سال تجربه
1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

راهکارهایی برای رهایی از توقع و انتظارات بی جا از دیگران

سمیرا کرملو - دکترای روانشناسی

توقع و انتظارات بی جا از دیگران تنها زندگی یک نفر را سخت و غیر قابل تحمل می‌کند، آن یک نفر همان کسی است که این توقعات بی‌جا را دارد. شاید برای شما هم پیش آمده باشد که در رابطه دوستانه، فامیلی یا عاشقانه، با توقعاتی از طرف مقابل روبه‌رو شده‌اید که به نظرتان منطقی نبوده است. البته میان انتظار و توقع به جا و بی‌جا مرزی وجود دارد. مثلا این‌که شریک عاطفی شما انتظار محبت و عشق از شما داشته باشد یک توقع کاملا عادی و به جا است، اما اگر این انتظار فراتر رود و از شما بخواهد به خاطرش از کار خود بزنید یا با خانواده خود قطع ارتباط کنید، به نقطه توقع و انتظارات بی جا رسیده و شما اکنون در این فکر هستید که چگونه رابطه خود را با او قطع کنید. نه، ما فکر شما را نخوانده‌ایم و علم غیب هم نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم توقع و انتظارات بی جا آدم‌ها را از یکدیگر دور می‌کند. در این مقاله به بررسی این توقع و انتظارات بی جا از دیگران و راه‌حل‌های کنترل آن می‌پردازیم.

توقع و انتظارات بی جا از دیگران چه آسیبی به ما می رساند؟: توقع و انتظارات بی جا از دیگران می‌تواند صدمات زیادی به خود فرد و اطرافیانش وارد کند. هنگامی که از دیگران توقع بی جا داریم، آنها را مجبور می‌کنیم تا روی ما و آن‌چه که ما نیاز داریم و می‌خواهیم تمرکز کنند. این اتفاق سبب ناامیدی ما می‌شود. زیرا دیگران بسیاری از این انتظارات را نمی‌توانند برآورده کنند. شخصیت انسان‌ها یکپارچه و استوار نیست و با توجه به شرایط مختلف تغییر می‌کند. این امر باعث می‌شود گاهی بر خلاف توقعی که ما از آنها داریم رفتار کنند و ما را متعجب کنند. دیگر صدمه‌ای که این توقع و انتظارات بی جا به زندگی ما می‌زند، عدم رشد و پیشرفت است. هنگامی‌که از دیگری انتظار بی مورد داشته باشیم تا کاری برای ما انجام دهد، خودمان قدمی در جهت رشد خود برنمی‌داریم و این اتفاق ما را در جایی که هستیم نگه می‌دارد. در ضمن افراد هنگامی که متوجه شوند ما انتظار بی‌جایی از آنها داریم کم‌کم از ما دور می‌شوند و ممکن است روزی به خودمان بیاییم و متوجه شویم که همه اطرافیان را از خود رانده‌ایم و تنها مانده‌ایم.

توقع داشتن در روانشناسی چگونه تعریف می‌شود؟: توقع از نظر روانشناسی، باورهای شخصی در مورد اتفاقاتی هستند که انتظار داریم در آینده رخ دهند. این توقع و انتظارات بر نحوه تفکر، احساس و رفتار افراد و فرایندهای فکری که شامل توجه، تفسیر و حافظه است تاثیر می‌گذارند. روانشناسان معتقدند انتظارات، بر احساس افراد از جمله نگرش، اضطراب و افسردگی تاثیر می‌گذارد و می‌تواند بر اتفاقاتی که در آینده فرد می‌افتد تاثیر منفی بگذارد. همان‌طور که می‌بینید، توقع و انتظار بر درونی‌ترین احساسات ما تاثیر می‌گذارند. حال تصور کنید توقع و انتظارات بی جا تا چه حد می‌توانند به روح و روان ما آسیب برسانند.

توقع داشتن از دیگران، تکرار مداوم رنجی بی‌پایان!: توقع داشتن از دیگران یک امر طبیعی است و برای همه ما پیش آمده که در لحظاتی از زندگی خود، توقعاتی از دیگران داشتیم. قطعا هر شخصی در ازای کاری که انجام می‌دهد توقع حقوق دارد. هر زن و شوهری توقع کسب مهر و محبت از طرف مقابل دارند و هر شخصی در رابطه دوستانه خود، توقع همدلی دارد. این توقعات طبیعی، بد نیستند و در سرشت هر آدمی وجود دارند. اما توقع هنگامی مضر می‌شود که بی‌جا باشد. تصور کنید در حال کار کردن روی یک پروژه سخت هستید و وقت زیادی هم برای تحویل آن ندارید که ناگهان دوست تان با شما تماس می‌گیرد، می‌گوید برای نیم ساعت دیگر بلیط سینما گرفته و از شما انتظار دارد حتما او را همراهی کنید. این انتظار بی‌جا، تا چه حد شما را خشمگین و ناراحت می‌کند؟ این مثال، یک نمونه کوچک از توقع و انتظارات بی جا است.

توقع نداشتن از دیگران، رمز آرامش زندگی!: اگر دوست دارید زندگی خود را به آرام‌ترین شکل ممکن سپری کنید، تیتر این بخش را سرلوحه زندگی خود قرار دهید و توقعی از دیگران نداشته باشید. اگر فکر می‌کنید این کار برای شما به یک عادت تبدیل شده و نمی‌توانید از آن دست بکشید، پیشنهاد می‌کنیم کتاب ریز عادت ها را بخوانید و از اهمیت عادات در سرنوشت خود باخبر شوید. عادات منفی زندگی آدم را به تباهی می‌کشانند، پس باید آنها را ترک کرد. این کار در ابتدا ممکن است سخت به نظر برسد، اما نکاتی وجود دارد که با انجام آنها می‌توان کم‌کم دست از این کار برداشت و نتایج شگفت‌انگیزش را در زندگی مشاهده کرد. ما در ادامه ۵ نکته را که به این کار کمک بزرگی می‌کنند با شما در میان می‌گذاریم.

انتظارات غیر واقعی را رها کنید: گاهی فرد انتظاراتی از اطرافیان خود دارد که خودش هم در اعماق قلبش به غیر واقعی بودن آنها معترف است. این انتظارات برای سلامتی خود فرد هم مضر است. مطالعات نشان می‌دهد افرادی که توقع و انتظارات بی جا و بیش از حد دارند، بیشتر در معرض اضطراب، افسردگی و ناراحتی هستند. برای کنار گذاشتن این انتظارات باید واقع‌بینانه رفتار کنید و خود را برتر از دیگران ندانید.

منتظر جبران نباشید: وقتی برای کسی کار خوبی انجام می‌دهید، باید آن را برای خودتان انجام دهید و در ازای آن انتظاری نداشته باشید. به این ترتیب، ناامید نمی‌شوید و احساساتتان جریحه‌دار نمی‌شود. در بخشی از کتاب آیین زندگی به این موضوع اشاره می‌شود که خوبی کردن بدون انتظار جبران، تا چه حد سبب احساس لذت در شما می‌شود. پس خوب باشید چون دوست دارید خوب باشید نه چون مجبور به خوب بودن هستید!

از مردم انتظار نداشته باشید که ذهن شما را بخوانند: اگر احساسات و حرف‌های خود را به دوست تان نگفته‌اید، به هیچ وجه انتظار نداشته باشید او ذهن شما را بخواند. یادتان باشد با یک آدم عادی در ارتباط هستید، نه یک جادوگر یا ذهن‌خوان! پس با آدم‌ها از احساسات خود بگویید و نگذارید انتظار بی‌جای شما، تعیین‌کننده رفتار شما شود.

مشاوره بخواهید: اگر فکر می‌کنید که انتظارات غیر واقعی که اخیرا داشتید مشکلات زیادی برای شما به وجود آورده است، بهتر است با یک مشاور یا یکی از عزیزان مورد اعتماد خود صحبت کنید و از آنها راهنمایی بخواهید. از تجربیات آنها درس بگیرید و راه‌های جدیدی برای مقابله با مشکلاتی که با آن روبه‌رو هستید کشف کنید. برای تغییر کردن باید احساسات خود را بیرون بریزید. پس از حرف زدن نترسید.

به دیگران کمک کنید: بهترین راه برای جلوگیری از داشتن توقع بیش از حد از دیگران، این است که تلاش خود را روی کمک بر دیگران، بدون این‌که انتظاری در عوض آن داشته باشید متمرکز کنید. برای کمک به دیگران داوطلب شوید. خواهید دید که به مرور، هم احساس بسیار خوبی می‌کنید و هم توقع و انتظارات بی جا از دیگران در وجود شما کم‌رنگ می‌شود.

چگونه انتظار بیش از حد از دیگران را به انتظاری معقول تبدیل کنیم؟: یکی از موارد راز آرامش درون تنظیم انتظارات از دیگران است. انتظار بیش از حد از دیگران می‌تواند سبب آزار خود فرد و دیگران شود. در ادامه ده مورد از توقع و انتظارات بی‌جا را که بهتر است همه ما از آنها دست برداریم، با هم مرور می‌کنیم.

از دیگران انتظار نداشته باشیم که همیشه با ما موافق باشند: هیچکس موظف نیست که همیشه با ما موافق باشد یا در کنار ما باشد. همه ما عقاید و باورهای خودمان را داریم و حق نداریم آنها را به دیگران تحمیل کنیم. تعاملات روزانه، معاملات جدی و محیط‌های کاری، مملو از موقعیت‌هایی است که ممکن است دیگران در تصمیمی با ما موافق نباشند. اگر انتظار داشته باشیم که دیگران همیشه با ما موافق باشند، زندگی سختی در پیش خواهیم داشت، زیرا این اتفاق هیچ‌وقت نخواهد افتاد.

از دیگران انتظار نداشته باشیم کامل و بی‌نقص باشند: اگر انتظار کامل و بی‌نقص بودن از افراد داشته باشیم، همواره ناامید خواهیم شد. هیچکس کامل نیست. چه خودمان، چه دوست صمیمی ما که اکثر اوقاتمان را با او می‌گذرانیم، چه شریک عاطفی‌مان و چه حتی پدر و مادرمان که معمولا سمبل قهرمان هستند هم کامل و بی‌نقص نیستند. پس انتظار بی‌نقص بودن دیگران، تنها باعث ناامیدی و ناراحتی دائمی خودمان می‌شود و هیچ نتیجه دیگری در بر ندارد.

از دیگران انتظار نداشته باشیم که به مشکلات ما اهمیت دهند: همدلی یکی از بزرگ‌ترین موهبت‌هایی است که می‌توانیم در زندگی دریافت کنیم. این‌که بدانیم کسانی هستند که به مشکلات ما اهمیت می‌دهند و با ما همدل هستند مشکلات را برای ما آسان‌تر می‌کند. اما این‌که مدام از مشکلات خود به اطرافیانمان بگوییم و توقع داشته باشیم همه اطرافیانمان به مشکلات ما اهمیت دهند، اشتباه محض است. این کار هم ما را در چشم آنها حقیر نشان می‌دهد و هم دیگران کم‌کم شروع به نادیده گرفتن ما می‌کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

اطلاعات عمومی با سوالات ۴ گزینه‌ای و جواب

۱. کدام کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده زعفران در جهان است؟
الف) اسپانیا ب) ایران ج) هند د) مراکش

۲. کدام سیاره به عنوان "غول گازی" شناخته می‌شود؟
الف) زهره ب) زمین ج) مشتری د) مریخ
جواب: ج) مشتری

۳. بزرگ‌ترین اقیانوس جهان کدام است؟
الف) اطلس ب) آرام ج) هند د) منجمد شمالی

۴. اولین کشوری که به فضا فضانورد فرستاد کدام است؟
الف) آمریکا ب) چین ج) روسیه د) ژاپن

۵. سریع‌ترین حیوان روی خشکی کدام است؟
الف) شیر ب) چیتا ج) پلنگ د) آهو

۶. چند کشور در قاره آفریقا وجود دارد؟
الف) ۴۵ ب) ۵۰ ج) ۵۴ د) ۶۰

۷. قدیمی‌ترین تمدن شناخته شده جهان کدام است؟
الف) تمدن سومر ب) تمدن مصری ج) تمدن مایا د) تمدن چین

۸. کدام کشور کوچک‌ترین کشور جهان از نظر مساحت است؟
الف) موناکو ب) واتیکان ج) سان مارینو د) لیختن‌اشتاین

۹. کدام عنصر شیمیایی در جدول تناوبی با نماد "Au" شناخته می‌شود؟
الف) نقره ب) مس ج) طلا د) پلاتین

۱۰. کدام کشور در فوتبال بیشترین جام جهانی را برده است؟
الف) آلمان ب) برزیل ج) ایتالیا د) آرژانتین

۱۱. کدام زبان بیشترین گویشوران در جهان را دارد؟
الف) اسپانیایی ب) انگلیسی ج) هندی د) چینی (ماندارین)

۱۲. کدام فلز به عنوان سبک‌ترین فلز شناخته می‌شود؟
الف) طلا ب) لیتیم ج) نقره د) آهن

۱۳. واحد اندازه‌گیری شدت جریان الکتریکی چیست؟
الف) ولت ب) آمپر ج) وات د) اهم

۱۴. کدام کشور بیشترین جمعیت را در جهان دارد؟
الف) هند ب) چین ج) آمریکا د) برزیل

۱۵. چه نوع حیوانی کانگورو است؟
الف) پستاندار ب) خزنده ج) پرنده د) دوزیست

۱۶. کدام سیاره به عنوان "سیاره سرخ" شناخته می‌شود؟
الف) زهره ب) مشتری ج) مریخ د) زحل

۱۷. اولین کسی که تئوری نسبیت را معرفی کرد چه کسی بود؟
الف) ایزاک نیوتن ب) آلبرت اینشتین ج) گالیله د) مایکل فارادی

۱۸. اولین کشوری که از انرژی هسته‌ای استفاده کرد چه کشوری بود؟
الف) آمریکا ب) روسیه ج) فرانسه د) بریتانیا

۱۹. بزرگ‌ترین دریاچه جهان از نظر مساحت کدام است؟
الف) ویکتوریا ب) خزر ج) سوپریور د) تانگانیکا

۲۰. کدام دانشمند نظریه تکامل را مطرح کرد؟
الف) نیوتن ب) داروین ج) گالیله د) راسل والاس

۲۱. کدام کشور اولین بار نودل‌ها را اختراع کرد؟
الف) ژاپن ب) چین ج) ایتالیا د) کره

۲۲. کدام عنصر جدول تناوبی با نماد "O" شناخته می‌شود؟
الف) نیتروژن ب) اکسیژن ج) هیدروژن د) کربن

۲۳. کدام کشور اولین بار المپیک مدرن را میزبانی کرد؟
الف) فرانسه ب) آمریکا ج) یونان د) بریتانیا

۲۴. کدام کشور سازنده اولین اتومبیل جهان بود؟
الف) آمریکا ب) آلمان ج) ژاپن د) فرانسه

۲۵. کدام غده در بدن انسان هورمون انسولین تولید می‌کند؟
الف) کبد ب) پانکراس ج) تیروئید د) کلیه

۲۶. بزرگ‌ترین حیوان خشکی کدام است؟
الف) شیر ب) گوریل ج) فیل د) کرگدن

۲۷. آغاز دوره رنسانس در کدام کشور بود؟
الف) فرانسه ب) انگلستان ج) ایتالیا د) اسپانیا

۲۸. زبان رسمی کشور برزیل چیست؟
الف) اسپانیایی ب) فرانسوی ج) پرتغالی د) ایتالیایی

۲۹. در کدام سال دیوار برلین فرو ریخت؟
الف) ۱۹۸۷ ب) ۱۹۸۹ ج) ۱۹۹۰ د) ۱۹۹۲

۳۰. مغز انسان از چه درصدی آب تشکیل شده است؟
الف) ۵۰٪ ب) ۶۰٪ ج) ۷۰٪ د) ۸۰٪

۳۱. کدام سیاره منظومه شمسی بیشترین تعداد قمر را دارد؟
الف) زحل ب) مشتری ج) اورانوس د) نپتون

۳۲. سریع‌ترین پرنده در هنگام شیرجه چیست؟
الف) شاهین ب) عقاب ج) کرکس د) جغد

۳۳. کدام کشور بیشترین تعداد زبان‌های رسمی را دارد؟
الف) هندوستان ب) سوئیس ج) آفریقای جنوبی د) کانادا

۳۴. تعداد کروموزوم‌های انسان چقدر است؟
الف) ۴۲ ب) ۴۶ ج) ۴۸ د) ۵۰

۳۵. کدام شهر به عنوان "شهر بادگیرها" شناخته می‌شود؟
الف) یزد ب) اصفهان ج) کاشان د) شیراز

۳۶. کدام عنصر شیمیایی بیشترین فراوانی را در جو زمین دارد؟
الف) اکسیژن ب) نیتروژن ج) آرگون د) دی‌اکسید کربن

۳۷. کدام کشور اولین کشور بود که حق رأی برای زنان را به رسمیت شناخت؟
الف) آمریکا ب) نیوزیلند ج) انگلستان د) فرانسه

۳۸. "ژیاردیا" عامل کدام بیماری است؟
الف) مالاریا ب) وبا ج) دیسانتری د) ژیارديازیس

۳۹. کدام کشور اولین تمبر پستی جهان را منتشر کرد؟
الف) فرانسه ب) آمریکا ج) انگلستان د) آلمان

۴۰. کوچک‌ترین کشور از نظر مساحت و جمعیت کدام است؟
الف) واتیکان ب) موناکو ج) لیختن‌اشتاین د) سان مارینو

۴۱. کدام یک از این مواد بالاترین نقطه ذوب را دارد؟
الف) آهن ب) تنگستن ج) الماس د) طلا

۴۲. کدام زبان باستانی به عنوان زبان رسمی در زمان امپراتوری هخامنشیان استفاده می‌شد؟
الف) پهلوی ب) اوستایی ج) پارسی باستان د) آرامی

۴۳. بزرگ‌ترین تلسکوپ رادیویی جهان در کدام کشور قرار دارد؟
الف) چین ب) آمریکا ج) روسیه د) استرالیا

۴۴. سنگین‌ترین عنصر طبیعی که پایدار است، کدام است؟
الف) اورانیوم ب) پلاتین ج) رادون د) طلا

۴۵. کدام عنصر شیمیایی در دمای اتاق به حالت مایع است؟
الف) جیوه ب) کلر ج) برم د) آرسنیک
پاسخ: الف) جیوه

۴۶. کدام کشور نخستین نیروگاه هسته‌ای جهان را راه‌اندازی کرد؟
الف) آمریکا ب) انگلستان ج) فرانسه د) شوروی سابق

۱) الف ۲) ب ۳) ج ۴) الف ۵) ج ۶) ب ۷) الف ۸) ب ۹) الف ۱۰) ب ۱۱) الف ۱۲) الف ۱۳) ب ۱۴) الف ۱۵) الف ۱۶) ج ۱۷) الف ۱۸) ب ۱۹) الف ۲۰) ب ۲۱) الف ۲۲) ب ۲۳) ج ۲۴) ب ۲۵) ب ۲۶) ج ۲۷) ج ۲۸) ب ۲۹) ج ۳۰) ج ۳۱) ج ۳۲) ج ۳۳) ج ۳۴) ج ۳۵) ب ۳۶) ب ۳۷) ب ۳۸) ج ۳۹) ب ۴۰) ب ۴۱) ب ۴۲) ب ۴۳) ب ۴۴) ب ۴۵) الف ۴۶) ب

اتباع بیگانه،
ماجرای یک مهاجر افغانستانی در ایران

احمد شاه بیان

حوالی ساعت ۲ بامداد مرا در برابر یک مغازه پیتزافروشی که شب‌ها آنجا کار می‌کنم دستگیر کردند. دو مأمور پلیس جوان که اونیفورم سبزرنگی بر تن داشتند همین که فهمیدند اهل افغانستان هستم به من دستبند زدند و به طرزی رعدآسا مرا به درون موتر چپاندند، مثل یک بوجی (گونی) آرد. داخل موتر دو مرد دیگر هم نشسته بودند، یکی از آنها راننده‌ای خپل و ریشو بود و دیگری مردی حدوداً ۳۵ ساله که پیراهن چهارخانه طوسی داشت. وقتی که آن دو مأمور دیگر ناسزا بارم می‌کردند لبخند موذیانه‌ای روی صورتش نمایان می‌شد، گویی از تحقیر من لذت می‌برد. من اما از شدت ترس همانند بید می‌لرزیدم. با صدای لرزان و وحشت‌زده گفتم «جناب سروان، من پاسپورت دارم و تا دو ماه دیگر وقت دارد». سربازی که کنارم نشسته بود سیلیِ محکمی به صورتم زد. حتی همین حالا که دو روز از آن واقعه می‌گذرد و دارم این مَتن را می‌نگارم، هنوز درد را در گوشم حس می‌کنم. سرباز دیگری که کنار راننده نشسته بود فریاد برآورد «تو گه می‌خوری کثافت، اصلاً چرا اومدی اینجا؟ مگه خودتون کشور ندارید، چرا رفتی فست فودی کار کنی ها؟» آن دیگری که لبخند موذیانه‌ای داشت حالا با حالت عصبی جیغ می‌زد «ما هرشب از اونجا غذا می‌آریم و توی کثیف اونجا پیتزا درست می‌کنی. شما افغانیا سال به سال حموم نمی‌رین، بعد به چه حقی فست فودی کار می‌کنین؟»

موتر مقابل دروازه بزرگ آهنی می‌ایستد، سر دروازه نوشته است «کلانتری ۱۹ کاوه». محوطه کلانتری تاریک است و کسی آنجا دیده نمی‌شود جز مردی خنزر پنزری و ریشو که دروازه را به روی ما می‌گشاید. سربازان با توهین و چوب و چماق و لگد مرا به درون کلانتری می‌برند و به مردی که در انتهای سالن ایستاده می‌گویند «می‌دونی این افغانی توی پیتزا ۲۰۲۰ (نام مغازه) کار می‌کرد؟ باورت می‌شه تا الان مغازه‌شون باز بود؟ چند بار به این پدرسگ هشدار دادیم که از دوازده به بعد غیر قانونیه، تازه افغانی هم استخدام می‌کنه». مرد که با شکم بزرگ و برآمده‌اش به سختی راه می‌رفت شوکر برقی‌اش را از کمرش بیرون آورد و چند تا به گردن و دنده‌هایم زد و سربازان دیگر با کوبیدن مشت و لگد بر سر و صورتم او را همراهی می‌کردند. هر بار که شوکر برقی را به جانم می‌زد از شدت درد به زمین می‌افتادم و ناله‌ای از سر بیچارگی سر می‌دادم. آن مرد از این که مرا به باد کتک گرفته بود سخت به وجد آمده بود و به سربازان دیگر می‌گفت «من گفتم دزد یا موادفروش بیارید، افغانی آوردید». و قهقهه‌ای سر می‌داد. مرا به سلول تاریک و سردی انداختند که بوی گند و تعفن در آن نفس کشیدن را برایم غیرممکن کرده بود. کمی بعد فهمیدم که تنها نیستم، زیرا خرناس‌های وحشت‌آور مردی از گوشه دیگر سلول بلند شد. در تاریکی زندان چهره‌اش نمایان نبود، ولی همین‌قدر معلوم بود که از شدت سرما خود را در گوشه‌ای مچاله کرده و از خرناس‌های تشنج‌وارش معلوم بود که خسته است.

مچاله‌شده در گوشه تاریک سلول به میله‌های سرد آهنی تکیه داده بودم و هر بار که صدای قدم‌های سنگین مأمورانی را می‌شنیدم که در راه‌پله بالا و پایین می‌رفتند از ترس اینکه دوباره مرا زیر چوب و چماق بگیرند و شوکر برقی به گردنم فرو کنند تمام وجودم فرو می‌ریخت. همین که رفت‌وآمد آدم‌ها بیشتر شد و صدای دعا از طبقه بالا بلند شد فهمیدم که دیگر صبح شده است. صدا واضح‌تر شد، گمانم زیارت عاشورا بود. سربازانی که هر روز جشن مرگ و خشونت و دلالی و باج‌گیری از مهاجران افغانستانی به راه می‌اندازند، حالا با صدای بلند دعای زیارت عاشورا می‌خواندند و بر یزید لعنت می‌فرستادند. سربازی قدکوتاه و لاغراندام که ریش نامنظمی داشت مرا از سلول بیرون آورد و دستانم را به دستان مردی که هم‌بندم بود حلقه کرد و به ما دست‌بند زد. این بار قرار بود که ما را به دادگاه ببرند. از دروازه کلانتری که خارج شدیم همه آدم‌ها به چشم عجیبی به ما می‌نگریستند، به چشم مطرودان جامعه. بعضی با دلسوزی دستان دستبندزده ما را ورانداز می‌کردند و سر می‌جنباندند. ناگهان دیدم که مادرم هم مقابل در ورودیِ کلانتری نشسته و اشک‌های چشمانش سرازیر است. دلم از درد پاره شد. بغضیِ خفت‌بار گلویم را می‌فشرد اما برای اینکه ته دل مادر خالی نشود خودم را استوار نگه داشتم. مادرم شروع به دویدن کرد تا تنها پسرش را در آغوش بکشد، اما همان سرباز قدکوتاه با بی‌حرمتی به مادرم گفت «برو برو چه خبره؟ پسرتو می‌بریم دادگاه، اونجا بیا ببینش. پنجاه تومن هم بده کرایه ماشین، پسرتو تا دادگاه می‌بریم». موتر حرکت کرد و مادر با تمام رنج و اشک و آه جا ماند.

وقتی به دادگاه رسیدیم صاحب‌کارم هم در سالن انتظار دادگاه نشسته بود. مرا که دید نزدیک آمد و با صدای زیر و خفه‌ای در گوشم زمزمه کرد «بگو دو روز بیشتر کار نکردم، از قانون ممنوعیت کار افغانی در فست‌فود خبر نداشتم، بگو ظرف‌شور بودم تا آزادت کنند». قاضی مرد جوان حدوداً ۳۰ ساله خوش‌تیپ اما به شدت اخمو و بی‌حوصله‌ای بود. هنوز ننشسته بودم که پرسید «کارت داری؟» گفتم: «پاسپورت...». وسط حرفم پرید و با عصبانیت فریاد زد «فقط جواب منو بده، حرف اضافه نمی‌زنی». گفتم: «نه آقا کارت ندارم.» بعد رو به صاحب‌کارم کرد و گفت «این افغانی که تقصیری نداره. به هر حال گذرنامه هم داره. تو که می‌دونستی استخدام اتباع در رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها غیرقانونیه، عمل غیرقانونی انجام دادی و می‌ری زندان». و رو کرد به سرباز که همچون مجسمه کنار دروازه ایستاده بود. دستور داد که به دستان صاحب‌کارم هم دستبند بزنند. صاحب‌کار که مرد نیرنگ‌باز و چرب‌زبانی است، فوراً به گریه و زاری افتاد که پدرم جانباز این مملکت است و ما خانواده‌ای مذهبی هستیم و اگر زندان بروم خانواده‌ام گرسنه می‌مانند و از این حرف‌ها. حتی به دروغ قسم خورد که نمی‌دانسته استخدام اتباع غیرقانونی است.

قاضی برگه‌ای به کلانتری ۱۹ نوشت و گفت که اگر کارت اقامت و کارگری دارم مرا آزاد کنند، زیرا من به صورت قانونی وارد ایران شده بودم و از مدت اعتبار ویزایم دو ماه دیگر باقی مانده بود. پس دلیلی برای دستگیری یا خروج اجباری‌ام از ایران نداشتند. اما در کلانتری ۱۹ بدون توجه به حکم دادگاه نه تنها دستانم را از پشت دست‌بند زدند بلکه به پاهایم هم زولانه (بند آهنی) انداختند و مرا برای تأیید اعتبار ویزایم به اردوگاه بختیاردشت بردند. اکثر کسانی که به اردوگاه می‌آورند مهاجرانی هستند که به صورت غیرقانونی وارد خاک ایران شده‌اند. شاید کمتر کسی را بیابید که هم مدرک معتبر اقامت داشته باشد و هم او را این‌گونه با دستان بسته و زولانه‌هایی که هنوز جای زخم‌هایش پشت پایم مانده است به اردوگاه بیاورند. تلوتلوخوران از دروازه بزرگی وارد سالن شدیم، چشمم به انبوهی از آدم‌هایی افتاد که پراکنده روی خاک‌ها نشسته بودند. از دیدن چهره‌های سرد و بی‌روح این آدم‌ها، این اتباع بیگانه، این غریب‌های آشنا یک لحظه در جایم میخکوب شدم. یک سرباز صدا زد «برو، چرا وایستادی؟» دست‌بندم را باز کردند، اول انگشتانِ شست و بعد چهار انگشتِ دست را یکی یکی روی دستگاه بایومتریک گذاشتم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

درZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

صنعت به گِل نشسته فرش دستباف ایران به رَوایت زنان فرش‌باف

مریم دهکردی

فرش دستباف را شاید بتوان مهم‌ترین صادرات غیرنفتی و تامین کننده بودجه کشور ایران دانست. تا پیش از دوران تحریم صادرات فرش دستباف ایران، مبلغ ارز آورده این محصول به کشور در حدود ۳۰۰ میلیون دلار بود اما بعد از اعمال تحریم‌های گسترده، سهم آن از بازارهای بین‌المللی کم و کمتر شده است. اوضاع ناکوک فرش و صنایع دستی در ایران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم دست‌کم بر زندگی ۱۰ میلیون نفر اثر می‌گذارد و بیش از همه بر زندگی زنان فرش‌باف. این گزارش به مشکلات برخی از فرش‌بافان زن در استان‌های مختلف ایران می‌پردازد.

بنا بر آمار رسمی دولت، بیش از دو میلیون نفر در ایران به عنوان بافنده فعالیت می‌کنند که اغلب زن و دختر هستند. صنعت فرش‌بافی به رغم دشواری‌ها و انتقاداتی که به مساله استثمار کارکنان از سوی کارفرمایان وجود دارد، یکی از بازارهای شغلی مهم و غیرنفتی ایران است. حالا اما کارگاه‌های فرش در استان‌های مختلف ایران به دلیل رکود بازار آن در حال تعطیلی هستند.

یکی از زنان فرش‌باف در کاشان که بعد از سال‌ها کارگری، کارگاهی که در آن کار می‌کند رو به تعطیلی است، می‌گوید: «از سال ۱۳۹۸ به بعد وضعیت هر سال برای ما بدتر شد. من و شش خواهر دیگرم از هشت سالگی پشت دار بوده‌ایم. هر سه ماه یک تخته فرش تمام می‌کردیم و تنها راهی که برای تامین زندگی داریم، فرش‌بافی است. همه ما چشم‌های‌مان ضعیف شده‌اند. بعد از ازدواج‌مان هر کسی سر زندگی خودش رفته است اما قالی‌بافی را ادامه داده‌ایم. من دو فرزندم را با نان فرش‌بافی بزرگ کردم ولی از سال ۱۳۹۸ به بعد اوضاع هر روز برای ما بدتر و بدتر شد.»

این زن فرش‌باف که همسرش کارگر روزمزد بوده و در سال ۱۳۹۸ با افتادن از داربست دچار نقض عضو و از کارافتادگی شده است، می‌گوید: «حالا که همسرم کار هم نمی‌تواند بکند اما همان وقتش هم یک روز کار داشت، یک روز نداشت. بیشتر مخارج خانه و زندگی با من بود. الان کارگاهی که برایش کار می‌کنم، دارد تعطیل می‌شود چون فرش‌ها فروش نمی‌روند و کارگاه‌دار می‌گوید می‌خواهد پروانه‌اش را باطل کند و به جایش سوپرمارکت یا کارگاه خیاطی بزند.»

او در توصیف شرایط کاری خود و دیگر زنان فرش‌بافی که در کارگاه محل کارش فعال هستند، می‌گوید: «همه کارگرها زن هستند. هر روز ساعت هشت صبح شروع به کار می‌کنیم و تا ساعت یک ظهر گره می‌زنیم. ساعت یک تا دو برای ناهار و استراحتی کوتاه دست از کار می‌کشیم و بعد دوباره دست‌کم تا هفت عصر کار می‌کنیم. دستمزدها خیلی کم هستند، فرش‌های شش متری نفیس و ابریشم را تا ۱۰۰ میلیون تومان هم شاید بفروشند اما دستمزد ما بر اساس مهارت‌مان، بین سه تا ۱۰ هزار تومان برای هر ساعت است.» با این همه از دست رفتن همین دستمزد اندک برای زنانی که اکثرا سرپرست خانوار هستند، می‌تواند چالشی بزرگ باشد.

فرش‌بافی در شهرها و استان‌های مختلف ایران رواج دارد. فرش برخی شهرها

همچون تبریز، اصفهان و کاشان شهرت بیشتری دارد اما کارگاه‌های تولید فرش در استان‌های دیگری هم فعال بوده‌اند، کارگاه‌هایی که حالا روبه تعطیلی هستند.

یکی از زنانی که در شهرستان «قلعه‌گنج» کرمان قالی‌بافی می‌کند، می‌گوید محصولات تولیدی آنها مدت‌ها است به فروش نمی‌روند: «توی خانه‌ها و کپرهای روستای ما هر زنی یک دار قالی دارد. کوچک یا بزرگ بالاخره یک یا چند نفر در هر خانه قالی می‌بافند. بعضی از ما هزینه اولیه برای برپایی دار را نداریم و کمیته امداد یا بنیاد مستضعفان امکانات اولیه را داده بود و خودش هم محصول را از ما می‌خرید حالا ولی دیگر نمی‌خرد و کارها روی دست‌مان می‌مانند.»

مبلغی که کارفرما به عنوان دستمزد به این فرش‌بافان می‌دهد اما واقعا اندک و ناچیز است: «برای هر قالیچه کوچک تقریبا شش ماه وقت می‌گذاریم. پولی که من و خواهرم می‌گیریم، واقعا کفاف زندگی را نمی‌دهد ولی بعد از فوت پدرم چاره نداریم و باید کار کنیم. من سوزن‌دوزی بلوچی هم بلدم و انجام می‌دهم ولی آن را هم مثل گذشته نمی‌شود فروخت.»

چرا صنعت فرش ایران به گِل نشسته است؟: بر اساس آمارهای مختلف، بیش از ۶۵ درصد جمعیت فرش‌بافِ کشور در نواحی روستایی سکونت دارند. در استان کردستان ۹۵ درصد بافندگان، زنان روستایی هستند. دهه ۷۰ شمسی دوران طلایی صادرات فرش در ایران بود. بر اساس اطلاعات منتشر شده در رسانه‌ها، در این دهه صنعت فرش ایران بیش از دو میلیارد دلار درآمد ارزی برای ایران به ارمغان آورد. این در حالی است که در سال ۱۴۰۲ درآمد ارزی حاصل از صدور فرش تنها ۴۰ میلیون دلار بوده است. آمار دقیقی از میزان تولید فرش وجود ندارد اما وب‌سایت «اتحادیه تولیدکنندگان و صادرکنندگان فرش دست‌باف ایران» از قول «حامد چمن‌رخ»، نایب رییس این اتحادیه نوشته است: «به طور کلی برآورد ما نشان می‌دهد که با افت ۷۰ درصد در تولید مواجه هستیم، در حالی که مرکز ملی فرش رشد ۳۰ درصدی تولید را اعلام می‌کند و من نمی‌دانم در شرایطی که همه در حال کاهش تولید هستند، این رشد تولید از کدام بخش حاصل شده است.»

این عضو هیات مدیره اتحادیه تولید کنندگان و صادرکنندگان فرش دست‌باف مهم‌ترین عامل رکود صنعت فرش در ایران را محدودیت‌های صادراتی ناشی از تحریم خارجی می‌داند. اما به جز آن، عواملی همچون شیوع ویروس کرونا و بحران اقتصاد و معیشت در ایران را از دیگر عوامل رکود در بازار فرش ارزیابی کرده و گفته است: «فرش دست‌باف در حال حاضر برای بخش بزرگی از مردم در ایران کالایی غیر ضروری است.»

از دیگر علت‌های رکود صنعت فرش دست‌باف، خالی شدن روستاها از سکنه و گرایش خانواده‌های روستایی به زندگی شهری است که در یک دهه اخیر با سرعتی مخرب رخ داده و روستاییان برای کسب مشاغل کاذب به حاشیه شهرها مهاجرت کرده‌اند. هم‌زمان، «محمدرضا زارع برزشی»، سرپرست «مرکز ملی صنایع خلاق و فرش ایران» در گفت‌وگو با رسانه‌های ایران مدعی شده است: «در سال ۱۴۰۱ تولید فرش دست‌باف سه میلیون و ۵۰۰ هزار متر مربع بوده و این رقم با رشدی ۱۱ درصدی در سال ۱۴۰۲، به سه میلیون و ۹۰۰ هزار متر مربع رسیده است.»

تبعات رکود بازار فرش، بی‌کاری بافندگان، تعطیلی کارگاه‌ها: یکی از کارگاه‌داران فرش در کاشان درباره وضعیت کارگاه خودش می‌گوید: «ما رسما به گِل نشسته‌ایم. من کارگاه کوچکی با ۸۰ کارگر دارم ولی با وجود تعطیل شدن تقریبی صادرات فرش، دیگر روی بازار داخلی هم نمی‌شود حساب کرد. الان کارگاه‌ها یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شوند. کارگرها که بیکار می‌شوند هیچ، تعداد زیادی نخ‌ریس، نخ‌تاب، رنگ‌فروش، رنگرز، طراح، چله‌کش، گره‌زن، صادرکننده و بازرگان هم تحت تاثیر این ماجرا هستند. در استان اصفهان بیشتر از ۲۲۰ هزار کارگاه وجود که خیلی از آنها که خرد و کوچک هستند، رو به تعطیلی می‌روند.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

ادامه مطلب ساخت و اجرای ...از صفحه ۴۳

این رنگ‌ها باعث می‌شوند اتاق دنج، صمیمی و جذاب به نظر برسد. رنگ‌های گرم برای آب و هوای سرد یا فضاهای بزرگ و باز مناسب هستند، زیرا حس نزدیکی و راحتی بیشتری ایجاد می‌کنند. رنگ‌های سرد مانند آبی، سبز با آرامش و خنکی مرتبط هستند. این رنگ‌ها باعث می‌شوند فضا بزرگ‌تر، تمیزتر و آرام‌تر به نظر برسد. رنگ‌های سرد برای اتاق‌های کوچک یا آب و هوای گرم ایده‌آل هستند، زیرا به فضا حس خنکی و طراوت می‌بخشند. اهمیت رنگ‌ها و سایه‌ها در طراحی داخلی بسیار بالاست، زیرا این تنوع‌ها می‌توانند به فضا عمق و پیچیدگی اضافه کنند.

رنگ: به ترکیب یک رنگ با سفید اشاره دارد. این کار باعث روشن‌تر شدن رنگ می‌شود و حس لطافت بیشتری به آن می‌بخشد. به‌عنوان مثال، صورتی یک ته رنگ از قرمز است.

سایه: به ترکیب یک رنگ با مشکی اشاره دارد. این ترکیب باعث تیره‌تر شدن رنگ می‌شود و به آن احساس غنی‌تر و دراماتیک‌تر می‌دهد.

تئوری رنگ‌ها در طراحی داخلی به معنای استفاده صحیح از رنگ‌ها برای خلق فضاهای زیبا و کاربردی است. با درک روابط بین رنگ‌ها و تاثیرات روانی آنها، طراحان داخلی قادرند فضاهایی طراحی کنند که نه‌تنها از نظر بصری جذاب به نظر برسند، بلکه احساساتی مانند راحتی، انرژی و آرامش را در افراد به وجود آورند. این آگاهی از تأثیر رنگ‌ها بر فضا این امکان را می‌دهد تا محیط‌هایی ایجاد کنند که به نیازهای عاطفی و عملکردی ساکنان پاسخ دهند و در نهایت تجربه‌ای مثبت و ماندگار را فراهم کنند.

ادامه مطلب دلنوشته...از صفحه ۴۲

زندگی گاهی مانند بادی است که بی‌خبر می‌وزد و تو را به سویی می‌برد که شاید هرگز تصورش را نمی‌کردی. این تغییرات ناگهانی می‌تواند دلهره‌آور باشد، اما گاهی همین ناشناخته‌ها به تو فرصت‌های جدیدی را هدیه می‌دهند که در مسیر همیشگی‌ات پیدا نمی‌کردی. زندگی به تو یاد می‌دهد که هیچ‌چیز همیشه پایدار نیست، نه خوشی‌ها و نه سختی‌ها. هر دو گذرا هستند و باید آموخت که در لحظه زندگی کنی و از زیبایی‌های کوچک لذت ببری، حتی اگر شرایط به‌ظاهر کامل نباشد. شاید مهم‌ترین درس زندگی این باشد که هر لحظه‌ای که از دست می‌دهی، دیگر باز نمی‌گردد. پس باید آموخت که چگونه در میان پیچ‌وخم‌هایش، شادی‌های کوچک را پیدا کرد و از آنها لذت برد. یاد بگیری که حتی در دل سخت‌ترین روزها هم می‌توانی آرامشی درون خود پیدا کنی و از لحظه‌های ساده لذت ببری، یک فنجان چای داغ، یک لبخند دوستانه، یا حتی لحظه‌ای که در آغوش طبیعت می‌گذرانی.

زندگی یعنی باور داشته باشی که بعد از هر شب تاریک، صبحی روشن خواهد آمد، یعنی بدانی که امید همیشه جایی در قلبت می‌درخشد و اگر خوب نگاه کنی، می‌توانی آن را حتی در سخت‌ترین لحظات پیدا کنی. زندگی شاید همیشه آسان نباشد، اما همیشه ارزش زیستن را دارد، چرا که هر لحظه‌اش فرصتی است برای خلق شادی، عشق و آرامش. زندگی یعنی ساختن، یعنی تغییر دادن و یعنی رها شدن از آنچه که تو را محدود می‌کند. یعنی یاد گرفتن از هر اشتباه و باز هم تلاش کردن. هر روز فرصتی است برای دوباره شروع کردن، برای کشف کردن چیزهای جدید و برای نزدیک‌تر شدن به آن چیزی که قلبت به آن می‌تپد. زندگی شاید همیشه آسان نباشد، اما همیشه در دل خود جایی برای امید، عشق و زیبایی دارد. کافی است به آن‌ها فرصت بدهی تا خود را به تو نشان دهند.

ادامه مطلب اتباع بیگانه ...از صفحه ۴۸

رئیس اردوگاه به سربازی که با من آمده بود گفت «گذرنامه این پسر اعتبار دارد. آزادش کنید برود دنبال کارش». سرباز اما گفت «نه، باید کلانتری برویم و صورت‌جلسه بنویسم، بعد آزاد می‌شه». دوباره وقتی از اتاق بایومتریک بیرون رفتم انبوهی از جمعیت را دیدم که داشتند هاج و واج به من نگاه می‌کنند. یکی از آنها پرسید «توره چرا زنجیر و زولانه کده وطن‌دار؟» فهمیدم که نگاه‌های شگفت‌زده این جمعیت به خاطر همین «زنجیر و زولانه» است که به دست و پاهایم بسته‌اند. راه رفتن دیگر برایم غیرقابل تحمل شده بود، پابندهایم تنگ‌تر شده بودند و پشتِ پاهایم را زخمی کرده بودند. قبل از اینکه اردوگاه را ترک کنم لحظه‌ای ایستادم و دوباره به آن لشکر ارواح سرگردان و دوزخیان روی زمین که این بار در صف‌های طولانی ایستاده بودند نگریستم. دوباره در واقعی‌بودن این کابوس دچار تردید شدم. شبیه به یهودیان دوران جنگ جهانی دوم بودند که با نشان‌هایی روی بازو در صف‌های طولانی قطار می‌شدند و به سوی کوره‌های آدم‌سوزی برده می‌شدند. برای آخرین بار به آن لشکر اموات و آن آشنایان غریب نگاه کردم، به چهره‌های ناامید و بی‌روح و چشم‌های غم‌آلودشان؛ چقدر سرنوشتمان به هم شبیه بود.

دست و پابسته با آن جماعتِ اموات که خودم هم جزئی از آنها بودم خداحافظی کردم و از اردوگاه به کلانتریِ ۱۹ رفتیم. رئیس کلانتری که مرد چاق و کم‌حرفی بود دست و پایم را باز کرد و گفت «برو آزادی، ولی پاسپورتت اینجا می‌مونه. شنبه اول صبح بیا ببرش». هر چند آزاد شدم و دوباره به خانه بازگشتم اما روحم در اردوگاه بختیاردشت جا ماند، کنار تمام آن آدم‌هایی که اتباع بیگانه خوانده می‌شدند.

ادامه مطلب بیماری دو قطبی...از صفحه ۴۴

درمان بیماری دو قطبی: بیماری دو قطبی قابل درمان است، اما بهبودی کامل و کنترل علائم نیازمند درمان‌های مداوم و منظم است. روش‌های درمانی شامل موارد زیر است:

دارودرمانی: داروهایی مانند تثبیت‌کننده‌های خلق‌وخو (مانند لیتیوم)، داروهای ضدافسردگی، و داروهای ضدروان‌پریشی برای کنترل دوره‌های شیدایی و افسردگی تجویز می‌شوند.

روان‌درمانی: مشاوره روان‌شناختی و درمان‌های مبتنی بر شناخت و رفتار (CBT) می‌توانند به فرد کمک کنند تا مهارت‌های مدیریت استرس و تغییرات خلق‌وخوی را بیاموزد.

تغییرات در سبک زندگی: ورزش منظم، خواب کافی، و کاهش مصرف مواد تحریک‌کننده مانند کافئین و الکل می‌تواند به بهبود علائم کمک کند.

عوارض و پیامدها: بیماری دو قطبی می‌تواند تأثیرات جدی بر کیفیت زندگی فرد داشته باشد. در صورت عدم درمان، این بیماری ممکن است منجر به مشکلات جدی مانند روابط ناموفق، از دست دادن شغل، سوءمصرف مواد و حتی خودکشی شود. بنابراین، تشخیص و درمان به‌موقع بسیار مهم است.

ادامه مطلب راهکارهایی برای...از صفحه ۴۶

از دیگران انتظار نداشته باشیم ما را تشویق و تمجید کنند: هر شخصی برای پیشرفت و انگیزه بیشتر نیاز به تشویق و تمجید دارد و ما به هیچ عنوان منکر این موضوع نیستیم. اما نباید دائما انتظار تشویق و تایید شدن از سوی دیگران را داشته باشیم و اگر تشویق نشدیم خشمگین یا گله‌مند شویم. در دنیای امروز، افراد به قدری درگیر مسائل خود هستند که شاید حتی اگر کاری برای آنها انجام دهیم هم وقت نکنند از ما تشکر کنند. پس بهتر است هر کاری که انجام می‌دهیم به خاطر خود کار باشد و انتظار تشویق نداشته باشیم.

از دیگران انتظار نداشته باشیم ما را درک کنند: بسیاری از ما انتظار داریم مردم همواره ما را درک کنند و اگر این کار را انجام ندهند از آنها دلگیر می‌شویم. این انتظار بی‌جا تنها سبب سرخوردگی و تنهایی بزرگی در ما می‌شود و جز این، هیچ نتیجه دیگری در بر ندارد. این‌که افرادی وجود داشته باشند که ما را درک کنند حس بسیار خوبی است، اما همان آدم‌ها هم در موقعیت‌هایی ممکن است نتوانند ما را درک کنند. ما باید این واقعیت را بپذیریم و مردم را به این دلیل که ما را درک نمی‌کنند سرزنش نکنیم.

از دیگران انتظار نداشته باشیم همیشه خوش‌اخلاق باشند: همه افراد کره زمین روزهایی از زندگی خود با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند که ممکن است اخلاق و رفتار آنها را تحت تاثیر قرار دهد. البته که بداخلاقی یا بی‌ادبی اگر جزو صفات یک فرد باشد نمی‌توان و نباید با آن کنار آمد. اما اگر دوست یا همکار ما که همیشه خوش رفتار بوده، روزهایی بی‌حوصله یا بداخلاق می‌شود، نباید از او دلگیر شویم و انتظار داشته باشیم همیشه خوش‌رفتار باشد. اگر انتظار داشته باشیم همه همیشه خوش‌اخلاق باشند، خودمان در انتها ناامید و خشمگین می‌شویم، زیرا چنین چیزی غیرممکن است.

از دیگران انتظار نداشته باشیم مشکلات مالی ما را برطرف کنند: تقریبا همه ما در طول زندگی با مشکلات مالی دست‌وپنجه نرم کرده‌ایم و روزهایی داشتیم از نظر مالی به کمک دیگران نیازمند بودیم. هنگامی‌که چنین اتفاقی می‌افتد بسیاری از مردم هستند که در نقش فرشته نجات ظاهر می‌شوند و در رفع مشکلات مالی به کمک ما می‌آیند. اما ما نباید در رفع این نیاز از کسی توقع و انتظارات بی جا داشته باشیم. هیچکس جز خود ما مسئول مشکلات زندگی‌مان نیست و این توقع بی‌جا تنها سبب آزار خودمان و دیگران می‌شود.

از دیگران انتظار نداشته باشیم ما را دوست داشته باشند: بعید است فردی در دنیا وجود داشته باشد که دلش نخواهد دیگران او را دوست داشته باشند، خصوصا اگر کسانی باشند که ما آنها را دوست داشته باشیم حتما توقع داریم که حس آنها هم متقابل باشد. اما در مواردی این اتفاق نمی‌افتد و سبب خشم و ناراحتی ما می‌شود. یکی از قدم‌هایی که به سمت شادتر بودن می‌توان برداشت عشق بدون قید و شرط و بدون توقع است. بهترین گزینه این است که بپذیریم در چشم همه دوست‌داشتنی نیستیم و انتظار چنین چیزی از اساس اشتباه است.

از دیگران انتظار نداشته باشیم با اعتقادات مذهبی ما همسو باشند: حتما این جمله را شنیده‌اید که به تعداد آدم‌های روی زمین راه وجود دارد برای رسیدن به دنیا و یا خدا. هر شخصی با هر دین و مذهبی اعتقادات خاص خود را دارد که با آن بزرگ شده یا با مطالعه و جست‌وجو به آن رسیده است. این‌که توقع داشته باشیم همه مثل ما فکر کنند و همان اعتقاد یا مذهبی را داشته باشند که ما داریم، توقع بیهوده و بی‌جایی است. هر شخصی اعتقادات مخصوص به خود را دارد و این اعتقاد تا جایی که به دیگران آزار نرساند قابل احترام است.

از دیگران توقع نداشته باشیم که تغییر کنند: تغییر کردن یک اصل مهم در زندگی است. یک فرد هوشمند همیشه آماده تغییر است. اما این‌که ما انتظار تغییر از اطرافیان مان آن هم بنا به میل و سلیقه خودمان داشته باشیم بسیار بی‌جا و بیهوده است. این امر به خصوص زمانی نمود بیشتری پیدا می‌کند که با فردی وارد رابطه می‌شویم. آن فرد ممکن است خصوصیات رفتاری و ویژگی‌هایی داشته باشد که به مذاق ما خوش نیاید. بسیاری از ما فکر می‌کنیم می‌توانیم طرفمان را تغییر دهیم و از او فرد دیگری بسازیم، این تنها یک خیال خام است و چنین توقعی از افراد از اساس بیهوده و بی‌جا است.

سخن پایانی: اگر بخواهیم این مقاله را در یک خط خلاصه کنیم باید بگوییم اگر داشتن آرامش در زندگی و رابطه سالم با دیگران برای شما مهم است، باید دست از توقع و انتظارات بی جا بردارید. این رمز آسایش و همواره امیدوار بودن است. حتماً جناب مولانا هم زمانی که سرودند «در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی» خوب می‌دانستند که تنها یک نفر است که می‌تواند انتظارات شما را برآورده کند، آن یک نفر هم خودتان هستید. توقع و انتظارات بی جا را از هر دری که رها کنید، آسایش از همان در وارد زندگی‌تان می‌شود.

ادامه مطلب صنعت به گِل نشسته ...از صفحه ۴۹

۲۵ شهریور ۱۴۰۳، «مجدالدین تاج»، رییس «اتحادیه صنایع‌دستی اصفهان» در گفت‌وگو با خبرگزاری «ایسنا» اعلام کرد: «صاحبان بیش از ۴۰۰ پروانه کسب در حوزه صنایع‌دستی نزد من در اتحادیه آمده و پروانه خود را ابطال کرده‌اند تا به شغل دیگری بپردازند.» او گفت اغلب این افراد قصد دارند روی «اسنپ» کار کنند یا در کسب و کاری مرتبط با خوراک و پوشاک راه بیندازند.

گزارش‌ها نشان می‌دهند که در استان آذربایجان غربی ۷۲ هزار نفر در هزار و ۵۰۰ کارگاه قالی‌بافی کوچک و بزرگ مشغول به کار فرش‌بافی هستند. در استان کردستان ۵۰ هزار بافنده فرش دست‌باف و در استان فارس ۱۷۰ هزار بافنده مشغول کارند. در روستاهای استان گلستان و در میان عشایر در استان کهگیلویه و بویراحمد هم قالی‌بافی سهم عمده‌ای در اقتصاد نواحی دارد.

مشکلات فرش‌بافان، کور می‌شویم و بیمه نداریم: زن فرش‌بافی که مصاحبه کردیم، می‌گوید از هشت سالگی همراه شش خواهر دیگرش گره به رج‌های فرش زده و کلکسیونی از بیماری‌ها دارند: «همان‌طور که گفتم، چشم همه ما ضعیف شده و یکی از خواهرانم مهره‌های کمرش جوری آسیب دیده که از سه سال پیش دارش را جمع کرده است. چند بار سیاه زخم گرفته‌ام چون پشمی که استفاده می‌کنیم، ناقل است. نور کم کارگاه‌ها و شرایط غیر استاندارد تهویه برای اغلب همکارانم مشکلات تنفسی و بینایی ایجاد کرده و خیلی‌ها هم واریس دارند اما تقریبا هیچ کدام از ما بیمه نداریم. چندبار تا الان اعتصاب و اعتراض کرده‌ایم اما متاسفانه به خاطر مشکلات معیشتی دوباره برگشته‌ایم پای دار قالی و معضل بیمه هم برای‌مان هرگز جدی گرفته نشده است. اصلا کارگاه‌دارها، مخصوصا کارگاه‌های کوچک، زیر بار چنین چیزی نمی‌روند. اکثرشان سرپرست دارند و صاحب اصلی را ما هیچ‌وقت نمی‌بینیم.»

همه این مشکلات در شرایطی هستند که رکود بازار فرش بسیاری از کارگاه‌داران را به فکر تبدیل پروانه کسب خود برای کارگاه‌های دیگر یا سوپرمارکت انداخته است. آمار مرکز ملی فرش ایران نشان می‌دهد که از میان دو میلیون نفر فرش‌باف تنها ۲۳۰ هزار نفر بیمه تأمین اجتماعی دارند. ۵۰ هزار نفر هم از بیمه روستایی و عشایری برخوردارند و این می‌شود حدود ۱۴ درصد کل جمعیت فرش‌بافان ایران که رقمی بسیار اندک است.

وضعیت بحرانی صنایع دستی در ایران: اغلب کسانی که در حوزه صنایع‌دستی فعالیت دارند، زنان سرپرست خانوار هستند، زنانی محروم از خدمات بیمه که فرش، حصیر، گلیم و جاجیم می‌بافند و سفال‌گری، خامه‌دوزی و سوزن‌دوزی می‌کنند و در نهایت حاصل دسترنج‌شان به مبلغی ناچیز تقدیم دلالان می‌شود. طی سال‌های گذشته و با رونق بازار خانه‌های بوم‌گردی هنرمندان صنایع‌دستی، بازارهایی خرد برای عرضه مستقیم محصولات خود در شهرها و روستاهای کوچک به وجود آمد اما صعب شدن مسیر گردش‌گری، به ویژه گردش‌گران خارجی، این روزنه کوچک را هم بست. برخی از صاحبان هنر صنایع‌دستی اقدام به فروش محصولات خود در بستر شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های اینترنتی کردند اما تشدید فیلترینگ و اعمال محدودیت برای مشاغل اینترنتی نیز این مسیر را به بن‌بست رساند.

«عباس شیردلی»، رییس سابق اتحادیه صنایع‌دستی شهرستان اصفهان در گفت‌وگو با ایسنا گفته است: «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۶ قانون حمایت از هنرمندان، استادان و فعالان صنایع‌دستی را به تصویب رساند و به دولت ابلاغ شد اما متاسفانه این قانون در دو دولت قبل توسط وزارتخانه میراث فرهنگی و معاونت‌های صنایع‌دستی وقت پی‌گیری نشد. درحالی که همهٔ خواسته‌های هنرمندان صنایع‌دستی در این ۱۵ ماده لحاظ شده و به اجرای این قانون ۱۵ ماده‌ای وابسته است.»

یکی از وعده‌های «مسعود پزشکیان» در دوران تبلیغات انتخاباتی ریاست‌جمهوری، احیای صنعت گردش‌گری و رفع تحریم‌ها بود، وعده‌هایی که به نظر می‌رسد روز به روز بیشتر در محاق فرو می‌روند و به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

آرزوها انگیزه‌ای برای حرکت به‌سوی آینده‌ای بهتر هستند. هر آرزو می‌تواند آغاز یک داستان موفقیت باشد. داشتن آرزو به زندگی معنا و هدف می‌بخشد. آرزوها بال‌هایی هستند که ما را به سوی رویاهایمان می‌برند.

ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان...از صفحه ۳۹

بعد مرا به اطاقی که داریوش خوابیده بود راهنمایی کرد. یک موجود استخوانی با پوست زرد و دماغ تیغ کشیده توی رختخواب افتاده بود و به سختی نفس می کشید. کنار دستش سه بسته سیگار وینستون یک جعبه مقوائی و چند بسته کبریت و یک کاسه آب یخ به چشم می خورد. انگار نفس نمی کشید. صاحبخانه گفت: «تمام شب را بیدار بوده و اگر صدایش نکنی تا فردا می خوابد.» گفتم: «بهتر است صدایش کنیم چون مدتهاست که او را ندیده ام. وانگهی باید مجبورش کنیم چیزی بخورد.» وقتی بیدار شد از دیدن من اظهار خوشحالی کرد و بلافاصله سیگارش را آتش زد. گفتم: «با خودت بد می کنی.» سری تکان داد و در جواب گفت: «دیگر تمام شده، ترا به خدا اگر مرا دوست داری دعا کن هر چه زودتر بمیرم.»

بعد از ظهر که فیلم برداری تمام شد، داریوش به اصرار من چند لقمه ای غذا خورد و شروع به صحبت کردن کرد. لحظه به لحظه کاسه آب یخ را برمی داشت و سر می کشید. می گفت: «جگرم آتش گرفته است.» پرسیدم: «چه میکنی و کجا هستی؟» جواب داد: «مدتی است از همه دوستان کناره گرفته ام و در بیمارستان اهری سر پل تجریش بستری هستم.» و بعد اضافه کرد که: «این بستری شدن به معنی ترک اعتیاد نیست، چون من واقعاً نمی توانم دست از اعتیاد بردارم. آنجا در حقیقت مثل خانه من است و مقررات بیمارستان مانع از آن است که اشخاص وقت و بی وقت به سراغم بیایند.» کمی از شب گذشته بود که داریوش را سوار ماشین کردم و به طرف بیمارستان اهری به راه افتادم. جلوی در بیمارستان پیاده شد، در آن سوز و سرما یقه اش باز و کتش بسیار نازک بود. وقتی از روی کنجکاوی پرسیدم: «چرا لباس کلفت تر نمی پوشی!» خندید و گفت: «من که گفتم دارم آتش می گیرم، میسوزم و دود میشوم.» آن وقت مرا بوسید، طبق معمول موهای نرمش را با دستهایم لمس کردم و او که همیشه تند و سریع راه می رفت، آرام آرام مثل یک سایه دور شد و به داخل بیمارستان رفت. دیگر او را ندیدم تا دو هفته بعد که بیژن ترقی خبر مرگش را داد.

چند سال پس از مرگ داریوش، روزی عده ای زن و مرد به گورستان ظهیرالدوله می روند تا بر مزار این خواننده ناکام فاتحه بخوانند. وقتی در میزنند، از مدتها پیش گورستان ظهیرالدوله که یک قبرستان خصوصی و متعلق به به اخوان صفا است محصور شده و شب ها در ورودی آن را می بندند، درویشی که مراقب و مقیم گورستان است در را باز می کند و می پرسید: «چه فرمایشی دارید؟» یکی از خانم ها می گوید: «آمده ایم به سراغ داریوش رفیعی.» درویش خیلی جدی می گوید: «همین چند دقیقه پیش با آقای صبحی رفتند سر پل تجریش برگردند.» و هنگامی که حیرت و تعجب حاضران را می بیند در را باز می کند و آنها را به کنار قبر داریوش می برد.

تصادفاً در سالهای اقامتم در ایران قصه زندگی داریوش رفیعی را همان طور که از خودش شنیده بودم به صورت داستان شب نوشتم که به وسیله «مهدی علی محمدی» اجرا شد و مورد استقبال شنوندگان رادیو قرار گرفت اما خواهرش به پخش این داستان اعتراض کرد و نزدیک بود که آخرین قسمت داستان پخش نشود ولی با فعالیت شدید مدیر کل وقت رادیو و پافشاری من که منجر به گفت و گو با خواهر داریوش شد داستان را بطور کامل پخش کردند.

ادامه مطلب آمریکا...از صفحه ۳۷

دو سه روز پی در پی به این موضوع فکر می‌کردم تا دلیل و حقیقتش را کشف کنم. هیچ سر نخی نداشتم و مطلقاً با عقل جور در نمی آمد. اما پس از این چند روز، نتیجه عقلانی پیدا کردم. و این نتیجه گیری، از آنجا ناشی شد که به یاد آوردم، زیست شناسان(بیولوژیست‌ها) آزمایش عجیبی انجام داده و آن آزمایش را اعلام کرده بودند. آن آزمایش چنین بود که بر روی خطوط ارتباطی مغز که به بخش حافظه مربوط هستند، الکترودهایی نصب کردند و به آن ولتاژی دادند و عکس العمل فرد مورد آزمایش را بررسی نموده بودند. فرد مورد آزمایش، در حالی که در کلینیک نشسته بود، خانه یکی از دوستانش را می دید که دختری پشت پیانو نشسته و یکی از سمفونی های بتهون را می نوازد و او با خانمی در حال رقص است و دوستش هم درحالی که استکان مشروبی در دست دارد، با دوست دیگرش در حال گفتگوست و حتی صدای آنها را هم می‌شنوید که چه می‌گویند و نیز صدای خنده های مهمانان و صحبت‌هایشان را می‌بیند و می شنود. یاد آوری این خبر علمی، توانست به حل مشکلم کمک کند. من چنین فرضیه ای را برای خودم ساختم که در آن ساعت، در حالی که همه حواس پنجگانه ام بیدار بودند، می بایستی بخشی از مغزم به خواب رفته باشد و آن دختر را در خواب میدیدم که تصویر رویایی آن دختر، بر روی صحنه واقعی اتاق تطبیق شده بود و دو چیز را در آن واحد می دیدم. تصویر واقعی اتاق و حمام و همه چیزهایی که در آنجا بود، با تصویر خیالی که مغزم ساخته بود و بر روی آن تصاویر زنده که میدیدم منعکس کرده بود. نتیجه فکری ام را به دیوید که گفتم با حالت عجیبی بهم نگاه کرد و گفت: «عجب فکری! تو می بایستی در بخش علوم انسانی محقق می شدی. من تا به حال چنین تحلیلی درباره این گونه پدیده ها نشنیده بودم.» جواب دادم: «این نتیجه آن تحقیقاتی است که بیولوژیست‌ها بر روی مغز انجام داده اند و بعید نیست که این نتیجه گیری من هم درست باشد.»

روز بعد، مهدی و حسین آمدند و چون دوره شان پایان یافته بود، خدا حافظی کردند و به ایران باز گشتند. حسین را دیگر هرگز ندیدم، اما وقتی در اصفهان در بیمارستان ارتش بستری بودم، مهدی که ماجرا را شنیده بود، از بوشهر به ملاقاتم آمد. آن آخرین باری بود که او را دیدم و دیگر اجل مهلتش نداد و در جنگ خمینی و صدام، در جزیره مجنون فرو رفت و به ابدیت پیوست و تنها خاطراتش را باقی گذاشت. پس از رفتن مهدی، دو نفر زرد پوست که نمی دانم اهل کدام کشور آسیای شرقی بودند، ساکن اتاق او و حسین شدند.

ادامه مطلب رشوه و رستگاری ...از صفحه ۲۷

از شنیدن همه اینها احساس خوشایندی داشتم. دنیا بر وفق مرادم بود. بعد از خوابیدن همه این داد و قال ها مجدداً به کار ادامه دادم. نیم ساعت بعد آبدارچی چایی آورد. او هم با احترام به من نگاه می کرد. سرانجام دوستانم آمدند. نوعی ناباوری در نگاهشان به چشم می خورد. به زبان بی زبانی از من می پرسیدند که چه کلکی زده ای. با همه سرسنگین برخورد کرده و محل شان نگذاشتم. موقع تعطیلی اداره کتم را پوشیده و با دقت پوستر های تبلیغاتی کاندیدای منجی خود را از روی میز برداشتم. با صلابت یک ژنرال نازی محکم به سمت در خروجی راه افتادم. داخل اتوبوسی که به منزل می رفتم دستم را داخل پوستر های تبلیغاتی کرده و گرمای وجود چک پول ها را با تمام قلبم احساس کردم. با اطمینان آنها را برداشته و در جیب کتم گذاشتم. در زیر آفتاب تند نیم روز به اتومبیل های مختلفی که در خیابان بودند، خیره می شدم. مطمئن بودم که بعد از سالها انتظار صاحب ماشین شخصی شده و حتماً با خانواده ام به مسافرتی طولانی خواهیم رفت. به منزل که رسیدم برای زن و بچه ام توضیح دادم که شرکت در انتخابات ریاست جمهوری برای ما یک فرض است. الان می دانیم که ناجی واقعی ما کیست. با دادن رای به کاندیدایی که عکسش را می بینید به همه دنیا ثابت کنیم که ملت ایران به خادمین خود همیشه فرصت ادامه خدمت را خواهد داد. زنم جوری به من نگاه می کرد که انگار مهتاب زده شده ام. شب راحت خوابیدم. با اتفاقی که امروز افتاد، من حتماً به ریاست کمیته مبارزه با فساد اداری مالی وزارت خانه محسوب می شوم. آینده روشنی در انتظار من خواهد بود.

ادامه مطلب رنگین کمانی ها ...از صفحه ۲۱

در ماده ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰ حکم لواط (رابطه جنسی دو مرد با یکدیگر) اعدام بود، درصورتی‌که در قانون فعلی، شرایط اندکی تغییر کرده و براساس ماده ۲۳۴، فرد مفعول در هر صورت اعدام می‌شود و فاعل فقط در صورت «عنف، اکراه و دارا بودن شرایط احصان» اعدام خواهد شد و در غیر این صورت، حکم آن صد ضربه شلاق است. «احصان» عبارت است از آن‌که مرد همسر دائمی و بالغ داشته باشد و درحالی‌که بالغ و عاقل بوده، از طریق قبل با همان همسر در حال بلوغ وی جماع کرده باشد و هروقت بخواهد امکان جماع از همان طریق را با وی داشته باشد. قوانین کیفری درنظر گرفته شده برای زنان همجنس‌گرا کمی متفاوت است. باوجود این‌که سایه خطر صدور حکم اعدام همچنان بر سر زنان همجنس‌گرا نیز وجود دارد، حکم اولیه در نظر گرفته شده برای رابطه جنسی دو زن با یکدیگر در ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی، یک‌صد ضربه شلاق است، اما با استناد به ماده ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه کسی سه بار مرتکب یک نوع جرم موجب حد شود و هر بار حد آن جرم بر او جاری گردد، حد وی در مرتبه چهارم اعدام است.»

در قانون مجازات اسلامی پیشین، چنانکه ماده ۱۲۷ آن شرح داده بود، مساحقه عبارت است از «همجنس‌بازی زنان با اندام تناسلی»؛ اما در قانون جدید مصوبه سال ۱۳۹۲، ماده ۲۳۸، مساحقه را «قرار دادن اندام تناسلی انسان مونث، بر اندام تناسلی همجنس خود» تعریف کرده است. تعریفی که شاید بتواند موارد شمول رابطه همجنس‌گرایی زنان را کمتر کند و به‌نوعی زنان کمتری را در معرض خطر محکومیت قرار دهد.

ادامه مطلب روابط نزدیک ...از صفحه ۹

آمریکا از همکاری اقتصادی با عربستان سعودی به عنوان یکی از مهم‌ترین بازارهای مصرفی خاورمیانه بهره‌مند می‌شود. برای عربستان سعودی نیز، همکاری با شرکت‌ها و مؤسسات آمریکایی باعث انتقال فناوری و افزایش توان اقتصادی و صنعتی می‌شود.

نقش سیاسی و دیپلماتیک: آمریکا و عربستان سعودی به طور سنتی همکاری نزدیکی در زمینه‌های دیپلماتیک داشته‌اند. عربستان سعودی به عنوان یکی از کشورهای مؤثر در جهان عرب و همچنین به عنوان خاستگاه دین اسلام، نقش مهمی در حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای دارد. ایالات متحده از این نفوذ برای میانجی‌گری در منازعات منطقه‌ای و حل مسائل سیاسی بهره می‌برد. از طرف دیگر، حمایت سیاسی و دیپلماتیک آمریکا نیز نقش مهمی در تقویت جایگاه بین‌المللی عربستان سعودی و حفظ موقعیت این کشور در مقابل تهدیدهای خارجی ایفا می‌کند.

چالش‌ها و انتقادات: با وجود روابط نزدیک و گسترده، این ارتباطات همواره با چالش‌ها و انتقادات نیز مواجه بوده است. موضوعاتی مانند نقض حقوق بشر در عربستان سعودی، نقش این کشور در جنگ یمن، و قتل روزنامه‌نگار جمال خاشقجی، باعث شده تا روابط آمریکا و عربستان سعودی در مقاطعی تحت فشار قرار بگیرد. با این حال، منافع مشترک استراتژیک میان دو کشور معمولاً مانع از تضعیف جدی روابط می‌شود.

ادامه مطلب سامانه سپتام...از صفحه ۲۳

«الی خرسندفر»، جامعه‌شناس هم، اقدامات نظارتی این‌چنینی را یک نوع سرکوب پنهان می‌داند. او گفت: «حکومت جمهوری اسلامی به این دلیل که یک حکومت ایدئولوژیکی است، از همان ابتدای استقرارش سیاست‌ها و تصمیم‌های خود را براساس تسلط بر عرصه‌های مختلف خصوصی و عمومی زندگی شهروندان تنظیم کرده است.» به گفته او، چنین حکومتی وقتی که با یک بحران روبه‌رو می‌شود، سعی می‌کند از انواع سرکوب آشکار و پنهان برای حفظ تسلط خودش بر مردم و استفاده کند، به ویژه این که جمهوری اسلامی از مقطعی به بعد حمایت اکثریت مردم را نداشته و صرفا از طریق سرکوب و گزینه‌های این‌چنینی تلاش کرده که همچنان جامعه را در ترس و بحران نگه دارد.

راه حکومت تا رسیدن به تشخیص چهره با هوش مصنوعی: از همان اولین ماه‌های گسترش مقاومت مدنی زنان در برابر حجاب اجباری، دستگاه‌های امنیتی و مقام‌های پلیس تلاش کردند نشان دهند که در راه رسیدن به استفاده از فناوری تشخیص چهره با کمک هوش مصنوعی هستند؛ تلاشی که از سوی کارشناسان فناوری اطلاعات جدی گرفته نشد. مهدی صارمی‌فر در مورد استفاده از هوش مصنوعی در سامانه های نظارت تصویری گفت که اگرچه سیستم‌هایی که به‌طور زنده شهروندان را از پشت دوربین‌های شهری تشخیص دهد فعلا جنبه سینمایی دارد، اما دولت‌های تمامیت‌خواه در این زمینه‌ها گام‌هایی را برداشته‌اند. او با اشاره به پیشرفت شرکت‌های چینی در این زمینه گفت که جمهوری اسلامی می‌تواند با استفاده از توان داخلی، منابع ذخیره ابری شبکه ملی اطلاعات را به‌راحتی گسترش دهد و فناوری‌های هوش مصنوعی را هم از شرکای چینی وارد کند. این خبرنگار علم و فناوری اضافه کرد که جمهوری اسلامی با استفاده از مجموعه عظیم ویدیویی از داده‌های شهروندان که با دوربین های شهری و اصناف گردآوری می‌شود، در کنار داده‌های دیگر، ابزاری برای آزمودن استفاده از هوش مصنوعی برای تشخیص چهره ایرانیان در اختیار دارد. تا آن زمان راه زیادی باقی است، اما جمهوری اسلامی با همین قدم‌های کوچک نشان می‌دهد که می‌خواهد این مسیر را طی کند.

ماهنامه پژواک
پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا
(408) 221-8624

ادامه مطلب مشقی تازه...از صفحه ۱۹

یکی از مهرورزان دیگر هم خودش و زنش ما را بردند لس آنجلس که قسم بخورم. ما که نه ماشین داشتیم نه زبان بلد بودیم. خلاصه بقیه هم کوتاهی نکردند تا ما بتوانیم کارهای مهاجرتی مون رو امجام بدیم و از خیلی از چه کنیم ها و چه نکنیم ها گذشتیم. بهرحال حالا سال هاست غربت نشینیم و می دانیم خیلی ها مثل ما شب ها پنجاه تا چراغ، بی دلیل روشن نمی کنند، دیر نمی خوابند، زود شام می خورند، یقه بچه ها را نمی گیرند و به آنها اجبار نمی کنند که برو دکتر شو یا مهندس. بچه هاشون خودشون شوهر پیدا می کنند یا زن. هر کی از هرجای دنیا اومده اینجا غذای خودشو می خوره وکاری به غذاهای اینجایی نداره مگر آن که از غذای آنها خوشش بیاد. تو هم می تونی بری غذای ایرانی به قولی بزنی تو رگ، موسیقی خودت رو گوش کنی. دوست داری خود آزاری کنی برو ترانه بردی از یادم بزار و مثل باران های جنوب ایران اشک بریز. اینجا از سگشون تعریف می کنند، خب بکنند، یا زیاد برن سفر، خب برن، مگه بَده. اینجا کسی به سالمندی نمی گه چرا لباس سنگین نمی پوشی یا به هیچ زن سالمندی هم نمی گه موهاش رو چه رنگی بکنه و یا چی بپوشه و یا چه آرایشی بکنه. اینجا هرکی را که می بینی بیشتر با زبان مادری خودش حرف میزنه مگر آن که لازم باشه انگلیسی حرف بزنه. بعضی ایرانی ها هم فارسی و انگلیسی قاطی می کنند. اشکالی در فارسی حرف زدن هم ندارند، اما اینجوری حرف می زنند، دوست دارند پدر زبان فارسی را از این طریق دربیاورند. آنها که هوشیارند، البته بهشون میگن این کار رو نکنین، اما گوش نمیدن.

اینجا فضول خیلی کمه. کسی نمی پرسه دختر همسایه تان شوهر کرد! خونه مال خودتونه یا اجاره ست! ماهانه چقدر حقوق می گیرین! دخترت بچه دار شد! فقط میگن روز خوبی داشته باشید. پلیس شان خطا کنی جریمه ات می کنه چون نمیشه بهش گفت: «سرکار، یه کاریش بکن.» بیشتر قهوه می خورند و زیاد اهل چائی نیستند، خب نباشند، مگه اشکالی داره! یه وقت هم ممکنه صبح که بری سرکارت بهت بگن از فردا تشریف نیارید. یه وقت نگین بیخود کردین! مگه می تونین! بهرحال اینجاها بسیار کم ممکنه برق یا آب قطع بشه. قطع هم بشه معطل نمی کنند وسریع درست میشه. اینجا مغازه هایی هست که خیلی چیزها را ارزونتر می فروشند. خلاصه اینجا یه جای دیگه هست. همه چیزش با ما فرق داره. سخت نگیر. عادت کن. ببخش خیلی نوشتم. گرچه خیلی ها رو خودتون میدونین و میدانم بی خبر نیستین. بیشتر برای اونایی گفتم که در راه آمدن هستن و یا تازه وارد. وگرنه اونا که اینجا نشین شدن همه را از سیر تا پیاز میدونن. آدم هرچی بدونه براش بهتره.

کیترینگ بانو
دلتان برای طعم غذاهای اصیل ایرانی تنگ شده و یا حوصله و وقت آشپزی ندارید؟
بسپارید به کیترینگ بانو
با بهترین عطر و طعم در خدمت شما عزیزان هستیم!

باقالی پلو با گوشت	۱۸.۵۰ دلار
باقالی پلو با ماهیچه	۱۷.۵۰ دلار
باقالی پلو با مرغ	۱۴.۵۰ دلار
لوبیا پلو با گوشت	۱۲.۵۰ دلار
زرشک پلو با مرغ	۱۶.۵۰ دلار
چلو خورشت قرمه سبزی	۱۴.۵۰ دلار
چلوخورشت قیمه سیب زمینی	۱۳.۵۰ دلار
چلو خورشت قیمه بادمجان	۱۴.۵۰ دلار

طعم واقعی انواع غذاها را با کیترینگ بانو تجربه کنید!
Serving San Jose & Surrounding Cities
(408) 680-4032

ادامه مطلب هفتاد سخن...از صفحه ۷

باید تاریخ ایران را خواند و پی برد که چگونه ملتی می‌تواند این همه رویدادهای تلخ و تاریک به خود ببیند، اما خود را نبازد و چگونه ملتی هرآنچه را که در فرهنگ جهان سودمند یافته پذیرفته اما هرگز اصالت ملی خود را از دست نداده است. چگونه می‌توان عمری چنین دراز و پرحادثه را از سر گذراند و پیر و ناتوان نشد. و سرانجام این که باید تاریخ ایران را خواند تا دانست که چگونه می‌توان ایرانی بود.»(۲)

در گفتاری با عنوان «هنر آشنا و بیگانه» در اشاره به گفته‌ای که «جوانان ما باید فردوسی و سعدی را بشناسند نه شکسپیر و پوشکین را» می‌گوید: «آشنایی با ادب و هنر دیگران منافی وطن‌دوستی و مضر به حفظ ملیت ما نیست. امروز از ما نسبت به خویش بیگانه‌تری نیست. عیب کار در اینجاست که فرزندان ما به جای سعدی و حافظ با پوشکین و شکسپیر نیز آشنا نمی‌شوند، بلکه نام و نشانی و سرگذشت بازیگران و رقاصان را می‌آموزند که تن عریان با حرکات ساختگی ایشان را در پردهٔ سینما دیده‌اند و آنها را از بزرگان جهانی پنداشته‌اند. آشنایی با آثار حقیقی ذوق و هنر ملت‌های دیگر نه همان زیان‌آور نیست و با ملیت منافاتی ندارد، بلکه دارای فواید عظیم است. اگر ملتی از مبانی و اصول دانش و هنر ملت‌های دیگر بهره‌مند بود می‌تواند ذوق و هنر خود را نیز پرورش دهد و از ترکیب عوامل و اجزایی که هر یک را از جایی به دست آورده و از قومی آموخته است، صورت‌هایی بدیع در هر فن به وجود بیاورد. هنر عالی هخامنشی جز ترکیب و تألیفی از عوامل و اجزای هنر ملت‌های مختلف نبود، با این حال افتخار آن همچنان برای نیاکان ما محفوظ است، زیرا که ارزش هر هنری به صورت ترکیبی آن است نه به اجزای پراکندهٔ آن. در تاریخ ایران اسلامی نیز مثال‌های متعدد برای این معنی هست. اما این نکته مسلم است که هرچه جهان را بهتر بشناسیم و در هر رشته با موارد و مثال‌های بیشتر آشنا شویم، نظری وسیع‌تر خواهیم یافت و این وسعت نظر، دیر یا زود، ثمرهای نیکو به بار می‌آورد و سرمایهٔ خلق و ابداع واقع می‌شود.»

این نظر استاد خانلری را، در ۱۳۳۳، هفتاد سال بعد، در آراءِ شاگرد شایستهٔ او شفیعی کدکنی می‌بینیم که به درستی تحولات شعر مدرن فارسی را حاصل متغیر ترجمهٔ ادبیات و شعر اروپایی می‌داند.

به ارزش و اعتبار تجدد و پیشروی خانلری در نقد ادبی زمانی می‌توان پی برد، که ادیبان معاصر او به مفهوم انتقاد به‌درستی آشنا نبودند. او در سرمقالهٔ مجلهٔ سخن، در شهریور ۱۳۲۴، می‌نویسد: «سنجش و آزمایش لازمهٔ ترقی و پیشرفت هر فنی است. تا خطا را از صواب نشناسیم از خطا پرهیز نمی‌کنیم و کار ما بی‌نقص نمی‌شود. هرچند که بعضی از شاعران از نیش قلم انتقاد رنجیده و آن را کار بیگانگان خوانده‌اند، اما اهمیت انتقاد را نمی‌توان منکر شد. انتقاد امروز یکی از فنون ادبی است. منتقد حقیقی به قدر یک شاعر و نویسندهٔ بزرگ ممکن است به ترقی ادبیات خدمت کند. در قرن نوزدهم تأثیر «سنت بوو» فرانسوی و «بلینسکی» روسی در پیشرفت ادبیات فرانسه و روسیه از هیچ شاعر و نویسندهٔ بزرگی کمتر نبود. اگر نویسنده فقط به خواننده خطاب می‌کند، منتقد با هر دو سر و کار دارد، زیرا از یک طرف باید نویسنده را راهنمایی کند و نیک و بد کار او را به وی نشان دهد، و از طرف دیگر به عهدهٔ اوست که خواننده را برای ادراک زیبایی‌های هنر و التذاذ از آن آماده سازد و دقایق و رموز آثار ادبی را، که مایهٔ امتیاز شاهکارها از آثار پست و بازاری است، به او بیاموزد.

در کشور ما، پیشینهٔ انتقاد چنین بود که همیشه مؤلف از خواننده التماس دعا داشت و هر کتابی به چنین عبارتی پایان می‌یافت: «امید آن که در زلات آن به دیدهٔ اغماض درنگرند و مؤلف را به دعای خیر یاد فرمایند.» چاپ و وسائل انتشار که پیدا شد، ناچار در این رسم تغییری حاصل گشت. عدهٔ بیشتری آثار نویسندگان را خواندند و حق رد و قبول، به جای آن که به هر عدهٔ معدودی منحصر باشد، تعمیم یافت. بعضی نویسندگان به جای تقاضای عفو و اغماض دربارهٔ آثار خویش، بحث و انتقاد درخواست کردند. عبارت قدیم، در پردهٔ شکسته‌نفسی، که از آداب شرقی است، حاکی از آن بود که هرگز کسی بر من ایرادی نمی‌تواند گرفت و اگر می‌تواند این گوی و این میدان. اما اگر کسی گستاخی کرد و نکته‌ای گرفت او را به غرض و دشمنی متهم ساختن و به دشنام از میدان به در کردن بهترین چارهٔ کار است. علت این امر آن است که ما به دانش و هنر ایمانی نداریم. خودپرستی نزد ما، بر هنردوستی غلبه دارد. دانش و هنر نزد ما قدری ندارد. مایهٔ کاسبی است. کسب جاه و مال، ترقی اداری و اجتماعی، وسیلهٔ خوب خوردن و خوب پوشیدن و خودفروشی است. ادیبان ما می‌اندیشند که مگر نه نویسنده «گدای آفرین» است؟ آفرین هم که مایه‌ای ندارد. پس چرا او را برنجانند و این رنجش سبب شود که در محفلی به ایشان بدی بگوید یا به آثارشان ایرادی بکند و ایراد از شأن ایشان بکاهد. نتیجه این شده که در کشور ما دانش و هنر محکی ندارد و هرگز پای سنجشی به میان نمی‌آید. هرکه در این کشور بخواهد برای پیشرفت دانش و هنر به انتقاد بپردازد و آثار این و آن را به محک سنجش بزند دشمن بسیار خواهد یافت.»(۳)

رواج ستایش‌های نادرست از شعر و داستان‌های نازل و بی‌ارزش در سال‌های بعد نشان داد که متأسفانه راهنمایی‌های نویسندهٔ مقالهٔ انتقاد چندان کارساز نبوده است.

در گفتاری دیگر در موضوع «و قاحت در ادبیات» از رعایت شرم در بیان می‌گوید: سخنوران بزرگ ایران، از فردوسی و نظامی و جامی و دیگران در منظومه‌های رزمی و بزمی، معانی مقصود را در پردهٔ استعاره و کنایه پیچیده و عفت کلام را نگه داشته‌اند. فردوسی آنجا که ناگزیر باید نکته‌ای را به حکم جریان داستان، صریح بیان کند، این معنی را در پردهٔ ادب می‌پیچد و می‌گوید:

چنین گفت کاین خون گرم من است بریده ز بن بیخ شرم من است

نظامی نیز در داستان خسرو و شیرین برای بیان زفاف عاشق و معشوق به کنایه متوسل می‌شود:

مگر شه خضر بود و شب سیاهی که در آب حیات افکند ماهی

در بسیاری از کشورها هرگاه نویسنده‌ای از حد متعارف ادب تجاوز می‌کرد، مورد بازخواست جامعه قرار می‌گرفت. شارل بودلر، شاعر بزرگ فرانسوی، را به دادگاه کشانند که بابت بعضی شعرهای دفتر «گل‌های شر» او، به عنوان محرک شهوت، جریمه شود، اما هرچندی بعد آن شعرها از شاهکارهای ادبیات فرانسه شمرده شد. اسکار وایلد، شاعر انگلیسی نیز به همین جرم به زندان افتاد و رمان « فاسق چاترلی»، از دی اچ لارنس، نویسندهٔ انگلیس، سروصدای بسیار ایجاد کرد.

در این آثار کلمات زشت به کار نرفته بود. آنچه آنها را در نظر عام مردود می‌کرد موضوع آنها بود که آن را منافی عفت می‌شناختند در حالی که مدافعان این آثار می‌گفتند عیب و فساد بیش از پنهان داشتن و چشم‌پوشی رفع و اصلاح آنها مؤثر است. به گمان ایشان منشأ فساد را در سالوس و ریا باید جست. وظیفهٔ نویسنده آن است که پرده‌های تزویر را بدرد و واقعیات را درست آن‌گونه که هست آشکار کند. اما به نظر مخالفان فساد در جامعه رواج عام ندارد. پرده‌پوشی است که عامه را از پیروی از هوای نفس بازمی‌دارد. علنی کردن فساد و پرده‌دری و بیان قبایح موجب ترویج آنها می‌شود. اما نویسندگان، چه آنها که هنری داشتند و چه آنها که نداشتند، بیشتر در پی رواج آثار خود بودند. بعضی از نویسندگان آمریکایی مانند هنری میلر، در داستان‌های خود، یکباره شرم و حیا را کنار گذاشتند. با این همه، شکستن طلسم ریا، هرچند در بعضی آثار نتایج نیکویی داد، اما راه را برای نویسندگان کم‌مایه باز کرد تا آثار بی‌ارزش خود را با گستاخی و بی‌شرمی عرضه کنند. چنین شد که بازار وقاحت رواج گرفت. هر نویسنده‌ای که قلم برداشت برای رونق اثر خود تا توانست چاشنی قباحت را در آن بیشتر کرد حاصل این کار آن شد که آنچه دیرزمانی پنهانی نوشته می‌شد و دزدانه انتشار می‌یافت و در ادبیات رسمی هیچ کشوری مقامی نداشت، از جمله آثار ادبی شمرده شد و آشکارا به بازار آمد.

پایان مقاله وحشت از هرزه‌نگاری است: شیوع و رواج بیش از حد وقاحت و بی‌شرمی در نوشته‌های معاصران در جهان، که به کشور ما نیز سرایت کرده و به گفتهٔ ژان کو (Jean Cau) نویسندهٔ معاصر فرانسوی: «بازار شهوت و وقاحت سخت رونق گرفته است. متخصصان امور جنسی، شهوت‌نگاران، جامعه‌شناسان و وقاحت‌پردازان بر فراز برج‌های مقوایی نشسته از شوق نعره می‌کشند و نور افکن‌های خود را بر این صحنه‌ها می‌تابانند. آزادی رو به پیشرفت است! کاسبی همچنین! هرگاه مردی از تماشای همخوابی زنش با مرد دیگر ناراحت شود مورد ملامت است. معلوم می‌شود که هنوز ریشهٔ حس مالکیت را از دل و جان خود نکنده است. اصطلاحات زن من، همسر من، معشوق من، همه ارتجاعی است.»(۴)

عمر استاد خانلری کفاف نداد روزی را ببیند که به برکت شبکه‌های اینترنتی و فضای مجازی مرز وقاحت و بی‌شرمی از حد آنچه دیده بالاتر رفته و معنی «خانواده» از یادها رفته است.

۱. فرهنگ و اجتماع، ص ۱۴۷ـ۱۵۰.
۲. همان، ص ۱۵۱-۱۵۲
۳. همان، انتقاد، ص ۱۶۲ـ۱۶۸
۴. همان، ص ۲۰۳ـ۲۰۸

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه...از صفحه ۳۶

پدر درست همان طور که فکرش را هم نمی کند برای گرفتگی دستشویی به لوله کش باید زنگ بزند، همچنین نمی فهمد چرا مردم توی رستوران غذا می خورند. برای او، بیرون غذا خوردن یعنی رفتن به خانه یکی از خواهرانش، جایی که نه فقط غذا تازه و خوشمزه است و توسط کسانی سرو می شود که او را دوست دارند و به جوک هایش می خندند، بلکه در آخر صورتحسابی در کار نیست. رفتن به یک رستوران واقعی با پدر همیشه به یک معنی است: «جوجه دوازده دلار است؟ یعنی یک جوجه کامل به ما می دهند؟ بگذار ببینم .آنها دو، چهار، شش، هشت، ده، بیست میز این جا دارند، متوسط چهار نفر برای هر میز، هر کدام یک پرس جوجه سفارش بدهند، بگوییم روزی سه نوبت هر میز پر شود، در هشتصد تومان ضرب می کنیم. اوه، کاش رستوران باز کرده بودم.» این محاسبات هیچ وقت هزینه های اداره رستوران را شامل نمی شوند، و فقط درآمدهای فرضی را دربر می گیرد. نیاز به گفتن نیست که ما هیچ وقت جرات نداریم با پدر نوشیدنی سفارش بدهیم چون یک لیوان دو و نیم دلاری لیموناد، که حداکثر سه لیموی ده سنتی می برد و کمی شکر، ضرب در هشتصدتومان. همیشه آب می نوشیم، البته آب شیر، چون آب بطری قطعا منجر به سخنرانی جداگانه ای می شود، با این شروع که چطور او وقتی بچه بوده در اهواز آب معمولی می خورد و هیچ طوریش نمی شد و شما می توانید آن را در هشتصد ضرب کنید.

مثل کرم ابریشمی که تبدیل به پروانه شود، پدر به محض اینکه پایش را در ایران می گذارد به آقای دست و دل باز تغییر شکل می دهد. به این دلیل که در ایران، پدر میلیونر محسوب می شود. او و مادر حین سفرهای سالیانه شان در هتل شرایتون سابق در تهران اقامت می کنند، هتلی که بدون کاهش ارزش پول ایران هیچ گاه نمی توانستند از عهده هزینه اش برآیند. هر سال، خویشان مان در ایران، کشوری که مردمش به مهمان نوازی شهرت دارند، از پدر و مادر دعوت می کنند پیش آنها بمانند، اما پدر نمی پذیرد، و توضیح می دهد که اقامت در سوئیت چیزی است که او در هیچ جای دیگری استطاعتش را ندارد. اقوام مان به دیدن او می آیند و به اتفاق در رستوران غذا می خورند و او برای تمام کارکنان انعام های کلان می گذارد.

وقتی پدر پذیرفت که با حقوق ماهیانه بازنشستگی اش بعد از سی و سه سال کار در شرکت نفت، در آمریکا فقط می تواند چند بار به رستوران برود، تصمیم گرفت دست کم در ایران کار خوبی با آن انجام دهد. هر سال او حقوق بازنشستگی اش را به نیازمندان اهدا می کند. تا به حال خرج چند عمل جراحی، معالجه پزشکی، خرید عینک، و دارو را پرداخت کرده است. حدود ده سال پیش با سه بچه آشنا شد که پدر و مادرشان را از دست داده بودند و با پدربزرگ و مادربزرگ پیرشان زندگی می کردند. هر سال برای آنها لباس، کتاب، و اسباب بازی تهیه می کند .قبل از آخرین سفرش، از من پرسید آیا می توانم کامپیوتر لپ تاپ ام را برای یکی از پسرها به او بدهم. گفتم: «دارم با آن یک کتاب می نویسم.» پدر گفت: «هر وقت کارت تمام شد بده به من.» سال پیش، مقداری قطعات یدکی ماشین برای مردی خرید که زندگی اش را از راه مسافرکشی می گذراند و بدون ماشین درآمدی نخواهد داشت. سال پیش از آن، هزینه تعمیر خانه ای را پرداخت که یک خانواده نه نفره در آن ساکن بودند. شانس آورده بودند که پدر راهنمای تعمیراتش را نبرده بود.

هر سال، پدر با چمدانی پر از پسته و سری پر از خاطره به آمریکا باز می گردد. درباره تجملات اقامت توی سوئیت هتل صحبت می کند، و سفارش سرویس داخل اتاق و این که زن نظافتچی بیشترین انعام دوران کارش را گرفته. به من می گوید چقدر برایش عجیب است که در کشور خودش با چنین آب و تابی مورد پذیرایی قرار می گیرد و همه او را آدم کله گنده ای تصور می کنند، همه اش به خاطر یک حقوق بازنشستگی که در آمریکا تقریبا بی ارزش است. بعد از آخرین سفرش، از او پرسیدم آیا برایش سخت نبوده که به آمریکا برگردد، جایی که با ثروتمند بودن خیلی فاصله دارد؟ گفت: «ولی فیروزه، من توی آمریکا هم ثروتمند هستم. فقط پول زیاد ندارم.»

ادامه مطلب درباره لنین...از صفحه ۱۰

رهبری مرکزی و بی چون و چرا و متحد نشدن با سایر گروه های سیاسی بیش از حد یا می فشارد پلخانوف لنین را متهم به دور شدن از مارکسیسم می کند و برای پیروزی انقلاب ائتلاف با لیبرال ها و سایر گروه ها را لازم می داند. تعدادی از مارکسیست های نامدار و از جمله مارتوف از پلخانوف پشتیبانی می کنند. لنین نظرهای آنان را نمی پذیرد و برای پیروزی انقلاب نیروی کارگران و دهقانان انقلابی را کافی می داند. لنین برخلاف سایر سوسیالیست ها به هدف های زودگذر و با سازش با اصلاح طلبان توجهی ندارد. چگونگی مرحله های انقلاب شیوه رهبری حزب و نقش و تعداد اعضای کمیته مرکزی و حدود و قدرت های آن از اساسی ترین موارد اختلاف به شمار می روند.

یکی از مارکسیست های جوان و پرشور روسی که نام خود ساخته «تروتسکی» (قلم) را برخود گذاشته در لندن به لنین می پیوندد. تروتسکی نُه سال از لنین جوان تر است و بیست و سه سال دارد. وی از تبعید در سیبری گریخته، خودش را به اروپا رسانیده و در لندن به دیدار یکی از نویسندگان نامدار «ایسکرا» آمده است. این جوان انقلابی که نام واقعیش «برونستاین» است که در بی باکی و جسارت پر آوازه است و او را «عقاب جوان» نیز مینامند.

در تابستان سال ۱۹۰۳ دومین کنگره حزب سوسیال دموکرات در بروکسل تشکیل می شود. این کنگره به دلیل مزاحمت های پلیس کار خود را در لندن ادامه می دهد. در همین گردهم آیی است که حزب شکافی ژرف بر می دارد و در پایان دو پاره می شود. چهل و سه نماینده از فرستادگان گروه های حزب سوسیال دموکرات در این کنگره شرکت دارند. پس از چندی گفتگوها در این گردهم آیی به فریادهای گوش خراش تبدیل می شوند. نامدار ترین شرکت کنندگان پلخانوف، لنین و مارتوف هستند. لنین به هیچ شیوه ای حاضر نیست حتی ذره ای در نظرها و روش های انقلابی خود کوتاه بیاید. او را به سرسختی، یک دندگی، نرمش ناپذیری و دور شدن از مارکسیسم متهم می کنند. در پایان این گردهم آیی در حزب سوسیال دموکرات دو دستگی پیدا می شود. گروه کمتری به لنین می پیوندند و خود را «بلشویک» (اکثریت) می نامند و گروه بزرگتر «منشویک» (اقلیت) نام می گیرد. لنین رهبری بلشویک ها را برعهده می گیرد و مارتوف رهبر منشویک ها می شود. اما هنوز پلخانوف - مارکسیست بزرگ - از لنین جدا نشده است.

افرادی که از پیوستن آنان به یکدیگر گروه «منشویک» پدید می آید با قدرت بیش از اندازه لنین در حزب و در نشریه «ایسکرا» مخالفند. منشویک ها به کوشش های مربوط به بیدار سازی کارگران اعتقاد دارند و بهبود شرایط کار برای آنان را می پذیرند. این گروه تشکیل اتحادیه های کارگری را لازم می دانند و می گویند شرایط انقلاب هنوز پدید نیامده اند. منشویک ها با نظرهای لنین در مورد وجود گروه اندک برای رهبری حزب و دادن قدرت نامحدود به این گروه سازگاری چندانی ندارند. پس از پیدایش شکاف و دو دستگی در حزب مارتوف از شورای نویسندگان «ایسکرا» کنار می رود تروتسکی به منشویک ها می پیوندد اما پلخانوف هنوز یکی از نویسندگان نشریه است.

از این زمان به بعد است که بر شهرت و آوازه لنین به عنوان «انقلابی ترین انقلابی» درمیان سوسیالیست ها بیش از پیش افزوده می شود. لنین به عنوان مردی که در گفتگو و استدلال استادی بی مانند است زبانزد می شود. از او با نام مردی فروتن و فداکار که زندگی خود را وقف انقلاب کرده بی آن که کمترین نشانی از جاه طلبی و خود پرستی در او باشد یاد می شود. حتی مخالفانش نشانی از خودخواهی و ریاست جویی در او نمی بینند. پس از پیدایش دو دستگی در حزب «ایسکرا» نیز برچیده می شود و قدرت لنین رو به کاهش می رود.

ادامه مطلب نقد و بررسی فیلم...از صفحه ۱۶

اضافه‌شدن شخصیت‌های اَبَرقهرمان به داستان نیز یکی دیگر از تصمیمات عجیب سازندگان بوده که در اینجا کارکرد منطقی ندارد. اضافه‌شدن ولورین (با بازی هیو جکمن) به داستان، فاقد هرگونه منطق است و جز مصرف تبلیغاتی و تضمین فروش، دلیل دیگری برای حضور این شخصیت در قصه وجود ندارد. شخصیتی که اتفاقاً در قصه سرگردان است و حتی خودش هم نمی‌داند که قصد انجام چه کاری را دارد! به این وضعیت باید حضور دیگر قهرمانان مانند الکترا و بلید را هم اضافه کنید که وضعیت این‌ها به‌مراتب از ولورین خراب‌تر است!

بااین‌حال، همان‌طور که ذکر شد، «ددپول و ولورین» از لحاظ جلوه‌های ویژه و اکشن، اثری باکیفیت و سرگرم‌کننده است که می‌تواند برای آن دسته از تماشاگرانی که اعتقادی به فیلمنامه و شخصیت‌پردازی ندارند، جذاب و تماشایی باشد. اما تماشاگرانی که به دنبال چیزی بیشتر از اکشن در یک اثر هستند (موردی که حتی در قسمت اول ددپول هم وجود داشت)، تجربه چندان خوشایندی از تماشای «ددپول و ولورین» کسب نخواهند کرد.

ادامه مطلب جنگ تمام شد...از صفحه ۱۴

یک افسر ارشدِ سپاه پاسداران که در بهمن ۱۴۰۰ در دادگاه مردمی آبان شهادت داد: «من شخصاً (در اعتراضات آبان ۹۸) با نیروهایی از بسیج برخورد کردم که واقعاً کودک بودند. این‌ها سلاح جنگی، باتوم، باتوم برقی، کلاشنیکف، شوکر و افشانه اسپری دست شان بود. من بارها و بارها بچه‌هایی را در تهران، در اطراف میدان انقلاب، در خیابان بهبودی، در کرج و در مهرشهر کرج دیدم که سلاح جنگی دست شان بود. این‌ها مهمات جنگی بدون گلوله اخطار داشتند. گلوله اخطار یعنی گلوله گازی که باید روی خشاب قرار بگیرد. من می‌دیدم که خیلی راحت برای تخلیه هیجانشان و ارعاب مردم تیر هوایی می‌زدند.»

نقی هم که در پانزده سالگی با شش نفر از هم‌مدرسه‌ای‌هایش به جبهه رفت، کنجکاوی و ماجراجویی نوجوانانه و کشف دنیاهای جدید را یکی از انگیزه‌های این تصمیم می‌داند: «در محَله ما جبهه رفتن وجهه خوبی داشت. نوعی اعلام استقلال از طرف ما بین همسالان مان هم بود. این که از شهر و محله خودت به شهر و جای دیگری بروی. آن هم بدون پدر و مادر.» او می‌گوید برخی از هم‌سن و سال‌هایش انگیزه‌های دیگری هم داشتند: «چند نفر از هم‌دبیرستانی‌های من برای این که از گیر امتحانات فرار کنند و بعداً بتوانند همان درس‌ها را در مجتمع رزمندگان بخوانند، به جبهه آمدند. امتحانات را در آنجا خیلی آسان‌تر می‌گرفتند و نمره ارفاقی هم زیاد می‌دادند.» چنین امتیازاتی هنوز هم یکی از ترفندها برای جذب بچه‌های کم‌سن و سال به بسیج و میدان درگیری است.

یک عضو گردان امام علی در سپاه پاسداران، در دادگاه مردمی آبان شهادت داد: «همان روزی که تظاهرات شد به ما گفتند به حوزه‌های بسیج بروید. آن‌جا کلی بچه ده-دوازده ساله و زیر پانزده سال بود. با دادن یک پرس غذا این بچه‌ها را جمع می‌کنند. به این بچه‌ها می‌گویند که رفیق‌های خودتان را هم بیاورید، کارت استخر یا یک دست کاپشن و شلوار ورزشی یا کفش کتانی به شما می‌دهیم. به این بچه‌ها جایزه می‌دادند و با این چیزها این بچه‌ها را که از خانواده‌های فقیر بودند جذب بسیج می‌کردند. یک‌سری از دانش‌آموزها را با وعده پرداخت شهریه مدرسه و دانشگاهشان جذب می‌کنند. ده نفر از تیم هشتاد نفریِ ما از کسانی بودند که قبلاً آموزش دیده بودند، بقیه همه بچه بودند و بعضی از آنها اصلاً با اولین سنگی که پرتاب شد فرار کردند.»

آموزش‌های کوتاه‌مدتی که کودکان را آماده‌ی جنگیدن نمی‌کرد: نگاهی به آمارهای رسمی نشان می‌دهد که درصد جان‌باختگان و مجروحان در بین نوجوانانی که از پشت میزهای مدرسه به جبهه فرستاده می‌شدند، بیش از دیگر گروه‌های سنی بود. کودکانی ۱۳ تا ۱۸ ساله که تنها آموزش نظامیِ آنها، شرکت در دوره‌های کوتاه‌مدتِ ۱۴تا ۴۵ روزه پیش از اعزام به خط مقدمِ جنگ بود. علیرضا در دوره آموزشیِ چهار هفته‌ای قبل از اعزام آموزش‌هایی ابتدایی مثل کار کردن با یک سلاح سبک انفرادی و پناه گرفتن پشت سنگر را فرا گرفته بود. مربی‌های آنها جوان‌های بیست-بیست‌ودو ساله‌ای بودند که گاهی از کادرهای سپاه بودند و گاهی جوانان تازه‌کاری که خودشان هم اغلب بین شش ماه تا یک سال سابقه حضور در جبهه داشتند. به گفته او سخت‌ترین بخش این دوره «خشم‌های شبانه» بود: «یک شب در میان یا هر شب، چیزی بود به نام خشم شب. نصف‌شب یک دفعه چند نفر می‌ریختند داخل آسایشگاه، تیراندازی هوایی می‌کردند و گاز اشک‌آور پرت می‌کردند، ما هم باید با عجله لباس می‌پوشیدیم و می‌رفتیم بیرون. می‌گفتند این تمرینی است که اگر در جبهه دشمن شبانه به شما حمله کرد به خودتان مسلط باشید. هربار یک ساعت تمام ما را دور میدان صبح‌گاه می‌دواندند و بشین و پاشو می‌دادند و بیخ‌گوش مانَ تیراندازی هوایی می‌کردند. در هرکدام از این خشم شب‌ها هم چندتا دست و پا و دندان و دنده می‌شکست و چند نفر زخمی می‌شدند.»

دوره آموزشی که احمد در آن شرکت کرد، ۴۵ روزه بود و آموزش‌ها هم مفصل‌تر. از آموزش کار با سلاح‌های مختلف، مثل ژسه و کلاشنیکف و نارنجک گرفته تا نحوه برخورد با مین و سلاح‌های شیمیایی. اما این آموزش‌ها هم آنها را آماده جنگیدن نمی‌کرد. احمد می‌گوید: «در حد این که بتوانیم فقط از اسلحه استفاده کنیم، گلنگدن را بکشیم و نشانه برویم، چیزهایی را به ما یاد دادند و چند بار هم ما را به میدان تیر بردند، ولی به کیفیتی نبود که ما را به یک فرد نظامی تبدیل کند. باز و بسته کردن اسلحه یا کار با نارنجک کارهای سختی هستند که فقط در یک جلسه یاد داده می‌شد و قطعاً ما هم یاد نمی‌گرفتیم. بعدها که به جبهه رفتیم برخورد با نارنجک برای ما زیاد اتفاق افتاد، خیلی‌ها به همان خاطر دچار مشکل شدند. یکی از دوستانِ من در یکی از مناطق جنگی به دلیل عدم استفاده از نارنجک و این که نارنجک توی دستش منفجر شد، دستش از مچ قطع شد. این‌ها همه به دلیل فقدان آموزش‌های درست در زمان جبهه و جنگ بود.»

به گفته احمد، در اولین گردانی که او در آن عضویت داشت، اکثر رزمنده‌ها کمتر از هجده سال داشتند، گردانی چهارصد نفره که پس از پایان عملیات فقط ده-پانزده نفر از آنها سالم برگشتند. احمد در آن عملیات مجروح شد و تعدادی از دوستانش هم جلوی چشمش کشته شدند. او می‌گوید که بچه‌های زیر ۱۸ سال هم به علت عشق به شهادت، کارهای متهورانه می‌کردند و هم بی‌تجربه بودند و خودشان را به کشتن می‌دادند. دوره آموزشیِ نقی و گروهی که با او اعزام شدند، فقط دو هفته بود: «آموزش نظامی که نمی‌توانم به آن بگویم، بیشتر آمادگی جسمانی و بدنی بود. اما در هفته‌های دوم، عصرها آموزش باز و بسته کردن اسلحه هم داشتیم. ابتدا قرار بود که چهار هفته آموزش ببینیم، اما بعد از دو هفته گفتند باید اعزام شویم. قرار بود دو هفته آموزش دیگر در اهواز صورت بگیرد که نشد، و پس از سه روز که به اهواز رسیدیم به خط مقدم اعزام شدیم. آنجا هم گفتند مابقی آموزش در خط به شما داده می‌شود که آن هم نشد.»

علیرضا هم یکی از آنهایی بود کَه بخش مهمی از آموزش‌های نظامی را در خط مقدم جبهه دید. در گردانی که علیرضا به آنجا فرستاده شده بود، سلاح‌ها را بر اساس هیکل و جثه تقسیم می‌کردند: به آنهایی که قوی‌تر و درشت‌تر بودند، آرپی‌جی و تیربار گرینف می‌دادند، به آنهایی که کوچک‌تر بودند معمولاً کلاشنیکف می‌دادند. علیرضا، به قول خودش، با «پارتی‌بازی» سیمینف (تفنگ‌دوربین‌دار) گرفت که یک سلاح تخصصی است و تقریباً هم‌قد خودش بود. او به طور تجربی کار با آن سلاح را یاد گرفت و تک‌تیرانداز شد. مدتی بعد، عراقی‌ها ساعت شش صبح به نیروهای ایران پاتک زدند. علیرضا می‌گوید که هیچ تصوری از پاتک نداشت و به محض شنیدن این فریادها رفته بود بالای خاک‌ریز و دوربین اسلحه‌اش را چسبانده بود به چشم تا ببیند چه خبر است. او از مشاهده سی تانک و ده‌ها نیروی پیاده عراقی که به طرفشان می‌آمدند و از پشت دوربین سیمینف نزدیک‌تر هم به نظر می‌رسیدند، وحشت کرده بود: «خیلی ترسیدم. فقط پانزده سالم بود. یک قدم آمدم عقب، تعادلم به هم خورد و روی زمین افتادم. یکی از قدیمی‌های گردان که بیست-سی سالی داشت، دستِ یک آرپی‌جی‌زنِ هم‌سن و سال من را گرفته بود و با خودش می‌کشید، و به من هم گفت بیا و کنار این بنشین. تو بلَند شو تیربارچیِ تانک را بزن، این هم بلند شود تانک را با آرپی‌جی بزند. یعنی یک تاکتیک پیچیدهَ نظامی را در همان سی ثانیه می‌خواست به ما یاد بدهد. من و آن پسر کنار هم نشستیم. من بلند شدم، توی دوربین نگاه کردم، تیربارچیِ تانک را دیدم و شلیک کردم، نمی‌دانم خورد یا نخورد، سریع نشستم و به پسرکَ گفتم پاشو تانک را بزن. او بلند شد تانک را بزند، اما همین که بلند شد، زدندش. گلوله خورد توی سرش و همان‌جا شهید شد. آن درگیری حدود یک ساعت طول کشید. بعدها در آرشیوهای جنگ فهمیدم که آن نیرویی که به ما حمله کرد گارد جمهوری صدام بود، زبده‌ترین نیروی ارتش عراق که سرباز صفرش یک سال دوره آموزشیِ حرفه‌ای گذرانده بود، کماندوهایش سه سال دوره ویژه گذرانده بودند و تا بن دندانَ مسلح به سلاح‌های بسیار پیشرفته بودند. آن روز نیروهای عراقی بعد از یک ساعت نتوانستند خاک‌ریز را از ما بگیرند و با تلفات زیاد برگشتند. اما تلفات ما خیلی بیشتر بود. بعد از یک ساعت-یک ساعت و نیم که درگیری تمام شد، حدود نصف اعضای گردان ما شهید یا مجروح شده بودند.»

ما سرباز زبده جنگی نبودیم: علیرضا می‌گوید بیشتر افراد این گردان ۶۰۰ نفره، کمتر از ۱۸ سال داشتند. به گفته او، در بسیاری از دیگر گردان‌ها نیز همین‌طور بود: «ما سرباز زبده جنگی نبودیم و نیمی از تلفاتمان به خاطر ناوارد بودن در جنگیدن بود. شاید همان ناوارد بودن یک جور شهامت کاذب هم ایجاد می‌کرد.»

نقی یکی از کسانی بود که ناوارد بودنش، او را ترساند: «اولین بار دو روز قبل از عملیات بود که اسلحه به دِست گرفتم. شب عملیات از گریه‌های شدید بچه‌ها که هم را بغل می‌کردند واقعاً ترسیدم. همه ترسیده بودند و می‌دانستند که زنده بر نمی‌گردند.» نقی همان شب در یک لوله سیمانی مخفی شد تا جانِ سالم به در ببرد. فردا صبح تعداد زیادی از هم‌رزمانش کشته و مجروح شده بودند. یکی از آنها صمیمی‌ترین دوست دوران دبستان و راهنمایی‌اش بود: «واقعیت این است که بعد از دیدن زخمی‌ها و شهدا ترس برم داشت و بعد از همان چهل روز اول، دیگر به جبهه بر نگشتم. تا چند ماه بعد از برگشتن از جبهه هم منزوی و گوشه‌گیر شده بودم.» او بخشی از تلفات بالا در رزمنده‌های زیر ۱۸ سال را معلول ضعف جسمانی می‌داند: «خیلی جاها این بچه‌های چهارده-پانزده ساله سردشان بود و یخ زدند. یا مثلاً بچه پانزده ساله، ده تا گلوله آرپی‌جی را که هجده کیلو وزن داشت در گونی حمل می‌کرد و همراه آرپی‌جی‌زن می‌دوید. از هر ده تا از این بچه‌ها دوتایشان تیر می‌خوردند و کشته می‌شدند.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

ادامه مطلب زندگی و پیدایش ...از صفحه ۱۲

پسر، از بابت مهر، خیالش راحت است و می داند که غیر از خریدن چادر، که صد یا دویست تومان قیمت دارد، تنها بازویی پرقوت برای کار لازم دارد و یک سندان و چکش و انبر و قسمتی از سایه بان و کوره که با آن کار کند و دختر نیز تنها به یک دست لباس معمولی و هوش بافندگی و نگهداری از چادر و بعدا هم به توان فروش اجناس نیاز دارد. پسر، چادری از شهر تهیه می کند و آن را پشت چادرهای قبیله برپا می کند و لحاف و رختخواب سابقش را بر می دارد و به چادر جدید می رود. مهلت یک ماه تمام می شود. میان پیشانی دختر و پشت دست او را خال کوبی می کنند. کولی هایی که دارای شناسنامه هستند، قبل از آن که یک ماه تمام شود، به شهر می روند و بعد از آن که بازرسی پزشکی از دختر و پسر صورت گرفت، ورقه ازدواج از دادگاه می گیرند. روزی که قرار است ازدواج انجام شود، دختر و پسر با آشنایان زن و مرد خود به حمام می روند و بعد از حمام به ملایی در شهر مراجعه می کنند و ملا با دیدن ورقه ازدواج آنها، دختر و پسر را به عقد همدیگر در می آورد. آنها با همراهان خویش، به قبیله بر می گردند و دختر، به درون چادر می رود و بوسیله یکی از زنان آرایش می شود. بعد لباس نویی که از جهت فرم و طرح با لباس قبلی اش تفاوتی ندارد، می پوشد و بیرون می آید. در این فاصله نیز داماد، به چادر دیگر رفته و در آنجا لباس نو خود را می پوشد. روزی که کولی ها می خواهند ازدواج کنند، پولی از بین افراد ایل جمع می کنند و گوسفندی تدارک می بینند و اگر این پول جمع نشود، کولی ها دست به دزدی می زنند و این گوسفند را آماده می کنند. بعد از اینکه عروس و داماد، آماده شدند، با همراهان خویش از چادرهایشان بیرون می آیند و به هم نزدیک می شوند. در جلو چادرها تختی گذاشته اند و عروس و داماد، باید روی تخت بنشینند. عروس و داماد انگشت های کوچک خود را به هم گره می زنند، زیرا کولی ها معتقدند، در انگشت کوچک رگی هست که مستقیما به قلب انسان کولی متصل می شود. آنها اعتقاد دارند، با این کار قلب خود را به هم پیوند می زنند. عروس و داماد باید تا پایان مراسم، انگشت های کوچک شان گره خورده باقی بماند. عروس و داماد روی تخت می نشینند. در نزدیک تخت، گوسفند بر زمین زده می شود و آن را جلوی پای عروس و داماد قربانی می کنند و دل و قلوه و جگر آن را بیرون می آورند و همانطور گرم، آن را نصف می کنند و یک قسمت را به داماد و قسمت دیگر آن را به عروس می دهند و بعد گوسفند را می پزند و شب از میهمانان، که به جز افراد ایل کسی نیست، پذیرایی می کنند. آنها از میهمانان، که همه روی زمین نشسته اند، با شیرینی و چای نیز پذیرایی می کنند.

مادر عروس، یکی از وسایل زینتی خود را که از مادرش به یادگار مانده و همان زمان که می خواست ازدواج کند، مادرش به گردنش آویخته، باید به دخترش بدهد و او آن را به گردن دختر می آویزد. مادر داماد هم گردن بند و یا گوشواره ای به دختر هدیه می دهد. پدر عروس، به دست داماد خود، یک انگشتر نقره ای می کند. افراد قبیله، دور عروس و داماد را می گیرند. کسانی که در قبیله، رباب و یا کمانچه و طبل می زنند، حاضر می شوند و به رامشگری می پردازند. آوازهای عاشقانه می خوانند و زنان و مردان می رقصند. وقتی چهار پنج ساعت گذشت، به میهمانان، شام داده می شود. بعد از صرف شام، رییس قبیله به همراهی افراد دیگر عروس و داماد را به چادر جدیدشان می برند. آنها به درون چادر می روند، در حالی که هنوز انگشت کوچکشان به هم گره خورده است. وقتی میهمانی به اتمام می رسد، میهمانان به چادرهای خویش باز می گردند و در نیمه های شب هرکس به اندازه توانایی خود وسیله ای برای زندگی آنها که در چادر دارد و یا قبلا مخصوص آنها از شهر خریده است، به پشت چادر مادر عروس می برد و در آنجا می گذارد. مادر عروس با کمک چند نفر، صبح زود، زمانی که عروس و داماد در خواب شیرینی هستند، این وسایل را به پشت چادر آنها منتقل می کند. عروس و داماد، صبح که از خواب خوش و سرمست کننده شب پیش برخیزند، تقریباً تمام وسایل ضروری زندگی خود را در پشت چادر، حاضر و آماده می بینند. مرد و زن، هر دو، شب فراموش نشدنی و مسرت بخشی را گذرانده اند و صبح روز بعد، مجدد کار شروع می شود. مرد، پشت سندان می نشیند و زن، با زنان دیگر قبیله به شهر می رود. او تا زمانی که مهارت پیدا نکرده، در کنار زنان دیگر به فروش اشیاء می پردازد تا رمز و راز فروش را یاد بگیرد.

کولی هایی که شناسنامه ندارند، برای عقد، مراسمی به این شکل انجام می دهند: آنها گودالی به قطر نیم متر و عرضی کمتر و طول دو متر حفرمی کنند و به جای بستن عقد در محضر، عروس و داماد، هفت بار از روی گردال می پرند و عقدی وجدانی بین آنها بسته می شود. این رسم با نظارت تمام افراد ایل، صورت می گیرد. در قبایل کولی، همانطور که اشاره کردم، ازدواج بین دختر و پسر براساس عشق قرار دارد و کمتر دختر و پسر بدون عشق حاضر به ازدواج با یکدیگر می شوند. دختر و پسر آزاد هستند که هرگونه که بخواهند، در مورد ازدواج خود تصمیم بگیرند و کمتر به نظارت پدر و مادر خویش گردن می نهند. کمتر اتفاق می افتد که پدر و مادری دختر خود را به افراد خارج از ایل و یا به قبیله دیگر، شوهر بدهند و اکثر ازدواج ها در داخل ایل انجام می شود. در قبایل کولی وصلت بین دخترعمو و پسرعمو و یا پسردایی و دختردایی بسیار رواج دارد. از این گونه ازدواج ها، پدر و مادرها بسیار استقبال می کنند. مردان کولی کمتر علاقه ای به داشتن چند همسر دارند و معمولاً با اولین زنی که ازدواج کرده اند تا آخر عمر زندگی می کنند. در ایلی که من در آن مدتی زندگی کردم، تنها یک مرد با دو همسر زندگی می کرد و با آنها در زیر یک چادر می خوابید. مواردی پیش آمده است که مادر و پدر یک دختر با ازدواج دخترشان با پسری که دختر آنها را دوست داشته موافقت نکرده اند و دختر و پسر باهم فرار کرده و در شهری ازدواج کرده اند و بعد هرگز به قبیله خود بازنگشته اند. آنها به قبیله دیگری وارد شده و با آنها زندگی کرده اند. در سالهای اخیر نمونه این گونه فرارها زیادتر شده است و معمولا اگر پدر و مادرها با بعضی از ازدواج ها مخالفت کنند، دختر و پسر هم از قبیله فرار می کنند. در عروسی هایی که در ایل انجام می شود، هیچ شرط مالی برای پسر قایل نیستند و تمام ازدواج ها با تعاون و همکاری افراد ایل انجام می شود.

ادامه مطلب جنگ تمام شد...از صفحه ۵۶

علیرضا می‌گوید بعضی از بچه‌هایی که به جبهه رفته بودند آن‌قدر ریزجثه بودند که پوتین و کلاه‌خود مناسب آنها پیدا نمی‌شد. گاهی هم می‌گفتند اصلاً پوتین نداریم و کتانی بپوشید: «در میدان جنگ کتانی چیز خنده‌داری بود. انگار آدم مچ‌پا ندارد. خیلی‌ها سر همان پوشیدن کتانی، مچ‌پایشان پیچ خورد و پایشان شکست. من خودم با همان کتانی به جبهه فرستاده شدم و دفعه دوم که می‌خواستم بروم، خودم از میدان راه‌آهن تهران یک جفت پوتین خریدم. اصلاً کلاه‌خودی که اندازه سر ما باشد پیدا نمی‌شد. کلاه‌خودها خیلی گشاد بود و گشادی‌اش هم تلفات به بار می‌آورد.»

کودکانی که هنوز می‌کشند و کشته می‌شوند: جمهوری اسلامی، پس از پایان جنگ نیز این رویّه را ادامه داده است. اولین نشانه‌های استفاده از کودکان به عنوان ابزار سرکوب حکومت در اعتراضات مردمی، در سال ۱۳۸۸ دیده شد. روزنامه گاردین به نقل از «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران» از حضور سربازان ۱۴ تا ۱۶ ساله مسلح به باتوم، چماق و تفنگ‌های بادی مسلح در مقابله با معترضان در تهران خبر داد. زنی که هدف حمله این کودکان مَسلح قرار گرفته بود به «گاردین» گفته بود که بعضی از آنها حتی ۱۲ ساله بودند و از روستاهای دور به تهران آورده شده بودند. پس از اعتراضات ۱۳۸۸، کودکانی که با تبلیغ و ترفند و تشویق عضو بسیج مدرسه و محله می‌شوند، به شکل جدی تحت آموزش‌های ایدئولوژیک و نظامی قرار گرفته‌اند. کودکانی که استفاده از آنها به‌عنوان نیروهای سرکوب در خیزش «زن، زندگی، آزادی» چنان مشهود بود که اعتراضات نهادهای حقوق‌بشری و مدافعان حقوق کودک را در پی داشت.

حکومت ایران از دهه نود خورشیدی، کودکان زیر ۱۸ سال را به عنوان سرباز به جنگ در سوریه فرستاده است. کودکانی که به گزارش «دیده‌بان حقوق بشر» اغلب مهاجران افغانستانی ساکن ایران هستند، اما کودکان ایرانی نیز در بین آنها دیده می‌شود. مصاحبه ویدئویی با یک کودک سیزده ساله مازندرانی در سوریه، که در پاییز ۱۳۹۶ در خبرگزاری صدا و سیما منتشر شد، یکی از نشانه‌های حضور کودکان ایرانی در جنگ سوریه است. یکی از فرماندهان سابق سپاه پاسداران نیز استفاده از کودکان ایرانی در جنگ سوریه را تأیید کرد. به گفته او، یکی از این کودک-سربازها، پسربچه ۱۷ ساله اهل کرج بود که در سال ۱۳۹۶ به سوریه اعزام و در همان‌جا کشته شد. به‌رغم ممنوعیت استفاده از کودکان در جنگ و منازعات مسلحانه در کنوانسیون‌ها، معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی، کودکان در ایران همچنان تشویق، تطمیع و مجبور به حضور در درگیری‌های مسلحانه می‌شوند. جنگ ایران و عراق ۳۶ سال قبل پایان یافت اما نگرانی برای کودکانی که مسلح می‌شوند، می‌کشند و کشته می‌شوند، هنوز تمام نشده است.

امید مانند نوری در تاریکی است که راه را به ما نشان می‌دهد.
با امید، هر چالشی به فرصتی برای رشد تبدیل می‌شود.

ادامه مطلب طنز در رمان...از صفحه ۶

موقع مراجعت دایی جان فوت کرده است و مش قاسم در اثر خریدوفروش زمین ثروتمند شده است، و حالا نویسنده می بیند که مش قاسم نقش دایی جان ناپلئون را در همان داستان های ضدانگلیسی قدیم به عهده گرفته است.

البته تئوری توطئه خیلی بین ایرانیان رواج دارد و عده ای در همه چیز انگشت انگلیس و حالا انگشت آمریکا را می بینند. مثلاً حتی عده ای می گویند که داعش را هم خود آمریکایی ها ساخته اند و غیره، و پزشکزاد این تم را به صورت فوق العاده ای پرورانده است. بگذارید یک نمونه ای از این نوع ایرانی ها از یکی از داستان های اخیر پزشکزاد بدهم که «سوپر دایی جان» نام دارد. این داستان برخورد پزشکزاد است به یک ایرانی دایی جان ناپلئونی هنگامی که از لس آنجلس به واشنگتن می آمده است. پزشکزاد در هواپیما این آقای دکتر را می بیند و چون نمی خواهد زیاد وارد بحث بر سر کتاب مشهورش بشود، خود را به اسم دیگری معرفی می کند. ضمن بحث در مورد انتخابات آمریکا جناب دکتر می گوید که انتخابات آمریکا در دست انگلیسی هاست. البته همه چیز زیر سر انگلیسی هاست، و در ضمن می گوید که پزشکزاد دوست نزدیک اوست و رمانش را هم به دستور انگلیسی ها نوشته است. بعداً قدری هم فراتر می رود و ادعا می کند که ترجمه انگلیسی کتاب از دیک دیویس(۲) همان اصل انگلیسی دایی جان ناپلئون بوده است!

در این جا بی مناسبت نیست که از نقد پزشکزاد نیز گفتگویی بکنیم زیرا علاوه بر طنزنویسی در داستان و یا نمایشنامه، نقد ادبی درباره طنز نیز یکی از هنرهای خاص اوست. پزشکزاد به نکاتی توجه می کند و مسائلی را پیش می کشد که معمولاً ادبای قدیم ایران به آنها توجهی نداشته اند. مثلاً «طنز فاخر سعدی» را در نظر بگیریم. پزشکزاد می گوید که در قدیم گلستان سعدی را به بچه های کم سال درس می دادند و این نه تنها مطابق ذوق و فهم بچه ها نبود، بلکه پیش داوری خاصی برای آنها وقتی که بزرگ می شدند به وجود می آورد. عده ای هم سعدی ستیزی بی دلیلی داشتند. مثلاً این شعر مشهور سعدی دلیل عدم وطن پرستی او قلمداد می کردند بی آن که بخواهند این شعر را تا آخر بخوانند و بدانند آن را به چه منظوری گفته است:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

سپس بحث می کند که مفهوم وطن شهر بوده نه کشوری که ما امروزه به صورت ایران می شناسیم و مثال های زیادی از علاقه ی شدید سعدی به شیراز می آورد. گذشته از نکات بسیار دیگر می گوید با این که غزل های سعدی قابل ترجمه به زبانهای اروپایی نیست و به غیر از گلستان او دیگر آثار او در اروپا معرفی نشده اند، اقبال و علاقمندی فرانسویانی چون هانری ماسه، باربیه دو مینار و ارنست رنان و یا امرسون آمریکایی خیلی بیشتر از سعدی شناسان ایرانی بوده است. سپس نشان می دهد که دانشمندی چون ذبیح الله صفا به کلی جنبه طنز گلستان را نادیده می گیرد و اشعاری از آن نقل می کند که اصلاً طنز نیستند و بیشتر جنبه فکاهی دارند. پزشکزاد به بحث درباره مفهوم طنز در ادبیات فارسی و ادبیات فرانسه و انگلیسی می پردازد و نشان می دهد که لفظ «طنز» به معنی Satire هنوز در فارسی کاملاً جا نیفتاده است. او پس از دادن نمونه هایی از طنز ولتر از کاندید، از طنز ویکتور هوگو از کتاب «عقوبت ها»، طنز یارسلاو هاشک از «سرباز خوب شوایک» طنز اورول در «مزرعه حیوانات» و طنز دهخدا در «چرند پرند»، به تحلیل طنز سعدی در گلستان می پردازد. طنز سعدی خیلی واضح است ولی عجیب این که خیلی ها، حتی مثلاً دشتی که کتاب بسیار خوبی به نام «در قلمروی سعدی» نوشته است، آن را به صورت دیگری تعبیر می کنند. سعدی در گلستان از قول بزرگمهر وزیر یا دبیر انوشیروان می گوید:

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شب است این بباید گفت اینک ماه و پروین

دیگر معلوم است که منظور سعدی انتقاد از پادشاهان خودکامه است در حالی که دشتی می گوید: گاهی بعضی حکایات گلستان به خط مستقیم بر خلاف مصلحت اجتماعی و حتی مخالف روح و فکر خود سعدی است و بیشتر به پندی ماکیاولی وار می برازد. آن هم پس از این که سعدی فصلی در «بیان عدل و رأی» پرداخته است. دکتر غلامحسین یوسفی در دیداری با اهل قلم می نویسد: «پیداست که در این سخن بزرگمهر مصلحت وقت و صیانت نفس بیشتر رعایت شده است تا جستجوی حقیقت»

پزشکزاد در داستانهای دیگر گلستان به تحلیل و نقد مستقیم یا به عبارت دیگر con-textual criticism می پردازد و واقعاً فوق العاده خوب این کار را می کند. مثال هایی در مورد امردبازی قاضی همدان و منجمی که از روابط زنش خبر نداشت قبلاً داده شد.(۳) پزشکزاد اطلاع وسیعی از ادبیات و تاریخ ایران دارد و علاقه خاصی به حافظ و سعدی دارد و «طنز فاخر «سعدی» و «حافظ ناشنیده پند» نشان دهنده علاقه مندی مفرط اوست. پزشکزاد در «حافظ ناشنیده پند» عبید را با حافظ همزمان کرده است و از حافظ برداشتی نه چندان عرفانی داده است. البته تمام اشعار حافظ عرفانی نیست و تعبیری که پزشکزاد از حافظ در این کتاب می دهد بیشتر شخصیت حافظ را نشان می دهد و با «عرفان زدگی مفرط» اصلاً موافق نیست. وی در این باره می گوید: «حتی اگر فرض کنید که حافظ هم همان عرفان را مد نظر داشته باشد که می گویند، اما از بچگی که دیگر دنبال عرفان نبوده. حافظ شادترین شاعر ایران است. چنین شاعری با این قدر عمق فکر و این جهان بینی، شادترین تمام شعرای ایران است. بهترین دلیل کج روی آدم هایی که دنبال حافظ هستند، این است که هر چه حافظ چاپ کرده اند، روی جلد آن عکس پیرمردی را می کشند شبیه شیخ جنتی دبیر شورای نگهبان که یک جام دستش است و یک دختر مینیاتوری هم آن طرف تر. طوری که آدم فکر می کند این پیرمرد الان می شکند. چرا باید حافظ این شکلی بوده باشد. نه، حافظ عجیب وغریب شاد و عاشق زندگی و عاشق عشق بوده و از این جهت چیز فوق العاده ای بوده است. بیخود نیست که الان این طور همه مردم دیوانه و شیفته اش شده اند. حافظ تمام تاریخ ایران را و تمام گرفتاری هایی که این ملت داشته از میان کلمات بسیار زیبا بیرون آورده.(۴)

حافظ ناشنیده پند داستانی است تاریخی که پزشکزاد از زبان محمد گلندام، دوست نزدیک و جامع دیوان حافظ آن را نوشته است، و زیاد هم جزئیات تاریخی را رعایت نکرده است. چنان که از عنوان کتاب معلوم است، پزشکزاد تصویری متفاوت از حافظ به دست می دهد. البته در اینجا حافظ جوانیست بیست و سه ساله و دوران پختگی و شکفتگی نبوغ او نیست. این حافظی نیست که می گوید:

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی

و بعد به مصلحت اندیشی مولانا ابوبکر تایبادی این بیت را در دهان «نی زن ترسایی» بر در میکده می گذارد. پزشکزاد شرح شخصیت مبارزالدین محمد و سفاکی های او را می دهد، و حافظ را شاعر با نبوغ و نترسی تصویر می کند که از عبید فوق العاده خوشش می آید و او را قبول دارد. جهان ملک خاتون که از زنان فرهیخته و از شاهزادگان خاندان اینجو است با حافظ و گلندام در یک مجلس میهمانی هستند. کلو فخرالدین، دوست حافظ، که به طرف سلطان جدید رفته است می خواهد حافظ را متقاعد کند که مدح مبارزالدین را بکند. ولی گوش حافظ بدهکار نیست بلکه می گوید:

در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند

حافظ عاشق جهان خاتون است و یکی از کلوهای شیراز کلو عمر جهان خاتون را برای خودش می خواهد. در این میان حافظ به خاطر اشعاری که گفته از شیراز فرار کرده بی احتیاطی می کند و دستگیر و زندانی می شود. حافظ غزلی برای جهان خاتون نوشته و آن را به وسیله یک زندانی که قرار است آزاد شود به او می فرستد. موقع آزاد شدن زندانی را می گردند و او از ترسش تمام غزل را می جود و تنها لفظ «بکش چنان که خود دانی» می ماند. و کلو عمر استفاده کرده به عنوان این که حافظ قصد توطئه و کشتن مبارزالدین را داشته می خواهد شاعر بیچاره را به کشتن دهد. جهان خاتون به خاطر نجات حافظ فداکاری می کند و تن به ازدواج کلو عمر زشترو و بی فرهنگ می دهد به شرط این که حافظ آزاد شود. در این میان عبید هم می خواهد جهان خاتون را از از این ازدواج ناهنجار نجات دهد. عبید و گل اندام این داستان را به نحوی به گوش کلو عمر می رسانند و معشوقه حافظ از دستش خلاص می شود. جهان خاتون و حافظ هر دو از شیراز می روند تا دولت مبارزالدین سر آید. «حافظ ناشنیده پند» به طور کلی مثل دیگر آثار پزشکزاد طنز آمیز نیست و اگر بعضی قسمت های آن طنز آمیز باشد به خاطر وجود عبید زاکانی و حرفهای اوست. گذشته از طنز پردازی، هنر پزشکزاد در این است که او نویسنده ماهری است و چه در زمان و چه در نمایشنامه موفق است، و با به کار گرفتن شیوه های مختلف طنز و با نثری فوق روان و در عین حال ساده شخصیت هایی می سازد که کاملاً برای ما آشنا هستند، و به عنوان یک طنزنویس خوب دست روی دردهایی می گذارد که آنها را نیز به خوبی می شناسیم.

۱. جوادی، حسن، «نگاهی به طنز در آثار پزشکزاد»، بررسی کتاب، دوره جدید ۸۵، سال ۲۶، بهار ۱۳۹۵، لس آنجلس ، ص۴۲-۵۱.

۲. My Uncle Napoleon: a novel by Iraj Pezeshkzad, translated from the Persian by Dick Davis. 1st ed, Washington, DC: Mage Publishers, 1996

۳. در مورد تحلیل فوق العاده خوب پزشکزاد نگاه کنید به فصل «سیری در گلستان»، در طنز فاخر سعدی، تهران، نشر شهاب، ۱۳۸۱.

۴. در وبگاه دولچه وله ۱۹/۰۹/۲۰۱۴ «دایی جان ناپلئون در پایگاه ناتو» گفتگو با ایرج پزشکزاد.

ادامه مطلب عباس سحاب...از صفحه ۲۹

سرتیپ حسینعلی رزم‌آرا که زمانی رئیس سازمان جغرافیایی ارتش بود در سال ۱۳۴۱ می‌گوید: «شنیده بودم و بعضی از نقشجات چاپی این مؤسسه را دیده ولی تصور نمی‌کردم که این مؤسسه ملی بدون کمک دولت تا این اندازه موفقیت حاصل کرده باشد. مخصوصاً چون در ایران هنوز عموم دارای سواد نشده‌اند به طرق اولی با نقشه چندان آشنایی نداشته و جبران زحمات این مؤسسه به طوری که باید و شاید از طرف مردم هم نشده است. به نظر بنده که چندین ده سال در کارهای نقشه‌کشی و نقشه‌برداری وارد بوده‌ام لازم است از طرف اولیای محترم مخصوصاً وزارت فرهنگ با این مؤسسه عام‌المنفعه ارائه کمک و همراهی بشود تا مؤسسه بتواند بیش از پیش در انجام خدمات خود توفیق یابد.»

وسایل کمک آموزشی: سحاب علاوه بر نقشه‌های مناطق شهری و روستایی ایران، به فکر تهیه نقشه‌های جغرافیایی و وسایل کمک آموزشی برای دانش‌آموزان بود. برای همین هم اولین نقشه آموزشی برای مدارس را در سال ۱۳۳۹ تهیه کرد. این مجموعه هشت قطعه بود که شامل نقشه‌های ایران و جهان بود و هر نقشه ۲۵ ریال قیمت داشت. بعد از استقبال دانش‌آموزان مدارس از این نقشه‌ها، سحاب به فکر افتاد تا کره جغرافیایی تولید کند اما تا مدت‌ها امکان تولید آن وجود نداشت و سرانجام سحاب با همکاری مؤسسه کلمبوس آلمان اولین کره جغرافیایی به خط فارسی را تولید کرد. این کره‌های جغرافیایی در اندازه‌های مختلف از ۱۰ تا ۳۴ سانتی‌متری تولید کرد. این کره جغرافیایی با گرو گذاشتن خانه شخصی او به سرانجام رسید و به این ترتیب اولین کره جغرافیایی تهیه شد. پس از آن نخستین اطلس جغرافیا را در سال ۱۳۴۲ چاپ و منتشر کرد.

توران میرهادی از پیشروان ادبیات کودک در مراسم یادبود عباس سحاب گفت که: «ما در آن زمان نقشه به زبان فارسی نداشتیم و من که در سال ۱۳۳۴ کار مدرسه فرهاد را شروع کردم، هر نقشه‌ای که به فارسی تهیه می‌شد، یک شادی فوق العاده‌ای در ما معلمان به وجود می‌آمد و وقتی نقشه دنیای سحاب چاپ شد و کره فارسی به وجود آمد، ما به خودمان اجازه دادیم با بچه‌های مدرسه به سیر و سفر برویم و سفری به دور دنیا بکنیم. از سال ۱۳۵۸ وقتی شورای کتاب و کودک و فرهنگنامه کودکان و نوجوانان را شروع کردیم، من در واقع یک کار مداوم را با مؤسسه سحاب به طور غیر مستقیم شروع کردم و از سال ۱۳۶۷ به طور مستقیم. یعنی ما ۱۲ سال است هر روز، هر ماه، هر هفته یا در واقع سفارش می‌دهیم، یا در واقع مشورت می‌کنیم، یا در جستجوی راهی هستیم برای اینکه نقشه‌های فرهنگنامه را نقشه‌های معتبر، صحیح و جالب برای بچه‌ها بکنیم.» این همکاری باعث شد تا به گفته میرهادی در پنج جلد اول فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، سحاب ۲۰۰ نقشه در ابعاد یک صفحه‌ونیم تهیه کند و بچه‌ها به اکتشاف دنیایی که در اطرافشان هست، مشغول می‌باشند.»

نقشه‌های ایرانگردی، موضوعی و تاریخی: تولید نقشه‌های توریستی ایرانگردی استان‌های ایران به تفکیک نیز در مؤسسه سحاب تهیه و تولید شده است. سحاب علاوه بر تهیه نقشه شهرهای ایران، مجموعه‌ای از نقشه‌های موضوعی تهیه و منتشر کرده است مثل: راه‌های ایران، تقسیمات کشوری ایران، محصولات کشاورزی ایران، ارتفاعات ایران، آب و هوا، فیزیوگرافی و تقسیمات طبیعی ایران، منابع معدنی ایران، رودخانه‌های ایران، رستنی‌ها و جنگل‌های ایران، تراکم و توزیع جمعیت ایران و... اما نقشه‌های تاریخی ایران از جمله کارهای جذاب سحاب است که در قالب هفده نقشه به قطع ۷۰ در ۱۰۰ سانتی متر از سلسله هخامنشیان تا قاجاریه منتشر شده است. کار تهیه این نقشه‌ها از سال ۱۳۵۵ شروع شد این نقشه‌ها حدود و موقعیت ایران در هر دوره تاریخی را با شهرها نشان داده است. مجموعه این نقشه‌ها ایران را در زمان هخامنشیان، در زمان حمله اسکندر، در زمان اشکانیان، در زمان ساسانیان، ظهور اسلام و پیشرفت آن، در زمان طاهریان و... تا زمان قاجار در بر می‌گیرد. زمانی همه نقشه‌ها به صورت تخت منتشر می‌شد و سحاب سعی کرد تا با آشنایی روش کار کارتوگراف معروف سوئیسی پرفسور ادوارد ایمهوف سعی کند برجسته‌نمایی کوه‌ها و پستی و بلندی‌ها را در کارتوگرافی نقشه‌های خود استفاده کند و در این کار تا حدودی نیز موفق گردید.

علاوه بر نقشه‌ها و اطلس‌هایی که سحاب منتشر کرده، او مجموعه «اطلس ۱۴ قرن هنر اسلامی» را در بیست جلد تهیه کرده که در آن مجموعه‌ای از هنرهای خوش‌نویسی، معماری، گچبری، کاشی‌کاری، نگارگری و مینیاتور، تذهیب، پارچه‌بافی، فلزکاری و کنده‌کاری روی چوب را در بر می‌گیرد. این مجموعه، حاوی ده هزار تصویر رنگی و سیاه‌وسفید از هنرهای اسلامی در سراسر جهان است که به زبان فارسی و انگلیسی تهیه شده است. سحاب می‌گوید که این مجموعه را در طول پنجاه سال از منابع مختلف و سفر به کشورهای دیگر فراهم کرده و هدف از گردآوری «اطلس» گام نهادن، با بضاعتی اندک، در راه انتشار کتابی در معرفی همه جلوه‌های هنرهای اسلامی بوده است.

سحاب آخرین بازمانده از نسل کارتوگرافان صاحب‌سبک به شمار می‌رفت که با ایجاد مؤسسه خصوصی سحاب نقشی به سزا در چند دهه اخیر داشته است. او در یک اتاق پنج‌متری کارش را شروع کرد و مؤسسه‌اش را به معتبرترین مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی خصوصی کشور تبدیل کرد. نقشه‌های جغرافیایی سحاب ترکیبی از تصاویر مختلف و حاشیه‌هایی مزین به هنر تذهیب ایرانی است و این کار بارز نقشه‌های اوست.

نقشه زندگی سحاب: عباس سحاب تنها پسر ابوالقاسم سحاب در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تفرش به دنیا آمد. در کودکی به مکتب ملاحسین شاهمیری رفت و در ده سالگی به تهران آمد و در مدرسه کمالیه مشغول تحصیل شد که پدرش ابوالقاسم سحاب از جمله معلمان آن مدرسه بود. پدرش به دلیل در دسترس نداشتن نقشه برای آموزش با مشکل روبه‌رو بود، برای همین هم فرزندش را تشویق کرد تا در این زمینه بکوشد. سحاب سپس به مدرسه ابن‌سینا و علمیه رفت. در آنجا با مهدی رهنما، استاد جغرافی آشنا شد و او نیز عباس سحاب را تشویق کرد تا کار نقشه‌کشی را که در کمالیه شروع کرده بود، ادامه دهد. او با آن که در دبیرستان کار تهیه نقشه را شروع کرده بود، در دانشگاه نیز در رشته هنرهای زیبا تحصیل کرد و به تکمیل یافته‌های فنی و هنری خود پرداخت به گونه‌ای که در طراحی نقشه چیره‌دست شد. در بیست سالگی در سال ۱۳۲۰ پس از بررسی و مطالعه اولیه، به سی هزار روستا سفر کرد و نقشه‌های مناطق مختلفی مثل اصفهان، تبریز، شیراز، همدان و مازندران از جمله کارهای او در این دوران است. خودش می‌گوید: «وقتی شروع به تهیه نقشه می‌کردم، سعی می‌کردم کارم بی‌نقص باشد. مطالعه می‌کردم، یادداشت برمی‌داشتم، سفر می‌کردم، از مردم اطلاعات می‌گرفتم، همه کوره‌راه‌ها را زیر پا می‌گذاشتم. سعی‌ام این بود که حتی نام کوچک‌ترین روستاها را در نقشه بیاورم.» در ابتدا کارش فردی بود و خودش شخصاً تک و تنها با حمایت پدرش کار می‌کرد اما کمی بعدتر فرزندانش نیز به کمک او آمدند، کارش را توسعه دادند و پیگیر کارهای نیمه تمامش هستند.

او اولین اطلس آموزشی را در ۴۸ صفحه و ۳۲ نقشه را در سال ۱۳۳۹ منتشر کرد. بعدها اطلس دانش‌آموز، اطلس کتابخانه‌ای مانند اطلس افغانستان، اطلس خلیج فارس، اطلس بزرگ جهان، اطلس جیبی ایران و جهان را منتشر کرد. سحاب برای پیشبرد کارش کتابخانه‌ای ساخت که ۱۸ هزار جلد کتاب و ۱۵ هزار جلد مجلات جغرافیایی و صدها کره و اطلس کوچک و بزرگ به زبان‌های مختلف دارد که منبع مهمی برای تحقیقات جغرافیایی به شما می‌آید. سحاب در دوران حیاتش قدر دید و در چهاردهم فروردین سال ۱۳۷۹ در تهران درگذشت.

ادامه مطلب مردهای مریخی...از صفحه ۳۲

آنها به ندرت دیده اند که پدرشان در ارائه عشق به مادرشان و جلب رضایت او موفق باشد. نتیجه این که آنها نمی دانند که بزرگ ترین منبع کمال برای یک مرد می تواند ارائهٔ «محبت» باشد. زمانی که او در روابطش موفق نیست، خود را دلتنگ می یابد و در غارش گیر می کند و دیگر به چیزی اهمیت نمی دهد و نمی داند که چرا این همه دلتنگ است. در چنین مواقعی از داشتن هر نوع رابطه ای کناره می گیرد و در غارش فرو میرود. از خودش می پرسد که این کارها برای چیست؟ چه اتفاقی افتاده؟ و چرا این همه باید به آن اهمیت بدهد؟ او احساس نمی کند که دیگر به چیزی اهمیت نمی دهد چون کسی به او نیازی ندارد. متوجه نیست که اگر کسی را پیدا کند که به او احتیاج داشته باشد می تواند از شر اندوهش خلاص شود و دوباره انگیزه ای برای زندگی داشته باشد. زمانی که مرد احساس کند که برای زندگی کسی مثبت نیست، برایش سخت است که به زندگی خودش اهمیت بدهد و یا با کسی ارتباط برقرار کند. وقتی که احساس می کند کسی به او نیازی ندارد، برایش مقدور نیست که انگیزه و تحرکی در زندگی داشته باشد. برای داشتن انگیزه ای مجدد، او احتیاج به قدرشناسی، اطمینان و مورد قبول واقع شدن دارد. مورد نیاز کسی نبودن برایش مرگ تدریجی است.

The 47th Mill Valley Film Festival Recap

Jamileh Davoudi

The 47th Mill Valley Film Festival showcased one of the best lineups ever from October 3 – 13. It featured 129 films from 40 countries, including 77 premieres, 75 features and 54 shorts. About 51% of the films, many of which were the best films in the festival, were directed or co-directed by women or non-binary filmmakers. A number of these filmmakers began their careers as dancers, choreographers and song writers and it was reflected in their movies (not in a form of musical but movements), such as:

Bird by English director Andrea Arnold is a magical realism story portraying a 12-year-old whose mother lives with her abusive boyfriend and whose Dad (mostly high) is focused on his upcoming wedding. With beautiful cinematography, we see her world through her filming animals and especially birds on her phone. A strong bond is created when she meets Bird, a free spirited person who brings love, protection and adventure to her life.

Bird

To Kill a Wolf

Armand

Norah

Gloria!, set in the early 1800s Italy and directed by Margherita Vicario, tells the story of how female musical talents were muted by patriarchy and religion even though, based on the historical evidence, some of the best musical composition had been written by women. The opening shot in this film sets the tone when Teresa, one of the young women in the church orphanage, hears all the sounds around her from sweeping, washing, birds songs, … as a beautiful symphony!

Milonga by Uruguayan director Laura Gonzalez tells the story of a middle aged widow, Rosa, who lives with the ghosts of her troubled marriage. Her incarcerated son refuses her visits and her daughter-in-law doesn't want to see her or have her close to her grandchild. Rosa who used to dance Tango is being offered a chance to go to a Milonga (a Tango performance place) which turns out to be more of abusive than therapeutic.

On Becoming A Guinea Fowl is a powerful film directed by Zambia-born Rungano Nyoni. It tells a story of a young woman who finds the dead body of her uncle on the road. As the movie unfolds people wonder why she doesn't seem to care! Guinea Fowls are African birds who are known for making noise when there is danger around, a metaphor for the young generation to raise their voice against sexual abuse and the evils of patriarchy.

Fascinated by fairy tales, American director Kelsey Taylor does a contemporary take on "Little Red Riding Hood" (شنل قرمزی) with To Kill A Wolf. It portrays a middle aged man living in isolation in his cabin in the Oregon mountains. Escaping his past and avoiding any contacts with outside community, he finds a half-frozen body of a young woman. An emotional bond develops between these two characters who both are running away from their realities and the contemporary "wolves" in their lives.

A number of other notable films are:

Armand by Norwegian director Halfdan Ullmann Tondel, the grandson of legendary auteur, Ingmar Bergman, is a mysterious story of whether boundaries were crossed between two six-year old's friends when one of their parents complains to the school about an accusation of sexual abuse. With only adults involved in the discussions, no one really knows what happened between the two boys and is it really about the kids or the projection of the relationships between the adults? There are two choreographies in the film artfully showing the pain and suffocation of the single mother of the accused child.

Norah is one of very few films ever from Saudi Arabia, directed by Tawfik Alzaidi. The focus of the story is more about religion's resistance to art than the submissive role of women. Norah is a young girl who was born and raised in the city but is now living with her aunt in a village. She likes listening to music and loves images in the American magazines that she obtains secretly. When a new teacher, Nader, comes to the village to teach in a boys-only school. Norah learns that Nader is also a painter and her only desire if for him to create a drawing of her image. The musical score really enhances the scenes of this beautiful visual film.

A Traveler's Needs by South Korean director Hong Sangsoo is a very different story about how learning a new language could actually be learning about your deep emotions and inner self. Iris is a French middle-aged woman living abroad in Seoul and we know nothing about her past or even why she is in Korea. Without any experience, she starts teaching French in a very unconventional way. Instead of teaching "What is your name" or "Where is the post office", she asks/teaches what you feel about yourself when you play an instrument or recite a poem. This very simple film will play the chords inside you that you have not heard before.

For more highlighted movies shown at MVFF47, please refer to my previous article.

CAFILM celebrates film as art and education featuring great cinema year-round at the non-profit CHRISTOPHER B. SMITH RAFAEL Film Center and Sequoia Cinema and building the next generation of filmmakers and film lovers through CFI EDUCATION.

For more information about CAFILM and membership, please visit:
https://www.calfilm.org/

THE DAILY SHOW
COMEDY CENTRAL
MONDAYS with
JON STEWART

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Accident & Personal Injury Attorney

Caroline Nasseri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- صدمات شدید بر اثر تصادفات
- مرگ بر اثر تصادفات
- صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت حقوق قانونی شما در امور تصادفات، از شما دریافت نخواهد شد!

دسترسی به معالجات پزشکی، بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

Tel:(408)298-1500

Fax:(408)278-0488

e-mail: cnasseri62@yahoo.com

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112